

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228725

UNIVERSAL
LIBRARY

OUP—881—5-8-74—15,000.

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ^ف
۳۹۴

Accession No. P55

Author ع ط

جعفر الحسینی النجفی

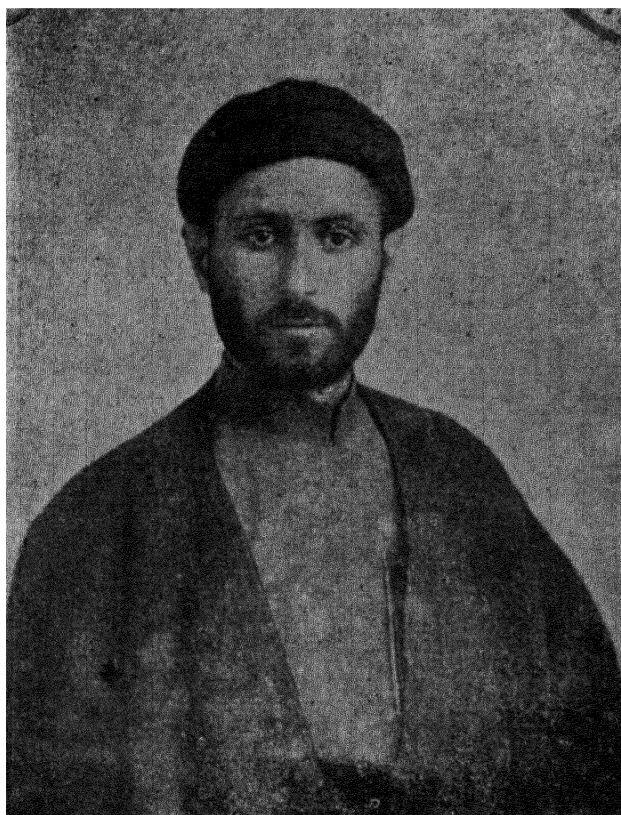
Title

طبایع زمان

This book should be returned on or before the date last marked below.

شیرازی کے نام سے لکھا گیا ہے
یہ کتاب ہے

خوارین



آقای آقا سید جعفر اصفهانی نجفی
نگارنده کتاب طبایم زنان و کتاب [زن در دیانت اسلام] و [زنهای
مشهوره در اسلام] و [زن و خانه داری] که همبای
طبع است و قریباً بطبع خواهد رسید

کتاب

(طبايع زنان)



از تالیفات

محمد جعفر الحسيني النجفي

است

کلمه ناپلیون

کسی که با دست راست خود کاهواره را حرکت میدهد
با دست چپ عالم را تکان خواهد داد

یکی از فلاسفه می گویند

اگر زنان را تربیت کردند اهتمام بتربیت مردان نکنند
برای آن که آن ها مردان را تربیت خواهند کرد

از حکیمی سؤال کردند که چه چیز ترا یابن درجه
از کمالات رسانیده است (میگوید) زوجه من مرا یابن درجه
رسانیده است زیرا که مرا منصرف از امور خانه داری نموده
و خود بوظائف عائلی قیام نموده و با فراغت بال مشغول تحصیل
شده از آن جهت برجهتمه شده

مقدمه

این عصر نورانی بدو حرکت اختصاص پیدا کرده است و پیشرفت آن دو حرکت را کسانی که مراقبت در سیر آن دارند به خوبی بر آنها معلوم شده

حرکت ..

حرکت تسائی

بواسطه عدم موافقت با محیط حاضر از بیان حرکت اولی صرف نظر نموده و مطلقین بر اوضاع حاضره دنیا به خوبی آنرا تشخیص می دهند

و اما حرکت تسائی

اولین غرض و مقصد از این حرکت بلند کردن مقام بن و آزاد کردن روست از قیود عبودیت و بندگی و ترقی دار نهادن شئون مادیّه و معنویه ار

تا اینکه از زینت و متاع اودن برون رود بلکه يك خلق مستقلی شده که غرض مخصوصی بر او مترتب است

و ابطال نمودن تفاوت بین آن در جزئی که عالم اجزاع را ترکیب می نمایند و گویا دست قوی روزگار بلند نشد است مگر برای نایب و تقویت این دو حرمت و بر کسی شفی نیست که عالم یا بدوره و عصر انقلابات عظیمی که متکفل نظام اساسی که مدتهاست بشر انتظار آن را دارد گذارده است

و هن طور باشد این مسائل در نزد ما شرقیها آن عظمت و اهمیتی که در نزد غربیها دارد نداشته و حال اجتماعیه و اقتصادی ما اجازه بی جوری از این امور را چنانچه در دو عالم اروپائی و امریکائی میبایند - نمیدهند پس آنچه بر ما لازم است مراقبت در سیر این مسائل است تا آن که از حل نمودن آنها استفاده نموده در وقتی که نوبت بهمی رسد بدیسی است که يك وقتی با هم خواهد رسید و در نظر من روز دوری نیست و لازم است که نویسندگان در این مسئله عنایت تامی نموده و در اطراف تربیت و اصلاح حالات زنها با حفظ مرتبه دیانت و شرف و ناموس آنها و موافق با مقتضیات محیط از نوشتن خود - داری نمایند

و بدیسی است که تربیت مسایه سعادت بشر است زیرا که دانشمندان و عقلاء بزرگتر و بالاترین اسباب انحطاط يك جامعه را سوء اخلاق و جهل آن شمرده اند و اگر فی الجمله دقت نهیم بخوبی^{۹۹} بشما معلوم خواهد شد که بکانه علت و در حقیقه علت الملل سقوط و پستی همان سوء اخلاق است و سبب نزدیک و بکانه مؤثر و موجب بد اخلاقی فقدان تربیت و جهل با نثار او است

بگه تربیت که اصل و ریشه اخلاق و علت بی نخلف از ترقی و تعالی است در ما مذک ایران - همان مثلثی که استعدادهای هر گونه تعالی و ارتقاراً داشته بکلی مفقود و ذرعداد



خیالات و موهومات شمرده شده است و ارباب بهیج وجه اعتنائی
یا اصول آن نداشته

آری مؤثر در اخلاق تربیت است. تران آن که انسان
یا مایه استعداد و توأم با قابلیت خلق شده است و استعداد
صلاح و فساد را دارا است. بهر طرف که تربیت او را کشفید
می رود و بهر سمتی که تربیت او را هدایت کند سیر خواهد
نمود

تربیت صحیحه است که ملک را عالم بحقوق خویش
در جامعه و حقوق جامعه بر او و به وظائف خود نیز
آگاه مینماید

تربیت صحیحه است که حس سرشاری و نشاط را در اوست
تولید و بوسیله آن به بعضی از درجات ترقی نائل
خواهند شد

تربیت صحیحه است که در مردم ایجاد اخلاق زیبا
و ملکات فاضله مینماید تربیت صحیحه است که مرد را بانحداد
یکانگی دعوت و از ذل سقوط و پستی نجات خواهد داد
و مذهبی است چنانچه حقیقه نویسنده کان نظر اصلاح داشته
باشند - اثرات خوبی در جامعه خواهد بخشید

و این نکته بر آنها مخفی نماند که امروزه شرقیها خاصه
ما ایرانیان که مراحلی از تمدن دور افتاده در قسمت حق انتخاب
داشتن زمان ما امثال آن از مسائلی که حل آن از ما خواسته

شده است نباید وارد شویم

بلکه فقط نقطه نظر ما تعلیم آنها است معلوم مقینه که
ملائم با حالات آنها است و تربیت صالحیکه ذاتیات آنها را
بروز داده و شان و اخلاق آنها را شریف و عالی نماید

و اگر نباشد شرق بقسمت خود یکروزی سعادت برسد
لا محاله از این طریق خواهد بود

خوب است در این جا عقاید خود را نسبت از ان شرق

خاصه ایران در جمیع فرعیین محترم برسانیم — زن شرق

زن شرق دارای عادات و اخلاق ندریخیه است که کین
عمر قدیمشان در آن ها بطور رذیعه گذارده و لکن مردود زمان
فترتیکه در عزت و کین شرق عارض شد آن اخلاقیات
آن ها باطل و بنفتمان آن عزت بلکه ادب جدا بفرار در آن

چنان مقفود گشته بود که دارای اخلاق دینیة بودند که در حقیقه

تربیم ترین اخلاق بشاری می آمد بلکه بذرا و عطوفت و مهری

و بقساد این اخلاق کرمه دینیة فساد غیر نهائی بر عادات آن

ها وارد گشته در بین جهات و جهات دیگری که باین مختص

جای فکارتی آن را گذارده تا آن و ظاهر ذلت شرق مرض

گردید بقسمت کین تقیسه با خواهران خودشان بنهایی آن ها

را را دو سنج خواهی دیدر چنان چه نظر استقلالی بان ها

نهایی آن ها را عاری از هر چیز خواهی یافت و تسلط مردان

بر آن ها از حد اعتدال خارج و تا يك اندازه آن ها را از

آن چه انتظار می رود از جدیت بجنس باز داشته و بیشتر از
وظیفه متممیت نوع از آن ها در خواست می نمودند و در نظر
من چنانست که اگر حفظ مردان شرقی و حمیه طبیعی و عصمیت
دینی آن ها و اگر حجاب که يك دهر طویلی بان عادت کرده
کرده اند بود هر آینه ضمانت در آن ها منقطع و این بقیه
صالحه که بطور ارضیه در آن ها موجود و در حقیقه اساس
ملکه حیا و عفت است در آن ها باقی نماند مرد شرقی است
که این اخلاق را بجا نمانده و او است حافظ آن ها و بهترین
طریق قیام بان قیام نموده است و چنان است که حجاب فقط
برده است که بر روی آن ها زده شده و مانع از دیدن شدن
جسم آن ها است بلکه سایر ضخیم و مسدود بطن و حدی است
بین زن و استتلاط احلاق فاسده با ملکات و طایفه ستم دعه در آنها
و در حقیقه آن چه مؤدی است بین غیبه شریف آن با
حجاب نایب نمیدر همان است که زن را بر طائفه عائی خویش
در دایره نگاهش موظف و فقط آن را انسانی و خارج از
این دایره معرفی خواهد نمود پس اگر نهایی را اخلاق مرد عارض شود البته
در اخلاق زن نیز تمایلی پیدا خواهد کرد (واسطه غلبه و تسلط هر شبه شک
عارضه مطلق عادات آن ها از طریق مردان خواهد بود بر آن نموده يك
مثالی ایراد که في الحقیقه لطمائی که از برده دری و اختلاط
زنان با مردان بر جامعه وارد خواهد شد بخوبی نشان می دهد
من بگنفر متعلم اندیسی را می شناسم که زمام امر زوجه اش را
بخود واگذار و او را بفاسد حجاب آگاه و اهم بخانه معلومه

شرقیه است اظهار می‌کرد که حجاب عاری است که بزنان شرق
 عارض و اتهامه و تنگی است که بان متهم شده اند و او را همیشه
 نهی می‌کرد از شرکت با زنان و افران او در عادات شرقیه و
 مقتضای منشاء و محیطش او را منعطف می‌ساخت و طرق آزادی
 را بار نشان داده و بانچه دلخواه خویش بود بار تبلیغ نموده
 تا آنکه آن طبع ناک سربع الناس شرما نقدح و تم کم حجاب که
 یرده عفت و عصت خود بود دریده و بر حسب میل و دلخواه
 شوهرش آزادانه وی یرده در مجامع بیرون آمده و در گردش گاه‌ها
 و جاهای دیگر با کمال آزادی و بی‌پرده کی حرکت مینمودند رفته
 رفته پس از مدت کمی آن طائر بیگناه و آن معصومه که
 فقط برای شهوت رانی یک‌گفر مقلد اروپائی بحیا و عفت خویش
 خاتمه داد و بالاخره آن مرغ خاکی را که تربیت کرده از
 دست او پریده و شاخسار دیگری نشست و پس از اندکی او را دیده
 و بمن می‌گفت آه چه ظلمی که بر ضحیفه خود روا داشتم انچه قدر
 بدبخت بودم که فرمان شقاء و بدبختی را بدست خود برای عزیزم گرفتم
 من در جواب آن مظلوم جهل و اسیر شهوت و نادانی گفتم
 آیا آرزوی تو آنستکه ایکاش حجاب یرده های ضحیمی بود که
 زن در موقع بیرون آمدن می پوشید و دیوار های متعددی از
 سنگ بود که در موقع استقرار و ثبات او را احاطه می‌کرد
 گفتم ایکاش (و آیا این آرزوی من فایده دارد)

این است نتایج بی‌پرده گی و رفع حجاب پس آن چه
 بر زن شرقیه لازم است و از وظایف مهمه ایست که طبیعت

الوئیت. ترا و ابجواب می‌کنند و اولین اقدامیکه باید نماید شناختن فرق بین خویش و زنان غرب است در آن چیزهاییکه طبیعت و مزاج و اخلاق محیط ابجاد فرق نموده زیرا که زنان شرق در اقتباس از غریبات در علم بهر دوجه که برسند با جهل بخود و با نشناختن جهات امتیاز و فرق بهیچوجه من‌الوجه برای آن بیچاره کان مفید نیست و در صورتی که اطلاع بر فرق های شرق و غرب پیدا نمایند البته تقلید در عام از غریبات برای آنکه ماخذ آن معلوم است خیلی سهل و آسان خواهد بود پس آنچه بالفطره و لطیفه تحفظ آن بر آنها لازم است سه چیز است حیاء صادق عفت صحیح و خضوع نیکی که او است مظهر حب گسیگه واجب است دوستی با او و این اخلاق و بقاء این ملکات قیامش به چیز دیگر است خود داری از مخالطه با مردان مگر در مواقع ضرورت و ناچارى حرص شدید بتمسک مهر دینی که تمدین است باو صبر قوی به مکاره خانه داری و تهاون و اهمل این خصال مورث سقوط و بزرگترین اسباب یواز و نیستی آنها خواهد بود

و اما چیزیکه اقتباس از غریبات لازم است [علم است و بس] علم است که از نتایج آموختن آن تدبیر حزم و بینائی در امور زندگانی و حسن تصرف در آن میباشد و در صورت مراجعه بتاریخ معلوم می‌شود که ترقیات قدیمادارای این صفات و مزایای اخلاقی بوده اند و بکلمات ایرامیم مندی وزیر که یکی از بزرگان حکماء و خطباء است در قسمت زنان مراجعه نماید

بله چیز دیگری که اقتباس از برانها لازم است و در حقیقه نیز از نتایج و آثار علم است دارا بودن فنون اداره حیاة و معیشت منزلی و بعبارة اخری علم تدبیر المنزل که تمام فضیلة آنها است و بر بهترین و نیکوترین اشکال تأسیس و اشاء نموده اند و بدرجات رفیعه این سنم حیای مرقعی شده اند پس در هر چیزیکه مودی باین رویه شود منابعت شرقیت از آنها لازم و بیرونی از آنها علما و عمال واجب است زیرا که آموختن این علم از وظایف انسانیت زمان است عموماً در عام انوایت اما در غیر این صفات از قبیل ابرج و اظهار ریعت و نمود سازی اتعاف از ایشان موجب انحطاط و از دست دادن ملکه حیا و عفت که اساس تشکیل عائله و حفظ جماعه عادات خواهد گردید و بالتبع معلوم شد که زنان شرق باید باری داشت در پند دینی و طبیعی خویش باقی و در علم تدبیر المنزل از خواهران عری خود متأثر نمایند و تحصیل این نحو از علوم ایرده پوشی منافاتی نداشته و در سده شش شوارع و مجامع ایست پس بجز این مقدمات هر چیزیکه در علم تصور و یا آنکه در خارج موجود باشد یا خلاف جهت دارای محاسن و قبیحی خواهد بود که اگر محاسنش غالب باشد آن را بیک و چنانچه قبا محسوس زیاد تر باشد آنرا بدینمانند و از آن جمله است متعلقات شؤون زنان شرق و عادات آنها و ما متکفل بدان آنچه واجب است بر زنان شرق احتفاظ آن از اخلاق حسنه و آنچه در آنها است اقتباس از زنان غرب شده و می گوئیم اولین نصات و نخستین صفتیله بر زن شرقی لازم است حفظ آن ملکه (عفت است) که در راس ممالکات فاضله خاصه در این جنس بشمار

و گذشته از این همه نایك اندازه فواید این عزیزه و شخصت و جدایی است بلاد شرقیه ما بلادی است حار و رشد انسان در آن قبل از باوغ و رشد در ممالك غریبی که از بلاد ما سرد تر است خواهد بود و اگر دختران این بلاد در حال کوچکی حب يك دامنی و عفت و کراهت از آرایش و نیاموزاند و با این حب و کراهت نشو و نهایی مندی ادبی داخلی و خارجی نفسی و جسمی نمایند اندی نگذرد که عوامل فسادیکه در اطراف خود دیده و می شنوند در آنها کارگر و آنها را بزندانی شود جایگزین خواهد نمود و خود را آلت ضرر خوش و اضرار بر غیر قرار خواهند داد و کل سفید شفاف نعت در نفس آنها نمو صحیح و طراوت پیدا نخواهد کرد مگر آنکه غارسین آن بشوی و عبادت و اعتقاد بخلود و آنچه در عالم موعود است از توان و عقاب آبیاری نمایند هر دفتری که کل عفت در کلستان نفس او پیش مرده و این شخصت نیک را از دست داد عزیزان زن خصل خویش و گرانها تران مایه های سده دست خود را بر ایگان داده است و خود را فریسه و شکار شهوات خود خواهد نمود و بهترین عامل بقا این صفت در نظر من است و تقوی است که پنجه های آهنین شهوات را در هم می شکنند دیانت است که با طبع سریم - الانطباع زن مقابله می نماید و چیزی که ممکن است گفته شود و گفته اند آنستکه اگر طفل را (بسر یا دختر) در حال صغر و کوچکی مهارت با اخلاق حسنه و مکارم زیبا بدهند بر روی آن زمینه و اخلاق جوان و پیر خواهد شد چه در حجر دیانت و

مهد تقوی رشد کرده باشد چه در . . . و در حقیقت اعتقاد
خائد او است بخیرات و با بشرور

بله تا يك اندازه عادت بملکات فضله و یا ردیه مدخلیت
حر عفت و بی برده کی آنها دارد و لکن تجربه صدها از امثله
بها نشان داده است و دیده ایم کسانی که خاصه دختران که از
ابتداء طفولیت آنها را عادت بعفت و يك دامنی داده بودند و
در حجر عفی بزرگ شدند موقعیکه فرصت بدست آورده ضعف
نفس و عجز از مقابله با او آنها را بعمیق ترین کودا طای نیشی
و بی برده کی ساقط نمود و گرفتار چنگال شهوات خود گردیدند
و عفت که بهترین هدیه طبیعی است از دست داده و جایگاه من
در خلطه و آهزش با مردم این حقیقه را برای من کشف و
مصدق مقام خواهد بود پس بگانه علت ابقاء آن مآله فاضله
(عفت) و رادع حقیقی از فرو رفتن در شهوات و سقوط
در مهلکه ای پردکی تقوا و دیانت است که در حقیقه بمنزله
پلیس عقلی خواهد بود

(۲) احتفاظ و از خصائص زنان شرقی که لازم
است آن را حفظ نموده و در خود ابقا ندارند خصیصه احتفاظ
است برای آنکه زن شرقی منزلت و مقام خود را در مجمع شرقی
شناخته و فهمیده است که محتاج ببعضی از تعجب و پرده
پوشی است و دانسته است که نباید قیام کند مگر بکارهایی
که لایق مقام او است و معنی احتیاج ببعضی از تعجب آن

استکه اختلاطش با مردان بدون رابط و قبلی مل اختلاط
 مردان با هم میباشد بلکه در يك حال قیند و در بطی باشد که
 بر آداب خویش مامون و منزله کریمه خویش را در مجتمع
 محفوظ بدارد و ضروری از ناجیه اختلاط به شرف حساست نرسد
 و مراد از احتفاظ و تحجب نه آن احتجاب است که حاکم
 و قاضی باشد بر او بر حبس ابدی در چهار دیوار خاله و نشاند
 از عالم مکز اهل خانه خویش را و بس و از اسباب وجود
 خویش چیزی را نداند مگر بودنش آلف تمتع مرد و یا ماشنبیکه
 از برای ازدیاد بشر او را نصب کرده اند و گسائیکه زنان
 را در چهار دیواری خانه حبس نموده و گمان می کنند
 که باین قصر و زجر آنها را از هر چیزیکه بشرف آنها نلمه وارن
 و با عرض آنها را هتک و با آنکه از فضیلت آنها بکاهد حفظ کرده اند
 و حال آنکه اخبار و تجربه بر ما ثابت کرده است که آن دسته از
 زنانیکه اینطور با آنها معامله می شود ناچار با عمالی خواهند شد
 که مخالف با سنن طبیعه است اعمالیکه تواید امراض در آنها خواهد
 کرد که ناشی از آن احتجاب شدید دائم است اعمالیکه مخل است
 با داب اعمالیکه آنها را بمنگراتی سوق خواهد داد که قلم عاجز
 از اشاره بانهاست فضا از تصریح (و بأ یعلمک مثل خبیز) که
 بر بیشتر از آداب شرقیین در اکثر از بلاد شرق واقف باشند و
 علت آنکه شرفیه فهمیده است که وظیفه اش پیام بکارهایی است
 که لایق مقام او است رای استکه در جامعه کارهایی است که

موافق نیست با مقام و منزلت و جنسیتش از قبیل تحمل اعمال شاقه و شوئلیکه او را مجبور بخروج از خانه و غیاب از آن در مدت زیاد می نماید و از این جهت لازم است تراو که معاطاة نگردد مگر با چیز هائیکه که حفظ صحت و ابقاء بنیه و چیزی که بار تقویت عنصر انوی اوست

[۳] و از عاداتیکه شرقیات قسماً بان میروند (عدم تبرج آنها است) و مراد او تبرج اظهار محاسن است بطوریکه زینت را کمینه آمال خود و مثنیهای آرزو قرار دهند که در نتیجه اش تغییر زی و مبالغه در تزینات خارجی بحیثیتی که اوقات عز زشان فقط صرف در آن شده و مالیکه موارد انفعالی برای صرفش داشته باشند بان تخصص دهند و این صفت در زنان شرق بکلی نبوده است و لکن در این سنین اخیره بواسطه احتیلاط دختران ما با دختران غرب این اوصاف در آن ها سرایت کرده و باین مرض مزمن مبتلا شده اند و کمان کرده اند که تمدن قائم است بر ارکان تزین - و تبرج - و تفنن در صرف و خرج کردن مالیکه تحصیل نمایند انرا مرد مگر بفداکاری و تحمل گرمی آتش کارخانهها و کثافت عرق ربزی بدن و انواع مشقههای دیگر مانیکه حضارة و تمدن صحیح قیامش بتهذیب نفس و عادت دادن آنست بمکارم اخلاق معلوم است و نومیدانی که مال و تحصیلش برای هرکس میسر و در هر وقتی فراهم و حاضر نیست و در این حال اگر زن مستغنی از تبرج و زینت باشد بانگه بکانه ارزوی او

است تا چار بکسب از طرق خفیه خواهد شد (ابا پس از این بی ناموسی محدود خواهد بود) بئنا بر این واجب است بر زن شرقی پیروی از عادات قدیمه خود از عدم تبرج و زینت نماید تا آن که حاجت بزینت آردا بانیان متکرات و قحشاء برای نیل بمقصد سوق ندهد و اما چیزیکه بر شرقیات لازم است از خواهران غریب

خویش اقباس نموده و اتباع از آن ها بنمایند علم و صناعتی است که مخصوص زنان است (علم) مراد ما از علم و لزوم آموختن آن بر زن شرقی نه هر علم و نه لزوم محدود تخصیص و تجرد در او است بلکه مقدار لزومش بر شرقیه شناختن لغة قومی خویش و يك لغة غریب است که عطا له آن واقف شود بر چیز هائی که برای خود و اولادش معرکه حیاتی این دنیا نافع و مفید باشد و همچنین لازم است بر او نذبات و نوشته ایز و علوم عصریه . . . ادب . . . حساب . . . تاریخ . . . جغرافیا . . . علم طبیعی و شئون تدبیر منزل از طبخ و نظیف - و خیاطه - و آشپاه این ها از قبیل مریض داری و شناختن عوارضات جسمی اطفال تا دو سال و غیر اینها از چیز هائیکه صحت عائلی توقف بر آن ها داشته باشد برداشته تا آن که کاملاً بوظائف خانه داری که از خصائص او است قیام نماید و الا زن جاهل بزرگترین بلای است که بر جامعه وارد برای آن که مغرض انواع مخاطر خارجی و داخلی جسمی و نفسی و مهالك دین و دنیا است و اما زنان عالمه متنوره اگر حصن حصینی نباشند حصن امینی خواهند بود

دختر جاهل شبیه است بدرفه و حجره تاریکی که هیچ منفذ و راه اطلاعی نداشته ممکن است یا کوزه و ظرف و ممکن است در نهایت قذارت و کثافت باشد و در هر حال داخل در آن حجره نمیشود شخصی مگر بگریا نهایت تحفظ و تحرز و اما دختر عالم و میزوره شبیه است محجره که راه اطلاع داشته و شخص با يك حالت امنی در آن ورود خواهد نمود و از بیجهت است که مرد اقدام در تزویج جاهل تر نمیکند مگر با اضطراب قلب و ترس از آتیه و در قلب او چیز است که اثبات می کند نرس را در این اقدام و از قبیل نسی است که بر روی يك در برای ملامتی حرکت و انتظار صدقه و انفاق را می کشد یا غرق یا نجات ، صنعت مراد از صناعت صناعات یدی است از قبیل خیاطی و زربافی و چیزهای دیگر بر حسب مقتضای محیط خویش و فائده اش آنستکه گذشته از این که رفع احتیاجات شخصی و عائلی خود را می تواند نماید تکیه گاه قوی و پشتیبان محکمی است از برای او در شدت و عوارضات و در حالیکه رفتار چکاک فقر شود پناه بان - دمه نباع نموده و راه نجاتی داشته باشد و فقط بضاعت و مایه ادنی او در این حال برای او مفید نیست و نمیتوان با این متاع (ادب) مقابله با واردات زمانه نمود و البته منافع صناعت و فوایدش و آثار حسنه او چه در فقر و چه در غنا و بینیازی محتاج بیان و اثبات نخواهد بود - حالت امروزی زنان ما ایرانیان در قسمت تبرج و زینت و خود سازی و بی تدبیری آن ها در امر

خانه داری و علم تدبیرالمنزل و بی بهره گی از مطلق علوم و صناعات بتکلی ما را مایوس می نماید از اینکه در آتیه ما در آن بلك دامن عالمه در جامعه ایرانی ایجاد نمایند

مدتها بود که مستاق مطالعه این کتاب که شرح و بعضی از فرازهای آن را در مجله شریفه الهلال دیده بودم - بوده و موفق باین مقصود نمیشدم

تا در دهم ماه گذشته - ذی قعدة ۱۳۴۴ بآن بز خورده و پس از مطالعه فوق العاده در نظر من جلوه کرد و در نفس من موقعیتی پیدا کرد

و با اینکه کتابهای تقیسی که سزاوار ترجمه و نقل بفارسی است زیاد ولی چون این کتاب معانی نزدیک بفهمی داست و در نظرم با این حالت حاضر و این مایخولایائی که در دماغ بعضی از جوانان در قسمت آزادی زن ها رسوخ کرده بود - مبادرت بترجمه آن با اضافات و تصرفائی نموده که در خقیقة از عذابین او خارج شده ایم

اما مؤلف این کتاب (هاتری ماربون)

سابقا استاد و معلم بود در دارالفنون پاریس - و از متخصصین در علوم تربیت خاصه تربیت دختران است و ماده این کتاب موضوع نطقهائی است که در آن کلیه دارالفنون نموده است و این کتاب پس از وفات او انتشار یافت .

و این از خوشبختی ماسرقیهها است که شباهت نامی در اخلاق

و اطوار اساسی بافرانسویها داریم و تقریباً تطبیق بر حالات ما
می شود

و از خانمهای محترم عذر می خواهم از اینکه در این کتاب
ذکر اوصافی شده است که راضی نیستند بآنها نسبت داده شود
و باید بدانند که کمال از برای خداوند متعال است و بس
و انسان فطرتاً ضعیف خلق شد.

گذشته از اینکه فضیلت و منقصة باهم مرتبط و منشاء آنها
در حقیقه یکی است و می شود چیزی از یک جهت فضیلت باشد
و از جهت دیگر منقصة و این کتاب فوق العاده قابل تقدیر و
تقدیس است

و چون مطالب این کتاب باهم مربوط و بگرفته است
نمی توان بکقسمت و اطرح و بکقسمت دیگرش متمسک شد

و از خوانندگان محترم متمنی است که از لغزشهای من
صرف نظر کرده و اگر نقص یا عیبی داشته باشد انظر عفوو
اغماض ملاحظه نمایند

جعفر الحسینی النجفی

فی ۸ شهر ذیحجة الحرام

فصل اول

بسم الله الرحمن الرحيم

چنانچه در مقام آن باشیم که تربیتهای ملائم باهر مخلوقی را بیان نموده تاچار باید اولاً در صفات و موهبت‌هایی که در ار بطور ودیعه و یا بطور صفت و خلق فطری است نظر داشته باشیم و بفبارت دیگر در عادات فعلی او و یا آنچه را که بعد است بعد ها بان معناد و متصف شود باید ملاحظه نمود پس در مقدمه هر سعبی که نتیجه اش ترقی زن و اصلاح شدن اوست مطالعات عمیقۀ لازم است و درسهای وافیه در اخلاق و اطوار فعلی آنها و آن اخلاقیکه منکر است بعد ها بان متخلق شوند - باید خوانده شود - و در حقیقت غرض ما از تالیف این کتاب خواندن آن دروس و مطالعه در آن مقدمه است

مباحث کتاب

پس از تأمل و نظر داشتن در مباحثی که سزاوار است در ابتداء ملاحظه نمودن آنها می‌گوریم

اخلاق زن بطور عمرم و یا بطور خصوصی در هر زمان و مکان معینی توقف دارد بر دو عامل اساسی

(اول) حالت اجتماعی آنهاست در زمانهای پیش . برای اینکه قسمت اعظم از عادات و اطوار آنها بر کشتش بطریقه تربیت و نوع زندگانی آنها در ازمه سابقه است

(دوم) بحث در تکوین و خلق جسمی آنهاست . یعنی ترکیب اعضاء و آنچه وظیفه حیاتی آنهاست در مزاج زن و آثار لازمه او البته این عامل اثرش شدید تر و بیشتر قابل وجه و اعتناء است

اماعامل اول - که حالت اجتماعی آنها است در زمانهای گذشته نظر و ملاحظه نمودن بتبدلات و تغییراتی که بر حالات آنها در آن عرصه‌های مختلف عارض شده بود ، بخوبی تخصصات این دو جنس را تدبیرجا در وظائف اجتماعی - و جدا شدن وظائفشان از هم و محدود شدن مناطق عمل را بین آنها بر ما معلوم خواهد نمود . و شاید این نظریات و مطالعات ما را بیک حقیقتی هدایت کند - که تاکنون بر آن واقف نشده ایم - و در دعوی اشخاصی که میگویند بین زن و مرد مماثلت تامه است تشکیک نموده - برای اینکه پس از واریسی و تحقیق واضح خواهد شد که این تشابه و مماثلت ، مخالف است با قواعد طبیعت و مانع بزرگی است در راه تقدم بشر

و با اینکه زن متمایز شده است از مرد در وظائف و اعمال همیشه مترصد است که خود را در ترقی بیابد ، مرد رسانیده با او در شان و مقام هم رتبه گردد حتی اینکه در نظر خود در نظر شرع و عرف نظیر او شناخته شده است و بپدر این و بلام تصور مناقشه نشود ، برای اینکه تمیز در عمل دلیل بر اوت در مرتبه نیست چنانچه تساوی در مقام کاشف از امثال

در وظیفه نمیشود

و چنانچه این تا يك اندازه مسلم و معلوم شد دشوار است
 بر ما انكار چيزي كه يكدمسته از زنها مدعی و متجاهر بان هستند
 و میگویند فرقهائی که بین این دو جنس دیده میشود اگر
 چه باعث ممتاز شدن وظائفشان گردیده ولی اگر بدقت ملاحظه
 شود عین این امتیاز و جدائی در وظیفه اسباب فرق شده است
 و الا در واقع فرقی نیست حتی اینکه بعضی از آنها غلو نموده
 و گفته اند که طبیعت بزن و مرد مواهب و عطایای مماثلی
 بخشیده و این فرقهها منشانش عادات و شرائع است با اینکه مختصری
 فکر و تامل بر معلوم میکنند که نمیتوان باین جمله اعتراف نمود
 برای اینکه بقا عادات و وضع قوانین بی سبب و علت طبیعی
 نبوده - و تا اینکه يك مصدر طبیعی در عادات و يك اساس
 محکم و مثبتی در شرایع بیاشد - عادات باقی و شرایع تاسیس
 نخواهد شد - بلی فرقهائی که از ناحیه طبیعت موجود است
 عادات و شرایع آنها را ضمیم تر و مساوی اختلاف بین این
 دو جنس را دور تر مینماید و نظریاتی که غالب از قوانین
 و شرایع از بدایع افکار مردها بوده میشود فی الجمله تسلیم
 بصحة قول یکنفر زن که در مقام دفاع از جنس خود میگوید
 «نزدیک است که تمام معایب ما جزایاتی باشد که مردان مرتکب
 شده اند» و بقول یکنفر غریب [۱] از اهل قرن (۱۸)
 که میگوید بیشتر از تقابص و معايبی که در زنان دیده میشود -

از نتایج اعمال هیئت اجتماعی و تربیت فاسد است اعتراف
نمائیم

اما عامل دوم که عامل جسمانی (فیزیولوژی است)

ناچارم که بزده از روی این حقیقت برداشته و تحقیقا
در او وارد شویم - بعضی از نویسندگان در این موضوع
بی انصافی نموده و خطاهای بزرگی مرتکب شده اند
و نف را معرفی کرده اند بچیزیکه تطبیق بر واقع نمیشود
مثل (میشله) گفته است که دزن قطره مریض و خلقنا ناقص
است و البته معلوم است که این موضوع که فعلا در مقام
تحقیق آن بر آمده ایم موضوع مهمی است که با لا باید در
اطراف آن دقت نمود - و بایستی همیشه فرقه‌های مهمی که طبیعت
این این دو جنس قرار داده در نظر داشته باشیم - پس جنسیت
در هر کدام اصیل تر است از تربیت چنانچه مودلی - میگوید
(میزانی که طبیعت برای زن ایجاد نموده است ثبوت و بقائش
بیشتر از صفائست که تربیت ایجاد میشود - برای آن که تجاوز از
حدودیکه طبیعت معین نموده است بسیار امر مشکل صعب‌الوصولی
است)

و چنانچه احاطه پیدا کنیم بمؤثرات اساسیه که در
خاوق و ملکات زن تأثیر است عمیقه داشته است - از عمده
کشف این موضوع بر آمده - اگر چه بعضی ها با اقدام در
کشف این مسئله جرات فوق‌العاده تصور نموده اند -
و از این جهت سؤال مینمایند که آیا ممکن است ممیزات و نرا

تجدید نمود؟ آیا میشود اخلاق و ملکات زن را ظاهر ساخت؟
 با وجود صفت کتمان و تقلب که در آنها محرز است. ولیکن جواب
 آنها اینست که کشف حقیقه و اسرار و ملکات يك نفر زن
 با آن صفت که در او محرز است البته بسیار امر مشکلی بنظر
 میآید و وقوف بر آن چندان سهل نیست ولی اگر بنظر اجالی
 در - نوع زنها ملاحظه کنیم بواسطه مقابله بین آنها و مردان
 - اثر ممیزاتی از حیث زکارت و شعور و چیزهای دیگر
 داشته باشند بخوبی معلوم میشود و بمناسبت اهمیت این موضوع
 قسمت اعظم این کتاب متکفل بدان آن خواهد بود - برای
 اینکه گذشته از اهمیت خود این بحث - اساس اعتماد و تکیه گاه در
 نهذیب و تربیت زن در این قسمت حل خواهد شد - و پس
 از این مقابله میتوانیم پیش بینی در عاقبت زنها نموده و آن
 کیفیتی که ممکن است از روی او مشی نمایند تغییر نهائیم و
 البته پس از تعیین مقصود زن و دانستن ترتیبی که در طریق
 آن مقصود است اختیار وسیله از برای زندگانی خود خواهد نمود
 - و معلوم است که اختیار وسیله توقف بر شناختن
 مقصود دارد

ناچاریم در اثنا این میان نوجوهی بحرکت زنها در عالم اجتماع
 نموده - برای آنکه این جنبش و حرکتی به سوی نمایند در راه
 ترقی و برابری با مردان فوق العاده طرف اهمیت و قابل
 توجه است و شاید ایجاد انقلاب عظیمی در جامعه بشر نماید

و بشان و مقام رفیعی که در عصرهای گذشته داشتند تائل شوند و البته از حرکت در تزايد و نزدیک است مقامی را بخود بگیرد - خاصه با این تائیداتی که از طرف نویسندگان و فلاسفه در این موضوع میشرد مثل (جون ستیورت میل)

مصادر کتاب

و قبل از شروع در مطلب برای اعتماد قارئین محترم به محتویات این کتاب ناچار بدتر مصادر و مدارکی نه از او نقل نمائیم خواهیم بود - مؤلفانی که در این موضوع و نویسنده گانی که در این باب فلم فرسائمی نموده اند زیاد و لکن مماثلت اینکه بطور تشمت و تفرقه وارد شده اند ما از قسمت مهم آن صرف نظر نموده و بیشتر اعتماد ما بر نویسندگان اخلاقی مثل (لاروبیر) ۱ و (لاروشفو گو) ۲ و پائکال ۳ و مخصوصا کسانی که طرق تربیت دخترانرا اکاشته اند مثل (فلمون) ۴ و (مادام نکردرسوسیور) ۵ و مادام (دوربوزا) (۶) و بلا حاض کلمات آن دسته از نویسندگان و فلاسفه که بواسطه تجربیات زیاد و جهدهائی که در کشف اینز معما کرده اند و تا یک اندازه موفق بکسب اطلاعات مهمی از مغز و نات قلبی زنان گردیده اند مثل «میسنور» و «پالو» (۷) اعتماد مینمائیم

۱ یکنفر نویسنده فرانسوی مصنف دو علم اخلاق ۲ از نویسنده گان معروف فرانسه در طایع زنان ۳ فیلسوف در حساب و فزیک ۴ یکنفر موافق فرانسوی و معلم دختران ۵ یک خانم مریه فرانسوی ۶ یک خانم مریه فرانسوی ۷ یکنفر فیلسوف فرانسوی که در معرفه النفس اطلاعات کاملی داشته است

و اما آثار ادیبه متداوله مثل رومانها نوعاً کم فایده - و اگر کسی در مقام استفاده از آنها باشد - شاید در زوایای آنها بربك فایده مطلع گردد و با این وجود این قبیل از آثار برای عبرت بهتر از آن قسمت‌هایی است که اختصاص بمدح یا ذم دارد بدون اساس صحیح علمی مثلاً (بوسویه) (۱) که یکنفر نویسنده فرانسوی است بدون مدرک و اساس می نویسد (۲) که زن خلق شده است از پهاوی مرد از بلك استخوان زیبای او با اینکه کمالی که طرفدار جنس لطیف هستند عین این مقاله را دلیل بر تفوق زن بر مرد دانسته - و میگویند خداوند متعال در بدو خلقت بلك ترین مخلوق هر جنسی را ایجاد و متدرجاً او را تکمیل نموده و باوج ترقی رسانید و چنانچه آدم بر نری پیدا کرد بر سایر مخلوقات حوا بر او تفوق جست برای اینکه بعد از او خلق شده و البته اتم و نزدیک تر بگمال خواهد بود - گذشته از اینکه از استخوان خلق شده و استخوان محکم ترین اجزاء انسانی است - بلکه از پهلو استخراج شده و پهلو شریف تر از جوارح است برای اینکه قلب که مرکز قوای انسانی است در همان جهت است : و از بن قبیل استشهاد بعضی بتجسد عیسی (این الله) در نزد نصارا - در شکل مرد نه در شکل زن - وجواب از او و چیزهای دیگری که

(۱) یکنفر نویسنده آلمانی (۲) چنانچه مدرک طبیعی نداشته باشد مدرک دیگری دارد که متاخرین از قدامقل کرده اند و در هر حال نمیشود انکار نمود زیرا که راهی از برای انکار این امور نداریم و صحت این کلمات از مقصود ما را دور نخواهد نمود

در مطالعه اش لذت فکاهی برده میشود. و معلوم است که این قبیل از مطالب اساساً يك بحث جدی مفید علمی نخواهد بود و پوشیده نیست که آنچه در موضوع زن و عادات او نوشته شده است - نویسندگان مردان بوده اند و اگر زنها در این موضوع وارد شوند - البته بر خلاف خواهند نوشت

و کم قیمة ترین چیزی که در مطالعه از نظر من گذشته است - کلمات و نصیحتهای - قدسین خشکی است که با زن محاصمه نموده و دشمنی خود را ابراز و نهی از معاشرت با آنها نموده اند چنان است که يك مخلوق نجس هولناکی را معرفی می نمایند بلکه در این کلمات عظمت شأن زن و اعتراف بنفوق و سلطنت اوست مثلاً توصیف زن را بشیطان و نامیدنش (به چراغ شیطان) و (در جهنم) و موافقت (ترتولیان) (۱)

با این مسلک و گفتن و « دیدن زن شر است و شنیدن اسمش شری است شدید » و ترجیح دادن صدای گفتار را بر صوت زن و قول « سببیران » ۲ که میکوبد تلخ آراز مرگ زن است برای اینکه خوش شبکه و قلب و دستهای زنجیر و قید هائیت که شخص را مغلول و محبوس مینماید تمام اینها دلالت بر اقتدار و سطوت زن داشته و ابداً دلالت بر انصاف گوینده های این کلمات و صحت نظر ایشان ندارد و چنانچه زن ایجاد خستگی برای مرد نماید، مرد هم ایجاد مثل آنرا برای زن مینماید زیرا که همیشه تاثیر و تأثیر بین این دو جنس متبادل

است پس شرور و نفیرات آنها مقاله می نمایند و باین جهت واجب است بر ما که این قسم از اقوال را دور انداخته چنانچه از آثار ادیبه نیز استفاده نخواهیم کرد و اگر اسنشهادی از آثار ادیبه شود فقط برای تشریح و تأیید موضوع بحث است و آراء آن ادا طرف اعتماد نخواهد بود اما مدارك و مصادر حقیقیه ما در این کتاب طبیعت است و علم و تاریخ خاصه حیات اجتماعی که هر روزه طرف مشاهده و حسن مامت و بعبارة دیگر « تجربه » که بهترین مدارك است و هر امری

روح کتاب

علی رقم طبیعت و تاریخ و فیزیولوژی آنچه نواقص در زن دیده میشود یا منصف است باو منافات با استقلال شخص او در عالم حیاتی و همدوشی او با مرد نداشته و بر وجودش آثار شریفه مترتب است که کمی از آثار وجودیه مرد نداشته و چنانچه بفزقهای جسمی و عقلی بین زن و مرر اعتراف و تسلیم نمائیم در قیمت این جنس تفاوتی پیدا نخواهد شد و اختلاف در موهبتهای عقلی و جسمی مانع از تساوی در منزلت آنها نیست برای اینکه طبیعت کارهای این دو جنس را از هم متمایز نموده و حدودی از برای هر کدام معین نموده است با اینکه يك توافق اساسی بین آنها موجود است که در حقیقت جامع بین آنهاست و الا ممکن نبوده اتحاد و ائتلافشان برای آنکه این دو جنس همان دو جرئی هستند که عالم انسانیت از آن دو مرکب شده پس باین اعتبار در آنچه لازمه انسانیت

است بصفت انسانیت هر دو شریک و سهیم میباشدند از حقوق و واجبات اولیه

و چون از این نقطه نظر و باین چشم بزن نگاه کنیم چیزی بر او وارد نساخته و از مقام و شانس چیزئی نکاسته ایم و تکی از برای ما باقی نخواهند ماند که باید تکمیل بشریت و انسانیت آن نموده تا آنکه قسمت خویش از لذتهای حیاتی جسمی و عقلی بهره مند شود و اگر تسلیم علوم حدیثه اجتماعیه شده و بگوئی که تقسیم عمل یکایه چاره تقدم و ارتقاء این جنس بر ارباب گمالات من با کمال تادب بصفه آنکه بگمراخلاق صمیمی هستیم مقیاس بهتر و میزانیه صحیح تری از برای علوم مقام و المندی شان مرتبه و نهایت

درجه ایرا که از احترام میتوانستند نائل شوند - میدانیم وار تساوی معنوی آنهاست - که عادات و شرائع و رای عام ان را احضا و تصحیح نموده در این مبدا نتایج عظیمه ایست در متعلقات شئون زن از حیث - تربیت برای آنکه آنها را باید مهیای استفاده و تمتع از زندگانی کامل آلیاری نمود تا آنکه واجبات خویشرا شناخته و مسئولیتی در حیاة خویش و والیدش فرض نماید - و بعبارت دیگر باید او را تربیت وافی نمود نه آنکه او را فقط عادت داد بکفایت ارضاء مزد و خضوع باو - و اگر از واجبات زن اطاعت مردم باشد - اطاعتی است که از روی رضا و رغبت و میل است نه از روی قهر و اظطرار و چنانچه ضعفی نیز در زن قائل باشیم آن ضعف را حجت و دلیل محرومیتش از لذت و

حقایق نمیدانم و نباید اکتفا کنم، باینکه خود را موافق اهواء و امیال مرد قرار داده

و سزاوار اینست که (بفناون) بدو فیم هر چند آنها ضعیف باشند باید آنها را تقویت نمود و بهترین طرق تقویت - کاشتن مبادی صالحه است دوزن و عادت دادن اوست بر حکم و تمیز بدون کمک از آراء دیگران بلکه خود متصرف در امور شده و احکامش از روی متانتی باشد که شخصاً تحصیل کرده است - خداوند شعور و ادراک بار عنایت کرده است که از آنها استفاده نماید (مادام دوری موزا) میگوید ممکن نیست عقل امینی در زن تصور نمود تا وقتی که قفلهای - محکمی بر او بسته شده است - و راهی از برای نفوذ افکار عامه در او نیست - و چنانچه زمانی بر او بگذرد که سلطنت عادت و تقلید [همان سلطنتی که تا کنون او را حفظ نموده] در نفس او نفوذش کم و متزلزل گردد پس تکیه گاه او در حفظ خود و تعیین طریق - رفتار خوبشرا از روی چه معین خواهد نمود و بجه وسیله پس از رفتن عادت و تقلید متمسک شود در حالیکه بگاه طمرفدار و حامی او بودند]

و این کلانیکه این خانم دانا و بصیر گفته است چقدر مناسب بازماند ما است که ارکان عادات قدیمه متزلزل و روح حریت و آرازی عمومیت پیدا کرده است و در زن ها نیز سرایت نموده و البته می دانید که اطلاعات زنها بواسطه خواندن روز نامجات و مجلات زیاد و آن چه در اطراف آن ها گفته می شود

همه را شنیده و جزئیاتی که در پیش چشم آن ها است دیده
 - و عبارت دیگر - تمام هوا هائی که در این عصر است امتیاز
 می نمایند چه فاسد باشد - چه صحیح - چه مردم را راضی باشند چه نباشند
 - و از چیز هائیکه امروزه متعذر است طلب آزادی آنهاست بلکه چیزیکه
 سهل و ممکن است عادت دادن اوست با اینکه آزادی خود را با
 حکمت و بصیرت استعمال نماید پس راه خلاصی از برای ما
 و او منحصر است با اینکه او را وقور و متین تربیت نمود تا رشدش
 بعد کمال برسد و این يك حقیقتی است که قابل نقضی نبوده
 و نیست و البته ناسف بر گذشته بیجا و باید در مقام اصلاح
 آینده بر آمد و عنایتی که در حق مردان د تربیت میشود
 در حق دختران نیز مراعات نمود

و از خطاهای واضح است که مدنیت را اختصاص بمردان
 داده و آنها را از فیض جامعه محروم و چنان است که تمدن
 از صنوعات مرد هاست فقط و حال آنکه زنان با اینکه در تحت
 در تحت حکومت و نفوز و جلال هستند تاثرات شدیدی
 در هیئت جامعه داشته و شرکت با مردان در این مدنیت دارند
 و چقدر خوب گفته (شربدان) ما مردان در هر صورت محکوم عواطف
 زنان هستیم پس خوب است آنها را تکمیل در تربیت نموده تا
 استفاده ما بیشتر شود و مصالح ما ناچار توقف بر اصلاح حالات و
 تربیت آنها دآرد). بلکه خیلی عجب است، مرد چمن پوتی از
 مصالح خویش نموده و از تربیت ~~کسب~~ که صلاح و فساد اولادش

توقف بر او داشته و متصرف در شئون اوست اهمال باید
آیا بر کسی مخفی است که فصل بین شرف خود و شرف عائله
اش ممکن نیست و آیا میتوان شان و مقام خویش را حفظ نموده
بدون آنکه آنها حفظ نمایند و آیا میشود سر بلند شد در
حالیکه او سر نزر است و آیا ممکن است که تمام واجبات خود
را ادا کند بدن اینکه مرد با او مساعدت کند و یا خوش سلوکی
کند و چنانچه این معنی را در زندگانی افرادی تصور نمودیم در
زندگانی اجتماعی نیز تصور خواهیم نمود (فملوف) میگوید که
رجال اگر چه صاحبان قدرت و علو سیاسی هستند و لکن مقرر
ات و احکام آنها جاری نمیشود مگر به مساعدت زنان یا آنها ()
و این کلام تمام نیست مگر باین مقدمه که رجال وضع قوانین
و موادی که متکفل اصلاح بشر است نموده و زنها دامنه‌های خود
را از آرایش عادات و تقالید موهومه پاک و موالید خود را با
طهارت و استعداد ترقی و تکمیل تربیت و پرورش نمایند
« ادجار کینه » میگوید « سینه های زنها جامعه را تربیت میکند
نه اطفال را بنا بر این بر ما لازم است که فوق العاده اهتمام بامر
تربیت دختران داشته و برای زینت و نمایش آنها را سطحی تربیت
نکنیم برای آنکه جامعه احتیاجش بانها زیاد و بواسطه تربیت
و عدمش ضرر و نفع کلی عابد جامعه خواهد گردید پس هر قدر
دختران با مناسبت و استحکام اخلاقی تربیت شوند خواهران و اولاد
و شوهران نیز بهمان مناسبت خواهند بود - و اگر قیام بوظائف

واجبه خویش ننمایند تکلیفی که از ناحیه جامعه بانها متوجه میشوند از عهده ایفاء آنها بر نیامده و جامعه را باضمحلال سوق خوامند داد پس اولین تکلیفی که زن متوجه است در مرتبه اول آن است که مقام خود را در خانه خویش دانسته و بذل تمام جهش را در اصلاح آن و تهیه سعادت و سرور و خوشی و نظم و هر چیزیکه عائله را متحد و سعادت و شرف را برای آنها جلب مینماید نموده این است بالخصوص وظیفه نیک و مبارک زن در حیاط اجتماعی و البته قیام باین وظیفه نمیتواند بنماید مگر باینمانی و بصیرت در امر خویش تا آنکه واجبات خود را شناخته و بداند چه مقام بزرگی را در جامعه احراز نموده است و وطن را یادگار عائله و جامعه بزرگ را یادگار و جانشین جامعه گو چک بداند

باتفاق آراء تمام عقلا و دانشمندان لازم است جوانها را مذهب و جدی و متین تربیت نموده تا آنکه خدمتگذاران حقیقی و صمیمی وطن شوند و این معنی ممکن نیست مگر از راه تهذیب و تربیت مادران و اصلاح پرآرام اولین مدسه او که دامان مادران است

جوانی که در صدد بجامه است و در اصلاح شئون عامه اشتغال دارد چقدر احتیاج بیک معان تربیت شده مهنی دارد و معلوم است زن حالمه متنوره چقدر از احتیاجات او را رفع نموده و از برای او معارف بسیار مفید نافع خواهد بود زن و

مرد دو جهت اینکه آنها را باید تربیت کرد و شعور و ادراک آنها را باید تقویت نمود تا اینکه روح تعاون و کمک بینگدبگر در آنها تولید و در طبقات اجتماعی انحاد و یگانگی جاری و با يك روح پاکی جامعه را ترقی دهند مساوی هستند هر موضوع مهمی که دگر میشود در اول و مقدمه او حقوق زن مطرح و مورد بیان فلاسفه و نویسندگان است و معلوم است که تربیت دختران برای فئده ظاهری او فقط نیست بلکه برای فائده اش بخود و وطن و جامعه بشری است و البته در این جهت تمام طبقات یگسان هستند و جایز نیست زن را از هر طبقه باشد مخلوقی از برای زینت و نمایش قرض نموده برای اینکه از عقیده مضر بسعادت زن و نظام اجتماع خواهد بود و مکرر گفتیم که اصلاح جامعه و تهذیب عادات و اخلاق آنها ممکن نیست مگر بتربیت مادران صالح و ترقی و آبیای مردن شعور و ادراک آنها

حالات اجتماعی زن در روزگار گذشته

طبیعه زن چنانچه در مقدمه گذشت از نتایج دو عامل اساسی است که یکی از آنها حالت اجتماعی زمانهای پیش است و دیگری تکوین جسمی آنها است

عامل اول

غرض ما در اینجا بیان حالات زن و پیشرفتگی که از زمان قدیم تا کنون نموده است نیست برای اینکه دخول در

این رشته بی فائده است گذشته از اینکه مبدء رقی اندهارا تحقیقا نمیتوان معلوم نمود زیرا که علم حقیقی که من باو بر خورده ام آن است که هرچه پیش آیدم و هرچه عمر کردم اعتقاد من بترقی یکسال متصل در هر چیزی خاصه در بشر ضعیف تر گردید پس ارتقاء بنا بر قول (ایمن از) ناچار در بین او واسطه فاصله خواهد بود مثلامصر را ملاحظه کنیم از روی مؤلفات قدیمه و آثاریکه جدیدا کشف شده است میتوان استدلال کرد که زن در جامعه مصر به قدیم شان و مقام عالی را دارا بوده است و فرق زیادی بین حالت فعلی آنها و حالات قدیمشان معلوم میگردد در قدیم اشتعالشان بمهمات امرخانه داری و مصنوعات یندی فوق العاده بوده و با مردانش شریک در المائد از قبیل حضور در مجلس مردها و مهمانیها و اجتماعات دینی بوده اند اگر جوان بود خود را کمال مزین نموده و مردم را بجمال خویش سرور می نمود و چنانچه پیر بود وظایف مادری قیام و مثل پدر در احترام اولاد باو و تکریم او میکوشیدند و زن و مرد در آن عصر بطور هم دوشی زندگانی میکردند - و از وظایف معنویه نیز بهره نبودند مثل [کهاه

[۱] و اما حالات فعلی آنها هیچ شباهتی به زنان قدیم مصر ندارد و بنا بر این نمیتوانیم بگوئیم که بطور اتصال و بدون فاصله در جاده ترقی بوده اند و در هر صورت احتیاج بذکر حالات قدیمه زنان و اینکه در زمانهای - پیش دارای عزت و شأن فوق العاده بودند نداریم

قیاس ترقی

از بیانات سابقه معلوم شد که هر ملتی که نزدیک تر به مدنیت شدند امتیازات بین مردان و زنانشان زیادتر گردید و در جائیده امتیاز و تخصص او کمتر است در قبائل وحش و اهالی بادیه و دهات است که تقریباً اعمالشان مخلوط و با هم زندگی می کنند مثلاً در صید در جنک شرکت با مردان دارد - بلکه تمام قبائل بشری در اول امر باینک حالت نسای و برابری زنمکای نموده و بار اجتماع را میکشیدند و از وقتیکه با در جاده مدنیت گذارند امتیازات و تخصصات بین این در جنس زیاد و از حالت اختلاط بیرون رفتند (و شاید زواج) هر دو قسمش (۱) باعث این اختلاف و تمیز گردید و بعد از آن تمایزات شروع بزبانی گذارد و تم کم اعمال تقسیم و هر جنسی از دیگری جدا گردید مخصوصاً بعد از استقرار امر زواج بصورت اختصاص یک زن بیکمرد - زن دارای وظیفه مختصی گردید - خانه داری و تربیت اولاد خویش - و وظیفه مردان عمل در خارج خانه برای تحصیل روزی از قبیل صید و زراعت و غیر اینها از اعمالی که بمردان تدریجاً اختصاص پیدا کرد - و این مقیاس میتوانیم تمیز بدهیم بین مراتب تمدن دول دنیا - مثلاً اگر بافتهای مختلفه اروپا و یا در مقاطعات مختلفه در یک امه ملاحظه کنیم می بینیم هر چه تمدن در آنها

بیشتر نیازات جنسی بین آنها زیاد تر - و اعمالشان از هم جدا و تقسیم شده است

و اما در بادیه و دهات اشتراك بین زن و مرد در اعمال جاری و رجه شباهت بین این دو جنس در نهایت درجه کمال رسیده حتی اینکه دو وضع لباس نیز کمتر تفاوتی بین آنها دیده میشود - - بلکه گاهی در بعضی ملل متمدنه دنیا که نهایت درجه مدنیت را سیر نموده اند - از زیادی رفاهیت و تمدن فوق العاده اشتراك و تساوی در آنها جرئت دارد و نزدیک است فرقه‌های طبیعی بین این دو جنس از بین برود حتی آنکه زن ها به رجه مردان رسیده و مردان نیز خود را شبیه تر به زنان می‌نمایند - زن ها با مردان شریک در ملامت شده و مرد ها نیز خود را شریک با آنها میدانند در نرمی و - - و البته این زندگانی مخالف است با قوای طبیعت و بشارت میدهد عالم اجتماع را (بنفقهر و انحلال

و علاوه اختلاف در اعمال دلالت بر ارتقاء ندارد مگر بتقسیمه تساوی در مقام - بتقسیمه که هیچ کدام بنده دیگری نشده - بلکه بطور مساوت با یکدیگر مقصود مشترک بین خویش را که سعادت خود و اولادشان باشد انجام دهند اگر در احوالات زن بنظر اصاف بنکریم خواهیم دید که مردان آنها را فقط یک وسیله که هیچ غرضی بر او مترتب نیست و بخودی خود هیچ فایده ندارد - تصریح نموده اند - و باین جهت است که آنها را ناچار بکسب اخلاقی هستند که طرف میل

مردان باشد و بژ این اخلاق علاوه شده است فرقه‌های دیگری که از تقسیم عمل ناشی شده و چنانچه بگذرد بکلی نظر اجمالی بنابرین گذشته نهایم تمام این مراتب را تصدیق خواهیم نمود

استشهاد بقانون

پس از تمیز دادن بین عادت و قانون و اینکه عادت مقدم بر قانون است می‌گوئیم قوانین غالباً از موالید عادات منعارفه هر امتی است نهایت باینکه تهذیب و اصلاحی لباس قانونیت‌بان پوشانیده اند و چون وقوف بر عادات قدماء کاملاً نداشته و این مقدار کم را نیز از آثار آنها بدست آورده ایم ناچار اعتماد مینمائیم بر قوانین مدونه در آن زمان در حالات زنها پس برای تحقیق این موضوع بهترین وسیله همان قوانین است برای آنکه حالات زنها را در زمانهای مختلف و طبقات مختلفه را بدقت معلوم مینماید و سزاوار اینست که قبل از مراجعه از این اشاره صرف نظر ننموده و بگوئیم زن در هر امت و قبیله بواسطه جمال و جاذبیت خویش عاطفه محبت را که بهترین عواطف بشری است در مردها تحریک مینماید و این عاطفه منشاء و مصدر عواطف مهمه دیگری شده است از قبیل مدارات و آفتنی که از ناحیه مردها بان میشود پس از گذشتن دور حیوانیت

مردان

هند

(۱) حضارة قدیم هند منشاء حضارة يونان و رومان بوده و چنانچه آن در تربیت زن موادی وضع نموده آنها نیز در آن مواد و سایر شئون دیگر اقتباس بهیچگونه نمودند. بودند در شریعت * (مانو) * ۲۰ يك ماده دارد که خلاصه نظر قدما را در امر زن معلوم می نماید - میگوید زن تابع پدر است در طفولیت و تابع شوهر است در جوانی و تابع اولاد خویش است در صورت مردن شوهر و چنانچه اولاد نداشته باشد تابع نزدیکان شوهر خویش خواهد بود و در هر صورت تابع است

يونان

حالات زنهای یونانی عین حالات زنهای هند بوده و چنان بود - که ابتدا تصرفی در شئون خویش نداشتند - و مالك مرتفع خود نبودند و همیشه ناچار از داشتن يك آقا ئی بوده که آنها را اداره و در کارهای آنها تصرف نماید - با پدر و یا شوهر و یا اولاد و یا بسته گان شوهر - بان کیفیتن که در هند معمول بود و از زواج بیش از يك غرض که حفظ عائله باشد نداشتند و هیچ رابطه و علقه بین زن و شوهر نبود - مگر زنا شوئی و آنها موقوف بر اراده مرد بودند نهائی ولی من باب الاتفاق گاهی مردمان با ذوق منصفی در آنها

پیدا میشد - که با زنش برآفت و مهربانی و خوش سلوئی
مغایله مینمود - و این قبیل از زنان گاهی - بر حسب
سادت و مزاج - غلبه بر مردانشان مینمودند

و یثا بر این میتوانیم بعضی از مناظر و صورتهائی که
از آثار یونانیت باقی مانده و دلالت بر خوبی زندگانی عائلی
آنها می نماید - تطبیق نمائیم

ولی در تمام شریعت و قوانین یونان فصلهائی که زن
را از قید بندگی و بازیچه مردان بیرون آورد نبود و در
حقیقه زن در جامعه یونانی مقامی نداشت مگر اینکه مادر
یا ناظر امیتی در خانواده

و بین زن و غلامان شوهرش اینقدرها مسافتی نبود -
و تقریباً امر زواج آنها در تحت اختیار و استشاره خودشان نبود
و چنانچه اولاد پیدا نمیکرد یا در چشم مرد جلوه نمینمود
- با کمال سهولت او را طلاق گفته در حالیکه
اگر جرأت بر طلاق خواستن مینمود فوق العاده طلاق دادن
او دشوار بود و مرد میتواندست در حیات خویش زنش را بهر
کدام از دوستانش تقدیم کند و چنانچه این حکم بر او میشد
ناچار به قبول بود و زن اختیار خرید و فروش برای خود
بیش از اندازه و قیمت پنجاه (لیتر) جو نداشت گذشته از اینکه
هیچ عمل مشروعی را قیام بان نمیتوانست بکند و کلماتیکه از
(نیستوکل) معروف است نه پسر من مقتدرترین افراد
یونانیت برای آنکه من بر تمام یونان حکومت مینمایم و

مادرش حکومت بر من دارد و او حاکم بر مادر خویش است نمیشود با این مقدمات تصدیق نمود و مختصر اینکه در یونان سلطنت و اقتدار و اختیاری از برای زنها نبود مگر مقداریکه مردها تجویز میکردند و این يك حقیقتی است که قابل انکار و مجادله نیست و گاهی میشد که مرد بازن غیر شرعی و معشوقه خود مسامحات زیادی مینمود که با زن شرعیه اش نداشت و دائره اختیارات او را وسع تر مینمود و با آنکه بگوئیم بزنی غیر شرعی مخزن بود زن شرعی همدوش و برابر با خدمه خوانه بود و جهل آنها در او تاثیرات فوق العاده نموده و از صفا او را می انداختند و بالا اختصار زن با معشوقه بود با خدمه علاوه بر همه اینها در امتیازات هم يك حد معلومی داشتند رای آنکه در نظر عموم یونانیها و در مقدمه آنها حکماء و فلاسفه معروفتشان زن مخلوقی بود ناقص و فضیلتی نداشت مگر طاعت و خفوع از رای مرد اینست (ارسطوا) که میگوید حکمت مرد غیر از حکمت زن است برای آنکه طبیعت نظر خاصی بزنی و غلام داشته و يك طریقه مخصوصی را برای آنها معین کرده است و در هر صورت چنانچه این مسئله را زیور رو کنیم فاصله بین این دو جنس را ناریك تر خواهم دید و برعکس است درك کردن سبب و علتی که یونانیها در مولود بسر چقدر خورسند و معشوق گردیده و قندیسلی که از برك زیتون درست میکردند برای بشارت

مردم . بر سردهای منازکشان معلق مینمودند

نصرانیه

نصارا در رفع شان و مقام و کم نمودن کاسف بی زن علاقه مند و ده اند اگر چه گاهی تردید داشتند در اعتراف بمقامی که سزادار اوست بعلت اینکه دیانت نصاری ارتباطش با دیانت یهود از یکطرف شدید و با مدنیّت رومانی هم نزدیک بود و مقل و شان زن نزد رومانیاها بیشتر از مقام زنها در نزد یهود که زارا مراحلی از مرد دورتر میدانند نبود و مخفی نمائند که در مجمع ماکو که در قرن پنجم میلادی، تشکیل گردید بحث میکردند که آیا زن دارای نفس هست یا نه در هر صورت غرض ما اینست که فی لجمله نصرانیت مسا عدت با بلند نمودن شان زن و مقامش نموده برای اینکه مرد هارا تا يك اندازه دلیل و از مقامشان کاسته است و آنها را با زن مساوی نموده در قسمت توبه از گناهان و قانون زواج در کبیره زن و مرد را مساوی در واجبات قرار داده و شرایط خلاصی را توأم دانسته است

فرانسها و امم غربیه دیگر

غالب آنها که سکنه اصلي فرانسها هستند زن در نزد آنها کوچک و ذلیل و پست بوده و امرحیات و همات آنها بدست مردان

چنانچه حق طلاق نیز بدست آنها بوده است ۱ و لکن حالات آنها تدریجاً رومی و رومی‌وار گزاردحتی و قنیه که قبصر قنیه رومانی در بلاد فرانسه حکومت کرد قانونی وضع نمودند در تزویج که دلات بر تساوی زن و مرد مینمود و او این بود که عروس با خود پولی از طلا و نقره همراه داشته و مزد مغال آن را او اضافه میکرد و این رویه در ازدواج فرنگی ها همی که هجرت فرانسه میکردند جاری بود بلکه زن در اول امر در نزد آنها خرید و فروش میشد مثل سایر اشیاء ولی چیزی نگذشت که این عادات مضمحل گردید حتی در عهد تاسیت مؤرخ بونالی اثری از آن عادات باقی نماند مگر کم از قبیل تبادل هدایا یا بیعت زن و مرد و شاید رمزی بود از تساوی و هدایای معموله امروزه در فرنگ بقیه از همان عادات قدیمه است و مختصراً آنکه زن فرنگی ملك شوهر خود نمیشد که دو او هر قسم تصرفی بتواند بکند بلکه با هم شریک و از هم ارث میبردند چنانچه دو زمانهای پیش این شرکت را داشتند و بر روی این اساس مدتی افرانسه در قرون وسطی تاسیس گردید و بواسطه نظام جاری در آن زمان که بعنوان ملوک طوایفی اداره میشد و قیامش بوظیفه و خدمت نظامی بود از این جهت زنها از حق ملوکیه در

[۱] طلاق بدست مرد باشد مصالحی بر او از نقطه نظر جامعه و شخصی زن مترتب است که در اینجا کجایش دگر آن نیست و شاید بعضی از صفات خاصه زنان که در این کتاب اشاره بان شده است ايجاب میکنند که طلاق بدست مرد باشد گذشته از اینکه احکام شریعه مقدسه اسلام کلیتاً بر وفق مصالح عامه و نظام اجتماع تاسیس و تشریح شده است

اول امر محروم بودند و دیگر آنکه در آن زمان از برای
 اولاد ذکور در ارث امتیازی بود بقسمیکه ملوکیت حقی بود از
 برای پسران و منتقل میشد از بکر بکرها و اگرچه در آن
 دوره شهرت داشت که زنها مقام شاخنی در جلال و کرامت
 حائز شده اند و اکثراً صورتی بود بدون حقیقت و بهترین
 چیزیکه دلائل بر حقیقت این مطلب دارد صریح قوانینی است
 که تکالیف و وظائف اجتماعی زنانرا معین مینماید یکی از
 نویسندگان آن عصر تشبیه میکند حالک زنها در آن زمان
 بدور نهادهای هیكل های عظیم مصر که از خارج خیلی
 فخریم بنظر می آیند ولی در داخل آن غیر از گربه و میمون
 چیز دیگری نیست ولی عادات رفته رفته از خشوع بنزوی
 مبدل گردید تا زمان نوره فرانسه که در آن انقلاب اعلان
 تساوی بین زن و مرد در مسائل مدنیت داده شد ابریل سنه
 ۱۷۹۱ و از آنجا تساوی در ارث ناشی گردید و امتیاز ذکوریت
 و بکارت برداشته شد (*) و از آنوقت زنها دارای مقام ارجمندی که

(*) بطور اختصار فلسفه آنکه در شریعت مقدس
 اسلام تفاوتی بین زن و مرد در ارث تشریح شده است و آیه شریفه
 (الذکر مثل حظ الانثیین) متکفل این حکم است بر حسب ظاهر
 و آنچه بنظر حقیر میرسد و در آخر کتاب اشاره بان مینمائیم
 اینست که چون در این شریعت احکامی است که کلاً مراعات
 حالات زنها در آن شده است از قبیل وجوب نفقه و کسوت
 و مسکن و حق هدیه خوابه که در صورت تعدد زوجات حق قسم

خاص سعادت و استغلال آنها بود نردیدند و زنت نا شوهر
 نکرده بود در اموال خویش همه نوع تصرف میتوانست بکند و
 پس از تزویج ناچار بود که يك مقدار از سلطنت خود را
 واگذار بشوهرش نماید ولی امر زواج با اختیار خودش داده و
 سلطنت شوهر بر زنت پس از اینکه بحدی بود که هیچ
 حقی از برای زنت فرض نمیکردند و او را قاصر
 و ناقص می ادانستند - تغییرات اساسی پیدا نکرد و بر خلاف
 آن تربیت مانده رسید که مقام رفیعی در جامعه به هم رسانیده
 و طرفداران آن ها زیاد گردید - بلکه فقط چیزی که باقی
 مانده است امتیازی است که بین دختر و زن موجود و چنان
 است که دختر احترامش بیشتر و از منزل و مقام او پس از
 شوهر داری کاسته میگردد. و تا يك اندازه تحت الحمايه می
 زن وزیر بار مرد رفتن برای سلامه عائله و خانواده ضروری
 است - اگر چه این قسمت هم راه چاره و اصلاح بر او بسته نشده است

که از حقوقی است که زن نمیتواند ببخشد و چیز های دیگری
 که مراجعه بقرآن کریم و کتب فقهیه خوانندگانرا بی نیاز میکند
 از اینکه در مقام شرح آیه بر آئیم این مسئله را حل مینماید
 زیرا پس از تحقیق واضح خواهد شد که طرف زن را حج و
 بالنسبت مرد در ارت کمتر برده است چنانچه در مقام موازنه
 بر آئیم گذشته از اینکه شرع مطهر بروفق نظام اجتماع
 تشریح شده است اندهی

تائیر حالات گذشته در اخلاق زن

باید خلاصه کنیم آن آثاری را که زن از حالات گذشته
اش استفاده نموده و از تقلبات احوالیکه در آن قرون گذشته
بر او عارض شده است چه نتیجه عاید او گردیده

بدیهی است که احوال گذشته زن تاثیرات عظیمه در نقش

داشته است - برای آن که ناچار بکسب اخلاقی شد که
مقتضی حال و طبیعتش بود (غیر از فطریات خویش) و این
قرن هائی که بر او گذشت آن احوال را در او تعمیم نمود -

و چیزی که آن اخلاق مکتسبه را بیشتر در مقام بروز و
ظهور رسانید (تربیت و انتخاب جنسی بود) تربیت دارای صفات
نیکی شد که جالب توجه و اسباب زیادی مقامش در جامعه

گردید و با امتحانات عدیده آن اخلاق در او تقویت و ثابت
گردید و با انتخاب جنسی آن صفاتیکه نظر مرد را جلب و در
چشم او جلوه می کند نمودی پیدا کرد - برای آنکه مرد

تزویر نمیکنند با زنی مگر آنکه آن صفات را دارا باشد و پس
از این التزام البته آن صفات بطور توأرت باعقاب رسیده و
رفته رفته جزء فطریات آن ها گردید چنانچه به همین جهت

اوصافیکه اسباب ازجار و دوری زن می شد از حیات جامعه
تدریجاً زایل گردید

برای اینکه مرد از زنی که دارای آن اوصاف ذمیمه

است دوری مینماید و مراد از انتخاب جنسی این بود بعد از

این مقدمه آن صفاتی که زن از حالات گذشته اش کسب نموده است چیست؟ اما از جهت جسمی غیر از ضعف - عضلات و بدن چیر دیدگري استفاده نموده برای آنکه نتیجه آن زندگانی ساکن و پست غیر از ضعف نخواهد بود اما از جهت معنوی صفاتی که در او بروز کرده و کسب نموده است - میل بزندگانی خانوادگی - عنایت به مهمات امر خانه داری حیا و ترس و تحمل و صبر و اهتمام بجزئیات هر کاری و سعی در جذب نمودن مرد و راضی کردن او (و باین صفت اخیر همه چیز نوقف دارد) و اطاعت و فروتنی در مقابل مرد و صاحب خانه (و باین جهت است که نسبت بزیر دستان خویش با خشونت رفتار می نمایند گویا انتقام می نهند) و مهارت غریبی در جستجو کردن از میلمهای مرد برای انجام آن و تسلط در کمراه کردن مرد چنانچه قاسمی و تا مهربان بشد و زیرکی در پوشاندن عواطف خود چنانچه مضطر شود و اینها از صفاتیست که کسب نموده و ناچار است که از آن ها نگاهداری نماید تا آنکه بتواند با مرد زندگانی کرده و سعادت خویش و اولادش را زمین نماید و هیچ جای توقع و انتظار نیست از زنیکه گوشه انزوا را در خانه خود گرفته است دارای آن اقتدار عقلی که مرد در اثر تشمکشهای روزگار و اهتمامش بکارهای عمومی و خصوصی تحصیل کرده است باشد - برای آنکه زن یا بطور تحکم با او - مقابله شده است و یا بتملق و هر دو دارای اثر واحد که ضعف نفس باشد هستند و نتیجه این دو قسم از معامله این شد

که زندگانی کند زن در يك گوشه با جهل به همه چیز و با
 اکتفا کنند به مواهب سطحیه که جلوه اش بیش از حقیقت
 است. و معلوم است که رجال از زنهای عاقله متینه و صاحبان
 اخلاق و قوی الاراده دوری می نمایند

چرا زن کوساله مطبوعی نباشد؟ چرا استقلال ذاتی و معنوی
 خود را از دست ندهد؟ با آن فشار هائی که از رای عام
 تحمل نموده آن رأیی که دائره اقتدار ات مرد را هر جا
 توسعه داده و زن را در نهایت قید نگاه داشته است آن رأیی که
 او را از نعمت حیات و لذائذ او محروم نموده و البته پس از
 اینکه مانع زن از فرو رفتن در شرور و مفساد حرفهای
 مردم باشد نه عقل و شرافت در کودل های بی ناموسی غوطه
 ور خواهد گردید (آیا در این حل می شود او را ملامت کرد)
 و عقیده ندارم که مرد ها از این امتحاناتی که زن ها در
 زیر بار فشار و ظلم دادند می توانستند به این سلامت خارج
 شوند گفته اند که اگر فکر در حالات گذشته زن ها نموده
 و انصاف دهیم از آن ها بد گوئی نگردد و فطرت آن ها را
 بر فطرت مردان ترجیح می دادیم و در هر صورت باید تسلیم
 نموده که دز زن قوای مخفییه ایست که او را اهلیت اصلاح حال
 خویش می دهد چنانچه فرصت نماید و از عدل و انصاف دور
 است با آن همه ظلم که بر او شده است باز هم احکام سختی
 بر او بار نمائیم

فصل سوم

حالت جسمانی زن و وظیفه حیوانی او و آن چه را که از این ناحیه کسب نموده است بطور اختصار حالت زن را در زمان های پیش و آن تاثیراتی که در عالم اجتماع از آن حالات در خلقت زن بروز کرده بود بیان نمودیم

آن تاثیرات با آنکه شدید بوده است ممکن است تعدیل شود - برای آن که هر چه را زمانه ایجاد نمود خودش او را محو خواهد ساخت

باید معلوم شود که آن حالات گذشته زن و خضوعش از برای مرد و دوریش از ترقی تمام منشأش طبیعت زن و تکوین جسمی و وظیفه حیوانی او است و در پیش گفتیم که (مودلی) می گوید زینت زن در نفس او تاثیرش بیش از تربیت است پس الوهیت زن آن عامل اساسی است که وارد در بحث آن شده ایم و البته شکی نیست که زن بودنش او را ناچار بفروتنی از برای مرد می نماید زیرا اوقات و احوالی بر او می گذرد که او را مضطر باستماع از مرد می نماید با آن که زرکترین وظایف اجتماعی را در آن حال ادا نموده و ابدان ازوم ندارد که ما در این بحث واقف بر طبایع حیوانات شده و برای مقابله و مقارنه بین آن ها و انسان در موضوع بحث بذل جهای بنماییم چنانچه بعضی از خانمهای ممتوره برای اثبات تساوی بین مذکر و مؤنث حیوانات بلکه برتری مویشاں بر مذکر جهد خاصی مبذول

داشته اند زیرا که این عنایت در موضوع ما بیفا بده و محبت
شمرده می شود برای آن که تساوی اناث و ذکور حیوانات خاصه
ایلی آن ها که بتربیت طبیعی تربیت نمیشوند معلوم نیست بلکه
تخلف اناث از وحوش حیوانات از ذکورشان مسلم است و بر
فرض اثبات تساوی بین آن ها اثبات تفوق یا تساوی اناث بر ذکور
جنس بشری نمینماید بعلت آن که اناث از بشر ممتاز است بسنگینی
باریکه طبیعت برو واجب نموده است

و طفل اناث بشر ضعیف تر است از اطفال حیوانات و
احتیاجاتش بمراتب بیشتر است بمادر و رعایت مادر از آن ها
از و مش زیاد تر است

فرقه‌های نَشْرِیحِی بَیْنِ زَنِّ و مَرَدِّ

تا کمون انفاقی از علماء تشریح در فرق بین زن و مرد
دیده نشده است فرق های مسلمی که بین آن ها است اثر مهمی
بر او مترتب نیست

و فرق های مشکوک اگر ثابت شود آثار عظیمه واحکام
مهمه را اثبات می نماید اما آن چه علماء قدیم و جدید انفاق
بر او نموده اند این است که زن تکویناً و خلقاً دارای نقص
هئتی است که مرد آن ها را داراست صبر زن کمتر و مقاومتش
در سختیها و شداؤد ضعیف تر از مرد است این يك صفت عمومی
است که بر تمام اعضاء و جوارح زن تطبیق می شود و تفصیلش
این است

قامت زن در تمام اجناس بشری کوتاه تر است از وقتیکه در
 گهواره است و پسر دو حالک ولادت بزرگتر از دختر بدنیامی
 آید معدل و میزانی فرق بین قامت زن و مرد پس از کمال
 نمو مقدار (ده سانتیمتر) میباشد و در وزن آنها نیز گفته
 شده است که از روز ولادت تفاوت بین آن دو واضح خواهد
 شد و در هیكل های جسم و وضوح این فرق بیشتر است و هیكل
 زن سبکتر از هیكل مرد است با ملاحظه نسبت و اما استخوان
 زن علاوه بر اینکه جسم کوچکتر است از استخوان مرد متناهی
 و استحکامش نیز حتی در ترکیب کیمیائی کمتر است بعلمت اینکه
 سرهای استخوان که مرکز عضلات است در زن بروز و ظهورش
 کمتر از مرد است گذشته از اینکه ترکیب هیكل زن قدرت
 بر استقلال و حرکت را در او تخفیف داده است نظر بعادت
 ماهیانه او

اما عضلات زن ضعیف تر از عضلات مرد و حجم آن
 بمقدار نلک کمتر چنانچه نشاط آن نیز کمتر خواهد بود و همین
 جهت محیف ولاغر از مرد و طئی تر در حرکت و ضبط و
 لیاقت میباشد بلکه در یک چیز زن برتری بر مرد دارد و او ماده
 ایست که کروی بودن صورت و لطافت جسم زن از او است
 و آکی از موهومات است اعتقاد باینکه قدم زن نازکتر و لطیف
 تر از قدمهای مرد است بلکه بعکس اوست برای اینکه پهنی او
 بیشتر و بیچشن کمتر و شبیه تر بقدمهای شعوب و طبقه پست
 میباشد و اما احشاء زن قلب زن کوچکتر است از قلب مرد
 و سبکتر از او است از اینجا معلوم میشود حجم و اندازه این

نو بمقدار عواطفی که در اوست نیست وزن قلب در زن ۲۴۰
 در مرد ۳۰۰ گرام تحدید شده است و اما نبضات زن
 ربع تر از نبضات مرد و عددش در هر دقیقه بین ۱۰ و ۱۴
 مرد زیاد تر است چنانچه در حیوانات بزرگ نیز بین مذکر
 مؤنث آنها تفاوت دارد مثلاً در شیر نر ۶۰ و در ماده ۶۶
 کاز نر ۲۶ و در ماده ۶۶ در کوسفند ۶۳ و در میش
 ۸ در هر دقیقه نبضهای آنها میزند و اما اختلاف بین
 زن و مرد هم در مقدار است و هم در ترکیب برای اینکه
 نر و هموکلین اوردن زن کمتر از مرد است بانه کلبولهای خون
 نر در خون زن بیشتر و سفید در مرد زیاد تر است اما جهاز
 تنفسی آنها وسعت سینه زن کمتر از مرد است و قرقرش را بقرب
 قلب کمتر معلوم نموده اند و از این جهت تنفس زن سریعتر
 از جهت کیمبائی طبیعی است زیرا که مرد اکسیژن را زیاد
 میگیرد و کربن را زیاد تر در بدن دفع مینماید و بعبارة دیگر طول
 کشیدن مرد بیشتر است بمناسبت وسعت ریه و باین واسطه
 چه حرارت زن کمتر از مرد است اما جهاز هضمی زن
 تیجش غذا کمتر از مرد اگرچه احساس گرسنگی در زن
 کمتر است اما سرو دماغ زن شکی نیست که جمجمه و کلاه زن
 چگالتر است از زن و هرچه انسان در تمدن و حضارة ترقی
 این فرق بین مرد و زن واضح تر خواهد شد زیرا که مو
 در مرد بیشتر خواهد شد ۲ و در زن بحال خود باقی است

برای آنکه مرد برای ورودن در سلامت و کشمکش

در سر او ورزش نموده و البته ورزش او ترقی و کامل انوار خواهد بود

(کوستا فلبون)

میتوانند فرقی بین سرهای زنان حاضر و این عصر با سرهای زنان سابق و عصرهای گذشته تاریخی دیده نشده است مگر خیلی کم و نسبت کوچکی سر زن بمرد بنسبت ۸۵ است در ۱۰۰ و بدیهی است که حجم منخ و مغز تابع حجم سراسر است و البته در زن کوچکتر و سبکتر خواهد بود وزن جمجمه در زن بین ۱۱۰۰ و ۱۳۰۰ و در مرد ۱۲۰۰ و ۱۴۰۰ میباشد و معلوم است که اعتبار وزن منخ بنسبت وزن جسم است نه مطلقا پس باین ملاحظه آراء باحثین در این باب تفاوت میکنند لکن رای غالب اینست که زن از این جهت نیز با مرد اختلاف دارد برای آنکه منخ زن معادل است بایک چهل و چهارم از وزن منخ مرد معادل بایک چهارم و زیاد تر نخواهد بود و در شکل مغز و لفافه های او نیز تفاوتی بین زن و مرد دیده شده است و بدیهی است که لفافه های دماغ که مرکز قوای عقلیه است در زن نهمی تر و بروزش کمتر از لفافه های دماغ مرد است این است آراء غالبه این علماء و اینجامقام مناقشه در صحت آنها نیست اگرچه توفیق این نتایج اجمالا برده میشود در هر صورت داعی از برای استمهجال و تضعیف آنها نداریم بلکه چیزیکه میتوان گفت آنست که تمام آن نقائصی که در زن شمرده اند از ضعف ترکیب جسمی و عقلمندان او از مرده در وزن و در زیادای خون و حرکات و تنفس بلکه در رشد و نمو دماغ نیست مگر نتیجه زندگانی او در قرد سابقه و آنچه تحمل نموده است از فشار و از آنچه از گوش

کبری و آنزوا باو رسیده آبا عجب است زلف از مرد عقب
 بماند در قدرت بر عمل در وقتیکه تمام قوای او ساکن و خاموش
 بوده ؟ در مدهای طولانی و مدید و البته با همال بدن و عدم عمل
 اعضاء کوچک شده و از نشاط و حجم و وزن کم خواهد شد
 و این يك سنه جاربه است در عالم حیات و میشود این
 جهانی را که گفتیم علت آن فرق هادانست و البته اینها فرقه‌های
 ثانوی هستند طبعی زیرا که در رتبه ثانیه از اهمیت میباشد
 چنانچه ثانوی هستند در اینکه منشاء اینها همان فرقه‌های بزرگ
 اولی میباشد

وظیفه زن و خطرات متوجمه باو

در مقام آن هستیم که فرقه‌های اساسی بین زن و مرد را که مزاج تمام فرقه‌هاست
 بیان نمائیم و او ظاهر میشود باین کلمه که (او زن است) یعنی
 مخلوق شده است بیک کیفیت خاصی برای اداء وظیفه مادری و کنه حیات
 او همین وظیفه است - و عبارت دیگر اجزاء و صفات تشریحیه
 و فیزیولوژی و نفسانی زن که از او ترکیب شده تمام قائم باین
 وظیفه با مربوط است باو اینست آن حقیقه اساسی که در این
 موضوع میتوانیم بگوئیم و تقدم و تخلف او قائم است بر این
 حقیقت - چرا نام کسی را که متفکک چنین وظیفه مهمی است
 مادری (باوقار و تجلیل نبریم ؟ و چگونه در مسارات همچو
 کسی با مرد توان شك نمود ؟ بلکه در وظایف اجتماعی کدام
 وظیفه است که اهمیت آن بیش از بقاء عائله و امانه و جنس باشد

در عالم اجتماع علاوه بر اینکه وظیفه مادری يك بار سنگین است که مشغول میکند زن را از دنیا و بی نیاز نمیکند او را از مساعدت و همراهی مرد ولی بعضی از زنها مبالغه میکنند در سختیهای حمل و مادری و اعتمادشان بر اینست که التفات مرد و اعتمادشان بامر آنها زیاد تر کردن - و لازم است آنها آکامود که این وظیفه و وظیفه عادی طبیعت است برای زنان و در صورت صحت مزاج شخصی و صحت عائله باستان زین صور انجام پذیر خواهد شد. و در وصف (میشله) یا اینکه زن در ابتداء سن بلوغ مریض است مبالغه و غلو ظهري است و همچنین آنچه را که دوگتر (سیکاد) شمرده است از اقسام اختلالات عقلي وجسدي که از لوازم طبیعت زن است مبالغه واضحی است. بلکه ممکن است تصدیق نمود دکترا در يك صورت و او در وقتی است که یکی از وظایف حیوانیش کم و زیاد شود و البته در آن صورت حالات عقلي او اختلال پیدا خواهد نمود از اضطراب بسیط تا درجه جنون و مسئولیت را تخفیف داده و در بعضی اوقات خالی از مسئولیت میشود - بلکه در ایام زندقائی بین خاصه در عوارض ابتدائی بین سن (۱۲) و (۱۴) و عوارض نهائی در اطراف * ۵۵ * يك سلسله خطر هائی است که زن را در معرض هلاکت یا مشقتهاى فوق العاده قرار میدهد و باز هم تکرار نموده و میگوییم این عوارضی که در اثر زندقائی در شهرهای بزرگ ضخیم شده است با کمال سهولت در يك حیانت صحیح منظمه و در يك احوالی که ملائم با طبع او باشد مگذرد

— و بیشتر از اوقات میشود که زن بتفاوت سنش صبر و نشاط و تجلیدی ظاهر مینماید که در حقیقت اسباب دهشت و تعجب خواهد آردید و چنانچه از سن خطر گذشت با مرد در صحت و عمر برابری خواهد نمود و این کلام منافات ندارد با آنکه زن اگر چه در بهترین دور حیوانیش باشد حتی با عقل و ممانت ترین آنها و قویترین آنها جسداً معرض همه نوع مشقتها و شدائد هستند و گویا در سر نوشت آنها روزهای مشقت و خسته کی ثبت شده است که در اوقات معین منجمل شوند و تاثر و انفعال آنها شدید و از هر سببی اگر چه کوچک و جزئی باشد و اینک همیشه معرض غصه و اندوه و مصیبت باشد این است آن عهدی که قبول کرده است برای حفظ جنس و از نتایج این عهد — و میثاق اینست که غالباً معرض مرض و موت میشوند در سن جوانی و از احصائات چنین معلوم میشود که مخاطرات دختر و اعراضش برای مرض و مرگ کمتر است از مخاطرات زنیکه بحد نبال نمو رسیده یکی از شرانتهائی که عنایت کاملی امر کارگران دارند حساب نزده اند که زنها در سن (۲۵) يك برابر و نصف مردان معرض مرض واقع خواهند شد و متوفیات آنها سه برابر مردان است (هکسلی) میکوید مادامیکه مادری در حصه زن است یکبار سنگین را در این مسابقه که اسمش حیات است کشیده پس بر مرد لارم است که ان بار را سبک کند و بالاقل بسوء احلاق و بد رفتاری او را سنگین تر نماید

نتایج زینت از وجهه نفسانی

غرض ما از عقد این فصل این نتیجه بود که آیا آن
 کمیزات جسمانی تأثیری در صفات زن نموده است (سبشسر) میگوید
 (طبیعت رشد و نمو زرا در حال بکارت نگاهداری می نماید -
 - برای آنکه او را مستعد وظیفه مادری نماید - و چنان است
 که برای خود مخزنی برای حفظ قوای خویش تهیه نموده تا
 بتواند دفاع از گرفتاربهائی که در پیش دارد بکند پس طبیعت
 گویا نمو او را توقیف نموده برای آنگه بتواند جمع آوری لوازم
 دفاعیه خویش از غذا و نشاط نموده و در هنگام اداء وظیفه
 مادری از عهده انجام آن بر آید، یکی از آثار این است که عقل
 دختر بدرجه کمال می رسد قبل از کمال و پختگی عقل جوان -
 و چنانچه مقابله نهائیم بین دختر در سن (۲۵) و پسر در
 همین سن فرق زیادی بین آن ها از حیث فهم و ادراک خاصه
 در امور حسیه دیده می شود و زن سرتی دارد بر مرد بمرااتب
 در مالک اودن نفس خویش و شناختن آن چه را که سزاوار
 است در مواقع گرفتاری عمل نماید برای دفع از گرفتاری - آیا
 کسی هست که این تعجب را در حال دختران ننموده باشد؟ بله
 عین این وقوف و رسیدگی عقل نقصی است در زن برای آنکه
 مانع از نمو اوست و دماغ و سایر اعضاء به همان حالت وقفه
 مینمایند

و بقیارت دیگر زن نموش سهم می شود قبل از نمو

مرد - ابن بك حقیقه اساسی است که دشمنان زن او را تعظیم نمودند و بزرگ می شمارند (شامفور) می گوید « زن ها اولاد بزرگی هستند که برای معامله یا جنون ما خلق شده اند نه عقل ما » (شبنهور) می گوید « عقل زن تکمیل می شود در سن ۱۸ و عقل مرد قبل از ۲۸ نیز نمو تامی پیدا نمی کند - و قویا عقل زن تجاوز از آن سن نگردد و در تمام مدت عمر با همان عقل ۱۸ سالگی زندگانی خواهد نمود و همیشه دختر بزرگی است » یگنفر رومان نوین در براءت دختران می گوید « دختران در اول جوانی کار های بزرگسته می کنند که اسباب حیرت و تعجب است ولی دفعه کار های آن ها وقفه پیدا کرده و بروزاتی ندارند و سبب را نمیدانم چیست که بگذرد بالا تر نمبروند » بلکه ما سبب حقیقی را بك چیز می دانیم - و او مهیا شدن دختر است برای انجام وظیفه مادری و طبیعت نحواسنه است که از همه جهت از مرد بگذرد و معلوم است که این تخلف آنها را از ایفاء وظیفه خودشان باز نمیدارد - و آن غرضی که از جنس بشر خواسته شده و انتظار می رود در حصه خودشان انجام پذیر است بطریق خود آن ها چنانچه مرد هم از راه خود خدمت خود را بجا می نماید - و از حماقت است که آنچه در پیش کفیم دلیل بر اینکه زن نیست مگر بگردد ناقص قرار داده شود و اگر ما استمها کردیم آن جنس را که در مدت حیاتش بجهت بزرگی است - ولی در مقابل ناچاریم به تسلیم نمودن اینکه در او خصائصی است که در مرد نیست - گرم تر

از مرد - حرارت قلبش بیشتر - احساساتش رقیق تر - و عواطفش زیاد تر از مرد است و باین جهات است که قابلیت عظیمی در نائر و انفعال دارد اینها است اسباب تمیز بین زن و مرد که خیلی واضح و آشکار است

و معلوم است که حفظ نوع تمام نمیشود به وظائف اعضاء مقدمه آن بلکه باید در اطراف آن اسباب خصالی باشد که در موقع حاجت معین آن اعضاء باشند مثلاً می بینیم غریزه و طبیعت پدر در حمایت از اولاد خویش بطور تساوی است و همه را به یک چشم نگاه کرده و طبعاً یکی را بر دیگری ترجیح نمی دهد ولی مادر عنایت خاصی نسبت بکوچک ترین اولاد خویش داشته برای اینکه احتیاج کوچک تر بتکیه کاه و حامی بیشتر است و علاوه بر آن غریزه صفات عقلیه است که موافق با لوازم تربیت است - مثل ادراك طبیعی زن احساسات بجهه و فهمیدن حاجات او را و بالا جمال نفوذ و سلطنت مادری بر زن خیلی فوق العاده است حتی آنکه گفته اند - زن در مقام دوستی حقیقی بکمقدار از حب مادری نسبت به محبوب خویش در آن دوستی خلط می نماید و لکن زنی که در مقابل طفل نوانا و قوی است در مقابل مرد ضعیف و ناتوان است و ناچار بتحت الحمايه گي و زیر بار او رفتن نتواند بود - برای آنکه در تنازع بقاء زن هائیکه صفت جاذبیه مرد را دارا و عنایت می نمایند بجز هائیکه اسباب فرح و دلشادی مرد است گوی سبقت را بروده و سعادت مند شده اند برای آن که این صفات او را در چشم مرد بزرگ و عزیز مینمایند و زن هائی که دارای استقلال فکری و

آزادی هستند چون زبیر بار و بال و نحمیلات مردان نمیروندند
 جنك با مردان و جذب آن‌ها غالب نخواهد شد چنان است
 که طبیعت انتخاب می‌کند صفاتی را که توافق زن و مرد در او
 است و البته این دسته از صفات بتدریج ظهور پیدا خواهد کرد
 و دسته دیگر که بر خلاف توافق جنسی باشد تا بود خواهد
 شد این است مراد از انتخاب جنسی که یکقسم از انتخاب طبیعی
 است پس زن کمال جستجو از مبله‌های مرد و آرزوهای او داشته
 برای آنکه سعادت و شقاوت او منوط باین اطلاعات است
 البته پس از مراقبت و جستجو طبیعت او را راهنمایی کرده و
 صفت بی‌جوری از چیزیکه شادمانی مرد در اوست در فطرتش
 نمو پیدا خواهد کرد زیرا کاهی سعادت و شقاوت زن توقف بر
 يك اشاره یا يك حرکتی مینماید که غضب یا سرور و فرح
 در او است و از اخلاق زن که ناشی از حالت جسمانی او
 است بزرگ شمردن قوه است و بدیهی است آن قوه که او
 را كوچك می‌نماید مختلف میشود باختلاف درجه تمدن او
 و تربیت زن - و شکی نیست که مرد مزین است بیک قسم
 از اقسام قوه جسمی و معنوی که چشم زن را بر آورده و او
 را بطرف خود جلب مینماید و از انصاف دور است که زنی را
 واسطه این خصات (مجدوب قوه) سرزنش نموده - زیرا که او
 روی این اصل تربیت و پرورش شده است - و تا يك اندازه
 هم معلوم شده که این خصات از شروط زندگانی و حیات

و است - بله - جای آن است که بگوئیم لازم است زن رییث شده مقنوره این خصلت را تهذیب نموده و از بهات جسدی مرد منتقل شود بجهات معنویه او و شاید در آن وقت علت اینکه بعضی از زنها تحمل و اخلاقی مرد را مینمایند فهمیده و بدانیم زیرا ممکن است بواسطه جهات نیک معنویه که در مرد است قبول این نوع از زحمات را متحمل شده و دیده شده است که زنها لاقه نمودن های مستبدیکه آنها بد اخلاقی مینمایند پیدا کرده و اینها را بر مردهائی که همیشه با نرهی وسستی و بطور لاطفت با آنها رفتار مینمایند شامه چنانچه بدانند که آن استبداد شی از عیثت و علاقه مندیست و این ملاطفت ناشی از بی تمنائی باحوال اوست، (هررت سنبلر) نسبت میدهد خضوع و عجاب زنی را بقوه - بزیادی و نمود شعور دینی در آنها و این مورد همیشه ظهورش در زن بیشتر است تا مرد و عقیده من است که ظهور این شعور بواسطه دقیق بودن احساسات زن شدت تأثرات اوست از هر چیزی یا آنکه بگوئیم بواسطه است که میخواهد حاجات خود را از هر دو جهت بر آورد مادی - وانی) و این شعور و عادت ترس و تأمل را در تقویت مینماید و بهر جهت عاطفه دینی در زن اسیل و جزو لمربات اوست و از شواهد این مدعی آنستکه زن همیشه خضوع میکند از برای سلطنت و قوه و احترام مینماید هر صاحب وکت و جلالاً و خود را در نزد بزرگان جمع مینماید و حریص

است بر هر قدیمی - که باو مانوس بوده! (زن در غالب حافظ نقائید خانواده کی واجتماعیست) و اما در مسائل سیاسی زنها بحکومت مقتدر شدید بیشتر - مایل هستند تا مردها و شکی نیست که این امتیازات در اثر طبیعت از عادات قدیمه ایست که سالهای مدید بآر عادت داشته اند و باین جهت خاضع میشوند برای سلطه و اقتدار و سفر او در رهائی از شکنجه و فشار گمنام است و البته از این قیود نمیتواند آزار شود و قدیمه معنای حق و عدالت را نداند فقط و فقط امری را که میتواند تحصیل و خیریرا که توانسته است جلب نماید - راضی گردن مرد است در عالم حیوانی - زندگانی در نظر او نیست. بمر رعایت حقوق و بدست آوردن امیال مرد

نظری باتیه زن بنحائیم

تا اینجا قدم هائی برای حل این موضوع برداشته دانستیم که باعث اساسی در خضوع زن به مرد چیست - این خضوع چه تائیراتی در حالات او نموده - و در فصل سابق حالت پستی زن را در قرون پیش معلوم نموده - و در این فصل سبب طبیعی (و فیزیولوژی) او را درنگ نموده - پس ما خوب واضح و روشن شد که چرا زن خضوع از برای مرد داشته و علت وجوب این اطاعت تا یک اندازه معینی چه بوده است و چنانچه این اطاعت نبود نظام بشری مختل بآنکه از بشر مایل بخدم اطاعت زنها می شدند باین مقصود موفق نم

دیدند - برای آنکه در خلقت و ترکیب و مزاج زن
و بزرگوارانه ایجاب می کند بر او اطاعت از مرد را بله خضوع
زن به مرد امر مکرره ای است چنانچه در اثر خشونت و بد
بختاری مرد باشد - و طبیعی و امر محبوس است چنانچه تقسیم
شد اعمال او را تعدیل نموده و روح عدالت و انصاف او را
مطمین نماید - و در قسم دوم اهانت و ذاتی بزن وارد
می شود چنانچه ضرورت پیدا کند توافق و دوستی با یکدیگر
آن تفاوت و اساس وحدت عائله توافق و دوستی است -
را کوبین جمعیت بشری در ابتداء روی این دو اصل بوده و به
از جمله یک جسم است که توافق اجزاء و اعضاء آن در بقاء و
شود آن لازم است

پس اگر حرمت نسائی غیر از این رنگ را بخود گرفته
دعوی نسائی مطلق را با مرد بنمایند اسباب تلاشی و از
باشیدن عائله که در کن عالم اجتماع است خواهد کردید
زن را بجائی برت خواهد نمود که ابد با سعادت نائل
شاهد شد و بنا بر این ناچار بخضوع هستیم در مقابل
حکام طبیعی و آن وظائفی که برای زن معین نموده است
منهاست لازم است آن احکام را تعدیل نموده و سنگین تر
نمائیم پس از تشخیص اندازه و حدی که طبیعت برای زن معین
کرده است میتوانیم خط مشی و سیر او را در آنیه بقسمی که اجاب
می مقام و بلندی رنده او و ضامن سعادت و موجب تقویت

صفات و طبایع نیک او شود - معلوم نهائیم بدون آنکه از روز و جالش کاسته شود و البته ممکن است زن را در ترقی هم رتبه با مرد نمود و سزاوار با احترام کرد و از احترام مرد هم کاسته نشود - و این نکته را نباید از ذهن دور نهائیم (که زن دارای ضعف و عیوب است) - نه برای سرزنش باو بلکه برای اصلاح شئون و تکمیل نواقص او و نباید درس از تقویت او داشت - زیرا که در تقویت او تقویت عائله و شخص او خواهد بود و تصور آنکه اعلاء و بلند کردن مقام زن اسباب انحطاط و پستی شان مرد خواهد شد از جهل و کوچکی انسان است چنانچه زن نیز نباید مساعدتهای مرد را در غیر قسمت اصلاح حال خویش بکار زند و تصور نکند که طبیعت احکام خود را از او برداشته - زیرا که طبیعت حصه و قسمت معینی را در زندگانی اختصاص بآن داده است که پست تر از زندگی مرد نیست بشرط اختلاف در زمینه توافق نه تساوی مطلق بلکه نسبی ممکن بین زن و مرد از جهت توافق خواهد بود برای اینکه - تساوی مطلق زن را فاقد تمام ملکات و صفات حسنه نموده و او را بکودالهای نیستی پرت خواهد نمود

فصل چهارم

مقابله بین اخلاق این دو جنس قبل از بلوغ

فرض از این کتاب شناختن طبایع زنان است در واضح ترین مظاهر آن صفات یعنی در مدت متوسط بین

هابت - طفقولبت - و ابتداء پیری و بعبارة دیگر در اول سن بلوغ ۱۳ و ۱۴ تا آخر سن کمال (۴۵)

فرق بین زن و مرد در قبل از این مدت شروع می شود - سن بلوغ باختلاف شعوب مختلف میشود مثلاً در مصر اطراف ۱۰ سالگی دختران بالغ میشوند و در اسوج قبل از ۱۸ سالگی بالغ نغزاهند شد و هرچه در سن بلوغ تاخیر بیفتد عهد جوانی و میوه دادن زن طول خواهد کشید و این عهد در بلاد گرم سیر بیش از ۲۰ سال دوام ندارد در حالیکه در بلاد شمالی بیشتر از ۳۰ سال خواهد بود پس آرزوی بلوغ دختر در در سن کم خطاست بلکه باید بذل جهد نمود در اجتناب از چیزیکه تعجیل در بلوغ مینماید اگر چه استطاعت در این باب خیلی کم است و سزاوار آنست که قدری تأمل نمائیم در حال دختر قبل از سن بلوغ یعنی قبل از آنکه صفات زن بودن در او بروز نماید زیرا فوائد که مهمی برای تربیت کنندگان بر او مراتب میشود اما زمان پیری یعنی آن زمانیکه آن صفات در او محو میشود (چون علاقه بان نداریم از او صرف نظر مینمائیم) اگر چه فرقه‌های عقلی و معنوی بین دختر و پسر در این سن کم است ولی سزاوار ذکر هست و خوب است در اینجا اشاره کنیم بکلمه (ولد) در معظم لغات که اطلاق بر هر دو میشود چنان است فرقی سزاوار ذکر بین آنها نیست و لکن حقیقه آنست که طبیعت تمیز بین زن و مرد را در عقل و قلب از کاهواره قرار داده و این تمیز آشکارتر می شود هر چه سن آن ها بالا تر

میرود علاوه بر اینکه تربیت خانواده‌گی طبیعتاً تأیید نموده
 زیرا که معامله ما با پسران و دختران معامله سازن و مردانست
 چنانچه از لباس و بازیهای آنها معلوم میشود و از - نشان
 خالواده کیست فرقهائی که طبیعت گذارده است بزرت
 نموده یا چیزهای دیگری بر او اضافه نمایند و لذا دشوارست
 تمیز بین فرقههای طبیعی و اضافی - و - فرقههای اضافی
 پسر را از سن (۵) سالگی طرف مردی سوق داده و
 دختر را بطرف زنی میکشاند - و در مقابله با زیبایی آنها
 این مطالب واضح و معلوم خواهد شد اسباب بازی پسر
 طبل - نی - شمشیر - و تفنگ - و تیرپ - و جهاز و عسکر - و از
 برای دختر غیر از عروسک و فرش و اسباب بخت و پز و
 لوازم خیاطی و آئینه و اسباب زینت چیز دیگری تهیه نمینماید
 و از این جهت نمیتوانیم بگوئیم که بین صفات اصلی دختر
 و صفت نسبی او فرقههای اساسی است خاصه اگر قسم دوم
 از زمانهای متمادی ناشی شده باشد - و در أثناء این بحث
 صفاتی که در زن بطور اکتساب باقی - و با تربیت او
 را ضخیم کرده است بیان نموده و در ضمن اشعار میشود
 که تمام صفاتی که در پسر هست در دختر نیز موجود است
 درجه ظهورش در دختر کمتر است .

(حرکت)

اجمالاً دختران در این صفت شباهت تامی پسران داشته و ادوار

معلومه از حیاتشان مثلا در دوره بازی خود را شريك با
پسران مینمایند

(۱) * مادام کیزو * میگوید دختری نیست که اگر بتواند بمیل

خوبش رفتار کند بازی پسران را بر بازیهای لطیف خودشان
ترجیح ندهد و این نیست مگر بواسطه نشنه کی حرکت که در
هر دو جنس فطری است و کمتر پسری است که میل نکند
با خوهر خود عروسک بازی نمود. برای آنکه صفت افس
مثل طبیعه حرکت در هر دو طبیعی است و با وجود اینها در
بازی تفاوت دارند - و چنانچه ملاحظه نهائیم اختلاف نوعی در
بازی های آنها مشاهده میشود پس منطقه حرکت پسران وسیع
تر است و میلشان بخرتني که مجال زیادتر داشته باشد مثل راه
رفتن و جست خبز نمودن بیشتر - در حالیکه دختران میلشان بخرکات
ملايم و محدود و حرکات تمثلي زیادتر است

و اجمالا پسران حرکات خشن و زد و خورد و چیز هائیکه

مظاهر قوت و سیطره است بیشتر دوست میدارند و دختران
بمأس - یکی از دوستان من نقل کرد که در یکی از باغهای
* استرامبورخ * قفس بزرگی است که حیوانات مختلفه در اوست
موقعیکه دختران در اطراف آن قفس می آمدند با صداهای
بازک و رقیق آنها را صدا میزدند و قطعات نان برای آنها می
انداختند اما پسران با آنها معامله خشن نموده و با سنگ
ریزه آنها را میزدند و قریب بیست مرتبه این منظره را دیده و او را

یکی از فرقه‌های فطری بین آنها میداست، *کلام* عاده دختر قبل از پسر بسخن آمده بلکه زیادتین از او نیز حرف میزنند اگر چه عادت اطفال زیاد حرف زدن است برای اینکه حاجت فطری بجرکت در اطفال بصورت حرف زدن تبدیل میشود و لذا حرفهای آنها اول و آخری ندارد چنانکه است که برای لذت شنیدن صوت خود صحبت مینمایند ولی این حال در دختر بیشتر از پسر ظهور دارد و معلوم است که غرض ما آن نیست که زنرا متهم بحرص بر الفاظ بی معنی یا بدون قصد بمعنی بنماییم

حس تقلید

اگر چه این حسن در هر دو موجود و لاکن دختران تقلیدشان بیشتر است برای آنکه هر چه پیش روی آنها میگذرد از عادات و رسوم بدقت آنها را ملاحظه نموده و التفات بخصوصیات و نکات او داشته تا بتوانند از عهده اعاده و تمثیل او بر آیند بلکه بهتر از صورت اولی آنچیز ایجاد نمایند بله حس ابتکار و اختراع و استنباط در آنها کمتر دیده میشود دختر با عروسک خود الفظی که مادر بار گفته کلمه کلمه خطاب مینماید و بنا بر این خیالی از ادور خالقیه او را مستند باین صفت میدانیم پس تقلید است که با نرمی و اطاعت و قدرت بر رنکارنک شدن موافق کیفیتهای محیط خود سازش داشته و از اینجا درک میکنیم که حس تقلید زنرا متمکن از اعاده و تمثیل هر آسانی یا چیزی که ابتکار لازم نداشته باشد مینماید چنانچه استعداد او در ساختن

خود مطابق مقتضیات احوال عارضه بر او مستند باین خس است و
ببرکت این حس آنچه را که نمیداند یاد خواهد گرفت و از طرف
دیگر تقلید اثرات سوئی در او باقی خواهد گذارد از قبیل
انقیاد و اطاعت کورکورانه نسبت بحالات قدیمه و عاداتی که با
آنها مانوس بوده است و زود بزود دوستی و محبت پیدا کردن
و حالات دیگری که از نتایج حس تقلید است

و میتوانیم زیادی اشارات و حرکات و اطوار دخترانرا از روی
حس تقلید بدانیم و از این جهت است که در فن تمثیل و آهنگ
بر جستگی خاصی پیدا کرده حتی از دور طفولیت یعنی
دو سن (۵) (۶) سالگی - و غالب بر جستگان درازن فن دختران
تازه جوان هستند؛ و معلوم است که مهارت دختران در
ادراک مقاصد غیر و مطلع شدن از افکار مردم بیشتر از
بسران است خاصه اگر ملاحظتی هم برای آنها در این بی
جووری باشد - و بدیهی است که این موهبت را زن بمرور زمان
کسب کرده است و جز با اخلاق او نمرده میشود و همین اوست
در جنگهای زنده گانی (احساس)

اجمالاً دختر احساساتش شدید تر و رافت و مهرسانیش بیشتر است
می بینیم که با بازیچه و عروسک خود چگونه ملاحظت و مهر دانی
نموده و با بیک رافت و عنایتی - او را سینه چسبانده و با چ
کلمات شیرین دلپذیری با او صحبت مینماید - و این عاطفه و
احساس از آثار غریزه و طبیعت مادری است که ظهورش مساق
بر مادر شدن اوست و غریزه مادری عالی ترین خصال و

و صفات زن بشمار میرود (میشله) میگوید زن مادر است
 حتی از شاهواره و عاشق ابن خلط است بعدیکه هر چیزی
 که امرش موکول باو شود - او را بمنزله اولاد خود فرض نموده
 اکثر در حالات دخترهای کوچک مراقبت کنیم می بینیم که
 چقدر اظهار مهربانی و رعایت می نمایند از برادران و خواهران
 کوچک تر از خود چنانچه امر آنها موقتا باو تسلیم بشود
 و چقدر بذل جهد و سعی می نماید در اینکه آنها را راضی نماید
 بلکه از آنچه او را منع کرده اند او هم آنها را منع می
 نماید - و تمام اینها دلیل است که زن خالق شده است
 برای اینکه مادر باشد و تربیت کند

دختر بطور عموم قائل و افعال و اضطرابش بیشتر است

اگر چه نوعا اطفال از حشرات اضطراب دارند ولی این ترس
 و اضطراب در دختران بیشتر اثر مینماید و همچنین استعداد
 کریه در کلیه اطفال هست ولیکن اشک دختران زود تر
 سرازیر میشود میگویند یکی از معیذات زن در تمام دورهای
 زنده گانی او کریه است آنچه را میخواهد از کریه میگیرد و بنوسط
 کریه معجزاتی از او صادر میشود و علت زیاد بودن
 این صفت ادر او شاید این باشد که چون پسر در اثر افعال
 نفس خویش بکارهای دیگری پرداخته و ظاهر می نماید آن
 افعال را در چیزهای دیگر و لیکن دختر بواسطه کمی حرکت
 و سکون و آرامی که دارد ناچار است بگمان از افعال

دختران اصرار زیادی بگریه کردن دارند حتی آنکه بعضی را که میشناسم برابر آینه گریه میکنند برای آنکه لذت گریه نمودن آنها مضاعف گردد (امیال) (منسنیور دوپانلو) و این نویسنده معروف نسبت میدهد محبت ذاتی را بدختران ولی امتحانات شخصی من مرا وادار میکند باین اعتقاد که پسران در این صفت کم از دختران نیستند بلکه میخواهم بگویم در این صفت شاید یسر برتری داشته باشد بر دختر و لکن مظاهر این عاطفه تفاوت دارد بین این دو چنانچه مظاهر غضب و غیرت و بخود بالیدن و چیز های دیگر در آنها تفاوت داشته مثلا دختر حرصش در چیز های زهید و کم قیمت زیاد ولی پسران در سماحت نفس بهتر از دختران هستند پسران بکار های خودشان بیشتر اهمیت میدهند تا کار های غیر و دختران در جلب نظر مردم بیشتر کوشش مینمایند و بر مادران لازم است که آن صفت را در دختران تقویت ننمایند برای آنکه خود آنها فوق العاده باین صفت علاقه مند هستند و احتیاجی بنائید ندارند و تمام اهتمامشان در تزیین و اظهار زینت میباشد حتی آنکه گاهی بعدی خود سازی نموده که مورد سرزنش و توبیخ خواهند گردید و چنانچه کسی بانها اعتنا نکند گریه خواهند کرد تا طرف توجه واقع شوند بلکه کیست که ندیده باشد دختران در وقت بازی چقدر التفات بخود داشته و مراقبت مینمایند از اطراف های خود و بزیر چشمی در مقابل بی جویری از رای آنها برمی آیند اگر پسران هم جدیدت در خود نمانی و تظاهر داشته باشند ولی دختران اهتمامشان در

این قبیل امور زیادتر است و در حال بازی خود را بزحمت انداخته و میل دارند تمام انظار را بخود جلب نمایند و نائید میکنند این حال را خجالت آنها و در حقیقه بردلفریبی آنها افزوده و او را بیشتر مهبای دام کستری و جلب انظار مینماید و بروز این صفت بعد از سن بلوغ خواهد گردید و مانع از سلاسه افکار اوست و دشوار است بر زن استقامت بر فطریات خویش از مهارت و براءت و همیشه او را آگاه بر حرکاتی میکند که تاثیرش در نفوس زیاد باشد و مراقبت میکنند در اعمالی که جلب قلوب باو بیشتر میشود و از آن نارنج تمنع در حرکات و اطوار و اشاراتشان برای جلب انظار بیشتر میشود * منشیور دو پائلو * نقل می نماید که يك دختری با مادرش در یکی از باغستان ها برای تفریح و تفرج قدم میزدند يك مرتبه مادرش را نگاه داشته و گفت خانم خوب است از همین راه که آمده ایم بر گردیم - برای چه - برای اینکه در این راه يك خانمی بود که گفت [من خوشگلم] بر فرض که آن خانم بکروزی برای دیدن بخوانه مادر این دختر می آمد بایستی که این دختر از فرط حیا و خجالت از او دوری نماید - و در اثر این حالت فوق العاده از استهزاء و سخریه مشمئز شده یعنی از استهزاء غیر درپیش خودی میل نیست ولی او را درپیش غیر سخریه نمودن فوق العاده متاثر و ملول میشود بلکه دانی عبارت یا حرکتی که کشف از استهزاء او باشد اها نه بزرگی برای خود تصور می نماید و از صفات واضحه در زن صفت منافسه و رقابت است یعنی در

جلب انظار و رضایت غیر با هم دیگر رقابت مینمایند و غالباً مادران این صفت را در آنها تقویت نموده و زیاد می نمایند - و این میل دایل داشتن صفت غیرت و حسد که بآنها نسبت میدهند - نیست - اگر چه منافسه در مضمی امور منشأش یکی از این دو صفت است [دوبالو] میگوید در اثر ممارست و تعلیم و تربیت دختران بر من معلوم شده است که این صفت در دختران بیشتر از پسران است و بانفاق عامای تربیت استقامت دختران کمتر از پسران و لیکن در حینله و عذر آراشی و سیاست مداري و حسن تخلص و پشت هم الدازی مهم-ارتشان بیشتر از پسران است

و میلشان باغراق و مبالغه زیادتر و کاهی ملجاء میشوند بمبالغه کوفی برای اضطرار و کاهی برای لذت و حب نقان و چنانچه بخواهند دروغ بگویند حاضر جواب و مهبای آن هستند و چون این بحث را در باب اراده مناسب تر بود به گوئیم ناچار چند کلمه در موضوع اراده نیز بدان می‌نمایم

(اراده)

این صفت دو زن جلوه نمیکند در بلند ترین مظاهرش مگر پس از گذشتن مدت ها از سن او - زمانهایی بر او می‌گذرد که نفس بروی مستولی است و ابتدا مالک اراده و نفس خویشتر و تسلط بر او نداشته - ولی نمیشود گفت فاقد الاراده است - نهایت اراده اش ضعیف - و زود زائل میشود و در

غالب ارادانش سلبي و دفاعي است - و بیشتر صورت عناد و لجاجت بخود می آورد

(ذکاوت)

شکي نیست که در میدان ذکاوت و صحنه سرعت انتقال دختر برینتر تمایق جسته و بر او برتری پیدا میکند - سخت ترین دشمنان زن و آن هائی که قائلند بتخلف او از مرد اعتراف می نمایند که تمام فرقهائی که بین این دو جنس است بعد از سن جوانی ظاهر میشود و قبل از آن زیرکی دختران معلوم میشود و ذکاوت آن ها بیشتر از پسران است - و قوه ذاکره آنها قوی تر از ذاکره پسران خواهد بود و لکن آنچه از امتحان شخص خود بدست آوردیم آن است که ذکاوت آن ها سطحی است و از این جهت میل آن ها بمطامه کمتر و قوه فکریه و قوه اختراع در آن ها ضعیف تر از پسران است و چنانچه بعضی از این حکم بیرون باشند از نوادر حساب شده - مثل آن که دختری در سن (۸) (۹) سالگی قوه عجیب فوق لاماده در امور عقلیه داشت و میل زیادی داشت بر اطلاع از امور نفسانیه و روحانیه مثل مبدء حیات (و مشکله مرك) و ابدیت (و لانهاية) و چیزهای دیگر از این قبیل

پس اگر اعتماد بر این حوادث مشکل باشد و این ها را دلیل قرار ندهیم - این اندازه را بر ما ثابت می نماید که زن بودن مانع از نمو عقل و ادراك نیست و در هر صورت

زکات زن زود تر از مرد بروز و ظهور مینماید برای آن که طبیعت این بخشش را عوض از وقوف عقلش از نمو باو مرحوم نموده است -

پس از آن چه نگاشتیم معلوم شد که در زن طبایع و صفاتی است که او را از مرد عقب نمیکند و بطور خلاصه از این فصل و در فصل سابق بدست آورده ایم قسمت مهم آن خصال و صفات را و بعد از این در مقام آن هستیم که چنانچه نمو زن کامل شود این صفات در او چه تأیراتی دارد و بجه کیفیت صفات ناهمه زن بودن در او جلوه گر خواهد شد

فصل پنجم

(احساسات زن بطور اجمال) (دور انتقال)

قبل از تشریح نفس زن سزاوار است مختصری از دوره انتقال بجهگی او بجوانی ذکر نموده و معلوم است که این زمان فتره و سکون اثرات عظیمه در حیات زن داشته پس در این زمان صفات زن بودن در او ظاهر و طبیعتهای فطریه او کم کم واضح و آشکار گردیده و بعبارة دیگر زنی می شود بعد از اینکه دختر بود چنانچه گل پس از ضعف غنچه برده و بازمی شود و در اطراف این سن غالباً خطرهای زیادی موجود است و لی دختر کمتر متوجه باین نکته شده و اطراف خویش را ملاحظه نمیکند و بجای او بر بسته گان و اولیاء او لایم است که مراعات این جهت را در دختر نموده و علی الدوام مراقبت نمایند شاید آن اضطرابات

در او تخفیف پیدا کنند و بر خود او لازم است طریقه آرامی
 و سکونت و متانت را پیش گرفته تا دوره انتقال سپری شده
 و عاقبت بدی پیدا نکند و البته این تغییرات در دوره انتقال
 منحصر در حالات جسمی او فقط نیست بلکه در حالات عقلیه
 او تغییراتی حاصل خواهد شد برای اینکه مواهب مستودعه
 در آنها دفعه نمود کرده و درجه نهائی خود را سیر مینماید و
 بعبارة دیگر اخلاق و صفات حقیقه او بصورت واقعی خود بروز
 خواهند نمود - چنانچه ذکات او نیز با کمال سرعت رفته پیدا
 خواهد کرد - و فرق بین این دو جنس از این جهت خیلی
 زیاد است و تفاوت غربی دارند مثلاً دختر در این سن - متانت
 خویش را دارا و در نهایت رشد و وقار زندگانی مینماید - در
 حالیکه پسر سالهای دراز دیگری لازم دارد تا عاقل گردد بدو
 آثار بلوغ - خجالت را در او زیاد و تاملش در حرکات و اطوار
 خویش فوق العاده گردیده و ملبس بانفرا دوتنهائی بیشتر خواهد
 شد (شده احساس زن) باجماع و اتفاق نسائیکه اخلاق زن را
 نوشته اند چه دشمنان و چه دوستان او زن در میدان عواطف
 گوی سبقت را ربوده و در این صفة قدر و منزلت مهمی دارد
 حتی آنکه او (غسب کنند)

لفظ جنس حساس را بر آنها اطلاق نموده و مراد از کلمه
 حساس در این مقام قابلیت تائر و انفعال و استعداد از برآی
 التذات و تالم و خوف و حب و بغض است و این قابلیت و استعداد
 بروزش در زن پیش از مرد است بلکه قسمت اعظم از زندگانی

زیرا این دو - مشغول مینمایند - و میزان شدت عواطف آثاری است که در جسد انسان بروز میکند از تغییر رنگ صورت اشکراب در نفس - اختلال دوره خون - و تغییر صوت - کیفیت خنده و گریه - و تله و فریاد - تمام اینها از آثار آن چیزبسته که در سینه او است از عواطف باختلاف اقسامش و برای اثبات این صفة و طبیعة در زن مراقبت از او کافی است برای اینکه قلب زن هیچوقت خالی از عاطفه نیست با مسرور است یا مهوم یا گریان است یا خندان یا نفرت دارد یا میل یا تنگی است یا متواضع در تمام حالانش یکی از این عواطف قلبش را اشغال کرده

(اعتراض لومبروزا) (۱)

چند نفر از علماء با این رای مخالف آورده اند و در مقدمه آنها است لومبروزا و عقیده اش این است که زن احساساتش کمتر از احساسات مرد است خاصه در آن چیزهایی که متعلق است به حواس او و میگوید تجربه و حس - بر ما معلوم کرده است که حاسة ذائقة و شامه و مخصوصا شامه خشوات آن در زن بیشتر است تا مرد و خشوات او را تقدیر کرده اند بین (۲) برابر و (۵) برابر در مرد و علت خشوات او را در زن زیاد استعمال نمودن عطریات دانسته و پس از آن شهادت جراحین را نقل نموده و میگوید صبر و تحمل زن در عمل جراحی بیشتر است حتی آنکه بعضی از دیگرها گفته اند که عملیات جدید را بطور تجربه

اولا در زن باید نمود ارای **آنکه** احساس تمتر است و بیش از مرد تحمل دارد و این کلمات نائید میکند قول (بلزاک) را که میگوید زن اضطراب و ترسش قبل از وقوع الام بیشتر است تا وقت ورود و اثر چیزهایی که لازم است ذکر نمود اقتدار زن است در مریض داری و با کمال آرامی و سکونت و نرمی ویر حوصله گی از مریض نگاهداری نموده . ولی من تمام اینها را بواسطه اقتدار زن در تکلیف هر کیفیتی میدانم . اما چیزی که (لومبروزوا) و نامیت او میخواهند اثبات نمایند مناعت و خود داری زن است در آلام جسدیه که باین صفت امتیاز بر مرد دارد برای آنکه طبیعت آلام زن را بیشتر از مرد قرار داده و در مقابل تحملش را نیز زیادتر نموده است - و اگر اعتراض بر این قول کنیم و بگوئیم که زن در موقع انفعال و تأثر - آثار و علامات او در او بیشتر بروز میکند - خواهند گفت که دلائل رشده احساس ندارد بلکه بواسطه سرعت هیجان او است و بعضی نسبت میدهند آثار و دلائل انفعال را در زن با اقتداری که در تمثیل و اعاده در حرکات خویش و بازی نمودن با خود دارند خاصه آن دسته که بر گریه کردن اقتدار عجیبی دارند و هر وقت بخوانند گریه میکنند و غرض ما انکار این موحدیت در زن نیست بلکه در عداد صفاتی که زن را از مرد تمیز میدهد ذکر کردیم و چون علیت در تمام مظاهر زن ندارد باین جهت اعتراض را رد مینمائیم . بلکه علت معقول در این باب همان

قابلیت نافر و انفعالی است که در او است زیرا افعال جسمانی
تویران افعال نفسانی هستند

(استشدهاں بعلم خطوط)

ما تردیدی نداویم که زن دارای عواطفی است که تفوق
بر مرد داشته و ظاهرترین خلقیکه در او بروز می کند
تیز هوشی و شده احساس است و از ادله که در این موضوع
میشود باو اعتماد کرد علم خط است که در آن جا مسلم و ثابت
شده است که خط زن دلالت بر شده احساس دارد و یک نفر
از کسانی که اعتناء کاملی در باب علم خط دارد سه هزار
رساله بخط زن و همین برابر خط مرد را با هم مقابله کرده و
و معلوم نموده است که احساس ضعیف در زن بنسبة (۲) در
صد و معتدل بمقدار ۷۱٫۹ در صد و شدید ۷۳٫۶ در صد و
احساس را نزدیک بمرض دیده است در زنان بنسبة ۶٫۵ درصد
اما در مرد ۱۵ احساس ضعیف بمقدار ۸ در صد و معتدل به
نسبت (۶۶) در صد و شدید (۲۴) در صد تعیین نموده است

(شدت عواطف در قلب زن)

شخصی که با یک خانمی دوست بوده است از او سؤال
می کند که اشتغال تو چیست و در چه فکر می کنی در جواب
می گوید فکری ندارم ولی همیشه احساس می کنم و این کلمه تا
یک حدی بر زنان منطبق میشود. رای آن که احساس قلب

آن ها را علی الدوام مشغول نموده و در هر چیزی که فکر می کنند در اثر عاطفه ان هاست ولی انفعال در مردان تدریجی و بطئی است و در زنان فوری و دفعی است - کتب اخلاقیین در این موضوع پر است (فنون) می اویسد ارفسانی که در زن انتشارش بیشتر از سایر صفات ارست - سرعة انفعال ان هاست از هر چیز و از هر سببی و همیشه یا دوست میدارند یا دشمن و هر که را دوست بدارند هیچ عیبی در او ندیده و هر که را دشمن بدارند هیچ فضیلتی در او ندیده و باز میگوید زن در هر چیزی منطرف است چنانچه در خیر منطرف است در شر نیز همین حال را دارد در دوستی و دشمنی نیز چنین است و بعضی از مورخین نوشته اند که در اضطرابات عمومی در اس انقلاب زن ها هستند و کسبت که ندیده باشد انتقال زن را دفعة از دوستی بدشمنی و بعکس و اجهالا عواطف زن حالت استقرار و توسط بخورد نخواهد گرفت یا در طرف افراط است یا در طرف تقریب و از انفعالانش لذت برده و ترجیح می دهد تأثیری که از مصیبت بازمی رسد بر حالت آرامی و سکون و حقیقة این انفعال و تأثر همان روح تمثیل است که در زن موجود و منظره هی حزن آور را دوست میدارند - و من مردان زیادی را در اسپانی می شناسم که طاقت بر مشاهده سلاح خاله نداشتند در حالیکه زنی را ندیدم که آن جا را ندیده باشد و بچشم خود میدیدم زنهایی که خیلی ضعیف البتة

و لطیف‌الشمور بودند از دیدن پکار و نسی صرف نظر نمودند.
اگر چه گاهی با مادر زن و دستهای خود صورت را گرفته و بگی
از آن خانمها بمن گفت آقا خیلی بد منظره است من
خودم بیش از چهل مرتبه این منظره را دیده‌ام و بیش از این
احتیاج بسط کلام در این موضوع ندارم. برای آن که با اتفاق
همه زن دارای این امتیاز است چنانچه اتفاق کرده‌اند که در هر چیز
که زن آرزو کنند تمام جوارحش را متوجه او خواهد نمود
« مادام درر بموزا » میگوید محروم شدن از لوازم زندگی از
ما آسان تر است از نا امیدي، بد صبر و تحمل زن در مقابل
شدائد زیاد و مایه تعجب است و لکن در صورت آرزو کردن
بچیزی با تمام شدت او را تعقیب و اگر میل بچیزی پیدا کرد
تمام قوای خویش را صرف در او مینماید و هیچ چیز را مانع
از وصول بان آرزو نمیداند و دشوار است قانع نمودن او
« باینکه این آرزو محال است » و ترس او نیز در همین پایه
است و چنانچه از چیزی ترسید غلو در ترس نموده و از
طبیعتهای عجیب آن آن است که گاهی احساس ترس در خود مینماید
در حالیکه موجهی برای او نیست چنانچه ما در ساعات مرض
احساس رعب در خود مینمائیم و هیچ علت ندارد زن ها
غالباً این احساس را نموده و باین صفت آشنا تر هستند تا مردان
و چقدر آن شاعر خوب گفته است — که زن خلق شده از برای
ترس و اله (و دیدن او) ۱ میکشود حب و بغض در زن

بدرجه رسیده است که مرد اساساً خبر از آن ندارد پس از آن سبب این حال را ذکر کرده - که مرد بواسطه مشاغل و زود خود با عالم حیوانی از متاعها هوا و هوس منصرف میشود و خیالات در مزاجش چندان نفوذی ندارد و لکن زن بواسطه خالی بودن ذهنش در اطراف خیالات خویش گردش می نماید و از معظم آنها متابعت نموده ، گذشته از آنکو بن جسمی زن که او را معرض اینگونه امور مینماید و شکی نیست که از زواج و کوشه گیری زن باعث تساط هواهای نفسانی او گردیده برای آن که خیالات در تنهایی و آرامی بگفته شده و در انسان هود پیدا خواهد کرد بلکه سکون و آرامی همین تاثیر را در مرد مینماید - چنانچه امیال نفسی او بیک صورت دیگری ظاهر نشود - و تدریجاً در او نفوذ و او را از هر کاری باز خواهد داشت

(وجه غالب احساسات زن)

آدا غالب اوقات وجهه احساس زن طرف حب است یا بقض - بدون شك و تردید جواب از این سؤال در نزد من این است که حب محور عواطف و احساس زندگای زن است و در مرد نیز چنین است تا یکدیگر محذودی اگر چه زن خالی از عواطف دیگر از قبیل بغض و حسد و کراهت نیست ولی در غالب متابعت از حب نموده و اعمال او مرتبط باوست اگر چه زنهار طبق القاب هستند ولی چنانچه بین آنها عاطفه حب

مانمی پیدا شود آن وقت مبدل بقسوت شده و قساوت نشانی
 عمومیت ندارد و منحصر است در چیزیکه مانع دوستی آنها باشد و لذا
 قساوت در آن ها صورت محسوسی بخود خواهد گرفت (گراهه
 یا انتقام) حب بمعنای عام و آن چه بر کشتش بار است
 مصدر تمام فضائل زن است و چنانچه چه در این راه صدمه خورده
 یا بمانعی بر خورد منشاء تقایص او خواهد گردید و بمعبارت
 دیگر محبت منشاء قوت وضعف او است و معلوم است که
 چنانچه زن چیزی را دوست داشت در نیل بمقصود و محبوب
 خویش از هر گونه فدا کاری مضایقه نخواهد کرد و گاهی می
 شود در راه آتش هیزب مایه های سعادت خویشرا فدا مینماید
 (شرافت) خانم نویسنده معروفه فرانسوی (ژورژ ساند) لغزش
 های زن را که ناشی از عواطف شدید باشد تخفیف داده
 و می گوید که گاهی در بعضی از زن های ناقصه
 اشخاصی پیدا می شوند که افضالت از حکما و از آن هائیکه
 آن ها را سنک می زنند محبت تمام لذات زن است لذت از
 هیچ چیز نمیبرد مگر آن که او را بیکی از رشته های محبت
 متصل نماید و لذا زنان شوق مفرطی دارند بمطالعه رومان
 های عشقی برای آن که رومان در چیز هائیکه قلب آن ها را
 مشغول کرده و لذت میبرند با آن ها صحبت می نماید بلکه
 گاهی صبر بر مطالعه کتاب های فلسفی هم مینماید چنانچه
 موضوعش محبت باشد یکی از نقادین بزن می اویسد زن در
 مطالعه رومان در صدد است که تطبیق کند حالات خود را

بر موضوع رومان و در نظر من لازم نیست که زن اسراری داشته باشد که در مطالعه رومان تطبیق نموده بلکه در لذت بردن همان قضایای عشقی برای او کافیتست - دوستی زن اگر بنهایت درجه رسید عناصر مختلفه در او ناخدا شده و يك مرکب (صعب التحلیلی) خواهد شد و در نظر چنین میرسد که اختلاف بین محبت زن و مرد در اینست که زن دوستی را با يك مقداری ترس ممزوج نموده ولی مرد ممکن نیست محبت مهازج با خوف در قلب او جایگیر شود و چنانچه در ابتداء محبت باشد او را بتدریج خواهد کشید برای اینکه یکی از شرائط محبت در مرد سیطره و سیاده است و آن باترس جمع نخواهد شد و اما زن دوستی غیر مهازج با قلق و جزع کمتر قلبش را گرفته و او را فریفته مینماید خانم نویسنده معروفه انگلیسی (ژورژ آلبوت) میگوید زن علاقه بمردی که بخانه او هر طور رفتار نماید پیدا نخواهد کرد و علتش اینست که میداند اعتماد نمیشود کرد مگر بر کسیکه سخت و متین باشد بنا بر این اگر كوچك شمارد کسی را که بازچه خویش است عجب نیست و از همیقات منسوبه بزنی (جاذبه ثمره محرمه است) یعنی چیزهایی که دوستی زن با آنها حرام است زیرا جذب و بطرف خود میکشاند اگر چه این طبیعت مشترك است این زن و مرد و انسان از هر چه منع شده است حرص دارد - و ممنوع مرغوب است - و علت اینکه ممنوع مرغوب است

همانا جاذبیه اوست و از این جهت منع شده و الاداعی از برای
 منعی نبود ولی چون عقوبت و مجازات رغبت را زیاد منبیهد
 چنانچه فشار آب زیاد میشود اگر سدی در پیش او بسته شود
 و با وجود اشتراك این صفت زن افغانان و گول خوری او در
 مقابل محرمات بر خویش از مرد بیشتر است و چون زن نفش
 ضعیف تر است از مرد چنانچه علماء نفس نوشته اند بواسطه کم
 کاری مقاومت او در مقام امتحان و تجربه کم تر از مرد خواهد
 بود - بلکه خود جلو گیری از او را وادار میکند بفکر
 کردن در آنچه در او حرام است

(يك قاعدة تهذيبی)

و بنا بر این يك قاعدة اساسی بر ما كشف شد كه
 در مقام تربیت دختران محرمات و منبهات دختران را حتی القوه
 كم كنیم برای آنكه زيادى مانع از نهي آنها را بطرف محرمات
 بیشتر می كشد و از فوائد این درس این شد كه باید در مقام
 تربیت دختر بیشتر بر آمده و آن صفاتی كه او را بمناسبت و
 منگنی میبرد تقویت نموده تا آنكه عزیزه انفعال و تاثر در
 آنها مخلوط با عقل گردیده - و البته از ملاحظاتی كه باید آنستكه
 حب زن را همزوج با عقل نموده و بر مناسبت مرد حرارت
 عطفه و شعور را زیاد نماید

(فصل ششم)

احساس زن [تابع] امیالی است که مرجعش حب ذات است در فصل سابق اقتضای کردیم بر درس احساس زن بطور اجمال و بیان قابلیت تاجر و انفعال که در اوست و لازم است که این موضوع را بطور تحلیلی و تفصیلی ذکر کرده و بدانیم در قلب زن از امیال و عواطف بنا بر اختلاف مظاهر آنها چیست تا مقابله بین او و مرد نموده و معلوم است که در مقابله کاملاً واضح و روش خواهد گردید و غرض از این فصل و دو فصل دیگر همین است - در آخر فصل سابق گفتیم که محبة و آنچه بر او مترتب است از فضیلة و منقصة قسمت اعظم زندگانی زن را اشغال میکند در حالیکه مرد زندگانش ب فکر است و عقل اگر چه این حکم تقریبی است و اعتساید بر او در تمام احکام و اوقات نمیشود نمود بلکه اگر محبة را بمعنی اصلی و عالی او اعتبار کرده او را مجرد از مظاهر وقت و حب ذات بنمائیم خطاء در هدف نموده برای آنکه بر روی زمین مخلوق بشری خالق نشده است که حب ذات نداشته باشد - و غلبه بر نفس بواسطه جهد و تمرین است که این غریزه را مغلوب می نماید

حب ذات

میل فطری در هر مخلوقی این است که خودش را دوست بدارد - و زن نظیر مرد است در این جهت اگر چه مظاهر

این میل در آنها مختلف و تفاوت ندارد - و يك دسته از
 و بسندگان عقیده آنها اینست که در این صفت زن بر مرد تفوق
 داشته [مادام گیزوا] میگوید زن عمایت بجزی که علاقه به
 شخص او داشته باشد نمیکند [و مادام نگر دو سوسیور] میگوید
 اگر در مقام تفحص از اخلاق خانمهای جوان بر آئی خاصه
 اهل شهرها و کسانیه در رفاه هستند می بینی که تمام اهتمامشان
 جاب انظار و خیره کردن چشمهاست و دوستی آنها از روی
 حقیقه و اخلاص نیست - مگر آنکه طبیعت در يك وقت معین از آنها انلافي
 آید (پس از جوانی) و اگر روایات و رومانهای عشقی را
 بخوانیم و اخلاق عروسهای آنها را تفحص کرده میبینیم آنها
 دارای قلب صاف و بی آلابشی نبودند و تمام هم آنها چلب انظار
 اوده بلکه دلهای آنها غیر از خود چیزی را دوست ندارد
 [موباسان] در وصف عروس یکی از رومانها بش میگوید
 (خود پرستی داشت) و همچنین (فولس دوده) در وصف زن
 می گوید مثل بچه می ماند که تمام خالات خود را بروز داده
 و در وادی خیالت و پرستی و دروغگوئی و نرس فرورفته
 باشد گذشته از اینکه خود پرستی و خود خواهی او زیاد
 است و بدیهی است که این اوصاف باقید مبالغه ذکر شده یا
 اینکه بگوئیم تطبیق نمیشود مگر بر بعضی از آنها ؛ و البته
 حب ذات در ما فطری است - و محور اعمال ما زن و مرد بر
 اوست و فداکاری و انکار نفس حسی ندارد چنانچه غلبه
 بر این خصالت نمانیم پس بنا بر این حب ذات و همدیت

مشترك است بين مرد و جنس - و اختلاف در مظاهر و
 جهة او است منيت زن چه جهتي متوجه است و چه صورتي
 بخود ميکيرد؟ البته اين يك سوال است که سزاوار بجواب
 بوده و مي گوئيم که منيت در زن مظاهر پستی دارد و مظاهر
 بلند عالي اما مظاهر پست آن يعني چيزهائي که متعلق
 است بحالتهاي جسماني از قبيل شهوت و حيوانيت و چيزهاي
 ديگر راجع بحجم پس بطور اجمال ممکن است گوئيم که خود
 خواهي با آن صورت خشن و قبيح خود که منيت در شهوات
 باشد در زن ضعيف تر است از مرد پس حاجات زن در عدد و
 در شدت کمتر از مرد است و اين خلصت در او طبيعي است
 يا بواسطه عادت او است بقناعت و انتفاء و اضطرار او
 بخا باندن ميل و خاموش کردن شهوت است در حالتيکه
 مرد کمتر اتفاق ميافند که از اميال و شهوات خود
 صرف نظر نمايد با اينکه صاحب قوه و زرکوارى است پس
 بنا بر اين ميتوانيم مرد را متهم کنيم با اينکه در مسائل راجع
 بمعده و دهن و حواس زود خاضع مي شود با اينکه اين
 نسبت را زن ميدهند و ميگويند تقاضاهای حاسه شم و
 ذوق را بزودي قبول مينمايند در شايد اين نسبت را از روى
 ميل آنها بعطر و شير بنوده اند و چنانچه اين اعتراف را در مورد
 آنها بنماييم بطور عموم تصديق ننموده بلکه در خواوادههاي مخصوص
 و در اوقات و احوال معين اين حال بر آنها عارض ميشود و در

هر صورت چنانچه تسلیم لپائیم پستی و عیب این حال کمتر است از کارهای بدی که مرد مراکب میشود و شکی نیست که زن بالطبع قانع تر از مرد است در خوراک اگرچه زودتر میل به غذا میکند - و در حقیقه خوراک آنها برای شکستن بهانه است نه خوردن و عادت بمشروبات مهیجه کم پیدا می کنند و در آنها معناد بدخالیات کمتر از مرد است اما نسبت کسالتی که بزنی میدهند در قلمن اراده شرح خواهیم داد و اکتفاء می کنیم در اینجا باین اشاره که لاغری و ضعف زن و زود خسته گی او و شدت تاثیرش از انقلابات محیط و شاید بیشتر از این حالات نتیجه عادات و تربیت اوست و این حالات بر زنان دهات و آنهاستیکه بعمل زراعت اشتغال دادند عارض نمیشود بلکه مثل مردها هستند در همه و نشاط و عمل و قدرت و شاید در بعضی از شهرها زن ها اشتغالشان کم از مردها نیست از اعمال خانه داری و واجبات اجتماعی مثل دیدن و بازدید و رفتن در مجالس جشن و کارهای زیاد دیگری که صبر و زحمت دارد و بالجمله حاجات زن و شهوات او با مرد متفاوت است هم در نوع حاجت و هم در شدت و ضعف آن و شدت در عموم زنان کمتر از مرد است

(مظاهر متوسطه حبات)

و از میله های مرکب از عناصر جسمی و نفسی میل و غریزه مالک شدن و طبیعت دل بسته گی بآن چیزهایی

که شخص با او مانوس بوده مثل خانه و اثاثیه خاصه غریزه نمک بحیات که علماء نفس اینرا نیز در عداد اینها شمرده اند و اگر چه این صفت آخیری از صفات اصلی بشر و فرقی بیست زن و مرد در این جهت نیست و اختلاف در آن اختلاف فردی است نه اختلاف جنسی ولی شعرا آن حب حیات را اختصاص بجنس ضعیف داده اند و دل بسته گی بهالم حیات را از صفات زنان شمرده اند و از اوصاف مرد نیست و آنچه از مرد انتظار میزود آنست که جرأتش از زن بیشتر و اقدامش زیاده تر و ورودش در خطر ها و مهالك از او بیشتر باشد؛

بلکه اگر مرد شجاعت خود را در میدانهای جنگ ظاهر می نماید زن نیز میدانهایی که شجاعت خود را بروز دهد دارد - لهابت این است که میدان او گاهی تجاوز از چهار دیوار خاله - یا اطاق مریض نمی نماید بلکه گاهی از حدود نفس خود هم تجاوز میکند.

(ویکتور هوگو) (۱)

گفته است که بجرش آمدن نفوس نسبت بهیچان شعوب شدید تر است ، و شاید انتشار این شجاعت - در زنها - بیشتر از انتشار شجاعت مردان است در خودشان ولی آنچه از احصائات معلوم شده افدام براتعداد مردان بیشتر از زنان است بنسبت چهار بیک اما صفت تعلق و دل بستگی با سیاب و مکان چنانچه در زن بیشتر باشد طبیعی است برای آنکه عادت کرده است بزندانگی در خانه

که در او منزل داشته و اشیائی که در دست او بوده است و در هر حال دیده می شود که الفت زن و دل بستگی او باین قبیل چیزها از مرد بیشتر است بلکه در نظر او این اشیاء بدرجه قدس رسیده و معلوم است این صفت ناشیست از میل و احساس فطری زن بهر چیزیکه دوست بدارد و بهمین علت ضعف این صفت را در مرد برای اینکه مرد معاشرت و رفت و آمد زیاد داشته تشخیص میدهم اما صفت امتلاك و علاقه بمال نیز در زن بروز و ظهور دارد اگر چه رومانیهها بخل را بصورت مرد نجسیم کرد و اند و لکن بانفاق صفت بخل در زن شدیدتر از مرد است و از کوچکی این صفت در او ظاهر است و در سن پیری زیاد گردیده و بطور تحقیق در این صفت معرفی خواهد شد (مادم وازل لوریول)

که در این موضوع امتحانات زیاد دارد میگوید پسران یا همدیگر شرکت میکنند در هرچه دارند و اما دختران میلشان در اختصاص و ملك فرودی بیشتر است مثلاً پسران در بخشیدن لباس بیکدیگر امتناعی ندارند ولی همیشه دختران مواظب لباس خود هستند میگوید برای من خیلی اتفاق افتاد است که دیده ام بعضی از پسران شیرینی خریده و یکی از رفقای خود داده که تقسیم نمود ولی دختران را دیده ام که از حق خود در تقسیم نمیکند و (مادم در ژبرازدین)

میگوید نادر ترین زنها در فرانسه بعد از زن بی فکر زن کریمه است و این ختم اشاره بتمام اقسام گرم مینماید:

خصوص اتفاق و آنچه از نام این کلمات معلوم میشود اینست که چون زن حاکم میلش زیاد است بهر چیزیکه میل کرد افراط در او مینماید و چنانچه طرف بخل برود البته در آن نیز غلو خواهد نمود (فملون در کتاب تربیت البنات) مینویسد که باید مراقبت نمود که فریجه اقتصاد در آنها تبدیل ببخل نشود و بیان کنید برای آنها پستی این صفت را و اینکه این صفت کم فائده و پرافتضاح است زیرا که اقتصاد حقیقی از ناحیه نظم و ترتیب میآید نه از روی امساک و معلوم است که میل زنها ببخل در غالب منشایش علاقه است که باقتصاد و ذخیره نمودن دارند و بح عبارت دیگر بخاشان در زمينه يك فضيلة مدد وحی است و از اینجا درك مینکنیم صورتیکه بخل آنها در آن متصور است برای آنکه غالباً زن میل بکسب و تحصیل ندارد بلکه بخل و اقتصادش منحصر است ببذل نکردن و اتفاق نمودن و میل ندارد آنچه دارد از دست بدهد - علاوه بر اینکه ضعف و قصور زن و معترض بودنش از برای علل و امراض و اهتمامش با امر اطفال و مدیری خانه تمام اینها اورا و ادار مینماید باحتمیاط و ترس از روز فقر و حاجت و در علم (قراآت خط) مینویسند که از خط زن معلوم میشود که در غالب اوقات بخل او سلبی است - و بعضی از زنان هستند که در زینت خود زیاد اسراف مینمایند و بدیهی است که اسراف دلیل گرم نیست

مظاهر عالی حب ذات

صورت‌های نفسانی که حب ذات بخود میکشود زیاد - کدام يك از آنها ظهورش در زن زیاد تر است؟ لازم است که تمیز بدھیم بین دو عاطفه بلکه بعین دو قسم از عواطف تکبر و خود خواهی از یکطرف - و عجب و میل بظهور از طرف دیگر غالباً قسم اول ظهورش در مردان و قسم دوم بروزش در زنان بیشتر است - (مادام دورموزا) میگوید «احوالی که مرد را غالباً بتکبر وادار مینماید زن را برعجب وادار نموده. وای آن که تکبر متشانش اعتقاد بقوه وبرتری است و منشا عجب تأثیری است که در غیر ایجاد مینماید - و بعبارت دیگر عجب اشخاصی را لازم دارد که تأثیر در آن ها نفوذ نموده ولی تکبر گاهی از حدود شخص متکبر خارج نمیشود - بلکه یکی از اخلاق طبیعیه زن صفت حب ظهور است و باالطبیعه سعی میکنند که در نفوس تأثیراتی داشته باشد (فناون) میگوید از چیزی مثل عجب دختران و حبشان برای ظهور نباید ترسید برای آنکه خالق شده اند با میل بظهور و تأثیر در نفوس - و جلب انظار اگر چه ما مردان ازین حالات دور لیستیم - از برای من اتفاق افتاد که از یکی از خانمهای متنوره و سؤال کردم از صفتیکه در نظر او ممیز جنس او است - فوراً جواب داد حب ظهور - پس از آن گفت اگر این عیب ظاهر -

در زمان نبود آنها را تماهلی می نمود برای باریک ترین
 مراکز سیاسی بواسطه حس کثمان که دارند - ولکن بواسطه
 عجب و حب ظهوری که دارند آنها را هر طرف میشود گشایند
 و اغوا کرد و اتفاقا در چند روز بعد از این اتفاق مصادف شدم
 با یکی از رجال سیناسه و اتفاقی که بین من و آن خانم افتاده بود
 برای او نقل کردم آن شخص خانم را اختطئه نموده و گفت
 این صفت در مرد بیشتر است و هیچ نمیشود مرد را ترجیح داد
 بر زن از این جهت بلکه میخواهم بگویم سعی مرد در ظهور
 بیش از اوست پس در هر سه مرتبه از ده مرتبه لغزش مرد سبب
 آن همان حب ظهور است که او را ادا می نماید با فشاء نمودن
 چیزیکه بایستی او را مخفی بدارد و بنابراین این از روی انصاف میشود
 گفت که این صفت در زن دست ولی متخصص در آن نیست
 - گذشته از این که صورتش در زن و مرد تفاوت کلی دارد در
 مرد صورت تکبیر و در زن صورت غنچه و عشو و بروز
 خواهد نمود

سعی فطری زن در حب ظهور بدرجه ابست که شاید
 بدون قصد مظاهر این عاطفه در او ظاهر میشود و بدون
 التفات و تعمق در مقام چشم دزدی خاصه نظر مردان بر آمده
 - این يك حقیقتی است که تمام مطلقین بر احوالات زن بیان
 شهادت داده اند - بلکه سرزبانهاست و بوجک و بزرك در هر
 جائی این را میداند

رسو میگوید (۱) * عشوه اساس مزاج زنان است * و دیگری میگوید ممکن است زن بر هوای خویش غلبه پیدا کرده ولی بر حسب ظاهر غالب نخواهد شد - و تمجیبی در این کلمه نیست - برای آنکه زن ناچار است از توجه نا دوست بدارد - و محبة نهایت آرزوی زن است بلکه مضطر باوست برای اینکه حالت اجتماعی زن ایجاب میکند بر او محبة را - و نفوذ و سلطنتی ندارد مگر دلربائی از مرد و حربه اش در جنگ حیاتی منحصر است باین حربه و در حقیقه سلاح و حربه مهمی است که نمیشود او را کوچک شمرد و از این جهت لذتی برای زن بالا تر از لذت فوز و نجاح او در میدان تاثیر در نفوس نیست

(ربنانه) در یاداشهای خود میگوید سدنازه تر از هر چیز برای زن آنستکه بداند در قلب مردم چه تاثیراتی ایجاد نموده - و میل دارد فریفته کان او زیاد باشند - (فیلون) میگوید چون دری که مرد را بسطوت و زرگواری هدایت میکند بروی زن بسته است - عوضی قرار میدهد از او - لذت عقل و بدن هر دورا و چنانچه مهارت تامی در گفتگو و صحبت کردن دارد در اقسام زینت و خود سازی نیز اهتمام فوق العاده دارد بنا بر این بستن موی سر و رنگ لباس و برش آن امور مهمی است در نزد زن این جمله با اینکه مشتمل بر کلماتی بود که شاید روح استهزاء را داشت و لکن راه هائی که زن آنها را وسیله رسیدن بمقصد خود قرار میدهد بماتشان داده ولی راه قدیمی و عمومی وصول باین مقصد

جمال و خشکی است پس اولین منظور زن و چیزیکه باو اهمیت میدهد این است که مرد را بجمال خود فریفته - و چنانچه خشکی برای او میسر نشد زیبائی و رعنائی و خوش زبانی و با بزرگوارت و ایدک قلبی خود در ادرد دل مرد جای خواهد داد حق آنکه ماهر ترین خانمها و عاقلترین آنها راضی نیستند که عقل آنها جمالشان را مخفی نماید (مادام دوستان) خانمی بود مشهور بفضل و ادب و علم و مادام (ربکامیه) خانمی بود زیبا و خشکل اتفاق افتاد بکرونی لاهارث نویسنده معروف از هردو دعوت نمود و این آنها نشست و بیکی که از دوستانش که در آن اطراف بود التفات کرده و گفت من بین زکات و جمال نشسته ام فوری مادام دوستان عصبانی شده و اظهار کرده که این يك اهانتی است بمن وارد نمودید و آیا من در نظر شما يك حیوانی بودم

زن تعریف را دوست میدارد

و البتة در اثر حب ذات و خود خواهی حب تقریظ و تعریف در زن لایحاله موجود است و لذا فوق العاده تعریف از نکوئی او^۱ آنچه خلاف واقع باشد در هر درجه از متانت و عقل هم باشد اسباب خوش آمد اوست بعضی گفته اند عاقل ترین زنان طاقت بر شنیدن انتقاد بر بدنشان ندارند بلکه پستتر از تعریف بدن را ترجیح میدهند بر بزرگترین^۲ تعریفهای اخلاق و صفات عقلیه خویش (مادام گیزوا) در وجوب آنگاه نمودن دختران را بر این حال که دارند اصرار مینماید برای آنکه يك وقتی

معلوم میشود که همه دختر کوش شده است از برای شنیدن تعریفهای خود از مردم وزن با لطفیه تفضیل میدهد تعریف را بر احترام و عزت و در عهده تربیت است که با این میل مقاومت نموده و او را بجاده اعتدال بکشاند و چقدر خوب گفته است هر که گفت (تألق بهترین وسیله بدام آوردن زنان است) و دلیلی بهتر در این موضوع از نصیحتی که يك خانم پسرش در موقع ازل جوانی و گردش و رفت و آمد او در سالونها بوده است - نداریم - میگوید پسر جان يك نصیحت بقوی بیشتر ندارم و او این است - « با زنان طوری خوش بر خورد باش که تصور کنند عاشق آنها هستی » و از آن آثار دوست داشتن زینت - (و حب توالت است) که در زنها نفوذ کاملی داشته - حتی مضمی از نویسنده کاز فکاهی این میل را (بشیطان توالت) نامیده اند - و این شیطانرا مخصوص باین جنس لطیف قرار داده - و می گوید گویا اقدام - در نزد زنها يك عضو جدیدی است - و چیزی که لازم است گفته شود اینست - که زنها خطا میکنند در اندازه تأثیر زینت در نفوس مردان - رانی آنکه در مرد اینقدرها زینت تأثیری ندارد و چنانچه تأثیری در آنها نماید - او را اعترافی از زنها در اینکه ساعی هستند بجناب مردان - دانسته - بلکه کامی میشود که مشغول میشوند از اقسام خود سازی و رنگ برک شدن زنان و معلوم است این اشغول منحصراست در مردهائیکه

و آنها میکنند - و اما آنها نیکه باید خرج این خود سازها را کشیده سزارار است خود را ملامت کنند چنانچه کرده اند و بعضی از آنها گفته اند - که اگر کسی بخواید مشقت و هموم بطرف خود جلب کزد یکی از درکار را تکفل نماید (کشتی بازن) و در عالم چیزی مشکلتر از تکفل این دو نیست و در موضوع زنانیکه در سن پیری اصرار بر زینت دارند - (لا روبر) میگوید که بد کردن شکل هاشان باسای برای آنها میسر نیست و لذا جدیت فوق العاده دارند در اینکه خود را (بتوال) و زینت بد ترکیب نمایند و این عیب که سعی و جدیت در خود سازی باشد فقط در قسمت نحسین اجسادشان نیست بلکه همین عنایت و جدیت را در قسمت های دیگر از کار هاشان مینمایند از قبیل تفتن در گفتگو و خوش مزه تی و لودگی و معلوم است که خود سازی در این امور شخصی را بسخرگی زدیک ترمینماید و بالا جمال مقصدی که زن داشته باشد تعمد در نیکی او را بد مینماید (ماربفور) میگوید زن دلریا دلرامت چنانچه دلربائی خود را نداند

حاصل

بدترین چیز که هم رتبه با حب ظهور است، تنافس فندی است که در بین زنها موجود و هر کدام میخواهند بر دیگری برتری جویند در ظاهر و خود نمائی و در غالب این صفت آنها را براهای گچی هدایت مینماید (مادام ژبر آر دین) میگوید زن قناعت به مدح خویش نمیکند در صورتیکه شریک در مدح داشته باشد و در آن حال خود را مدوح ندیده - و بلندی

شان دیگری را پستی خویش فرض مینماید و متشاه دشمنیهائیکه
 بین زنان مرسوم و ضرب المثل است همین حسن تنافس و جسارت
 بر یکدیگر است - و در این خصوص لازم است مراقبت کاملی در تر بیت
 دختران شده که شاید این حس در آنها کمتر و بالا اقل زیاد -
 نگردد - خیلی از دختران هستند که جوانی آنها مسموم شده است
 و اثر این خلق مذموم - و خیلی کم است - که منافسه تبدیل بخسب
 نگردد و این معنی علت اتهام زن شده است که این دو صفت در زن
 فطری و طبیعی است - بلکه غیرت امر ممدوحی است - چنانچه
 منشأش خوف در آوردن دوستی باشد از دست و دل دوست
 دیگر - و لکن بین غیرت زن و مرد فرق زیاد
 اساسی است که فیلسوف [کنت] بیان کرده و میگوید مرد
 وقتیکه دوست ندارد محکوم میشود - ولی زن دوست نداشته
 مغلوب شده و توبل میخورد و هر چیزی را که اقران او دارند
 بمنزله دوستی که از دستش گرفته اند فرض کرده و در مقام منافسه
 برمی آید (حسد) - گاهی میشود که میکشاند زنی را بوخیم آری
 عواقب - بواسطه آنکه برای برابری و همدوشی در هر چیز ناچار
 بفروش جواهرات و اساسیه خویش میشود - برای آنکه حزیر
 بیوشد مثلا - و بزرگترین خطر هائی که بزن متوجه است - در اثر
 این صفت رذل لغزش او است - در راه زناشویی و فساد - و خیلی
 از اوقات دیده میشود - حتی در زنهای شریف - که میل خفیی دارند
 در جذب کردن عشاق و دوستداران اقران و همدوشهای خود -

گذشته از اینکه موث حقد و کینه و دردهای دل کشنده است
 نویسنده لایق (نرویرس) مینویسد در شدیدترین مراتب کینه
 و بغض آن کینه و بغض است که منشأش دوستی است و ما بر این
 کلامه زیاد میکنیم (واکنش منشأش - تنافس دار طلب
 ظهور است)

﴿ بلند پروازی ﴾

آیا زن میل با ارتقاء و بلند پروازی دارد؟ و آیا این طمع
 در طبیعت زن هست؟ دشوار است بر ما جواب دادن از این
 سؤال - برای اینکه زن فرصتی که این تجربه را نماید نداشته -
 زیرا که درهای سعی بروی او بسته بوده است - ولکن در مدرسه
 این طمع ورزی در هر دو دیده شده - بلکه بعضی از
 مریدات گفته اند - که بلند پروازی دختر بیش از پسر است - و
 شاهد آورده است - قصه یکه ختر از شاکردهای خود را بانکه
 همیشه - در صف خود اول بود - یکرورزی او را دیده با حاله
 حزن ایستاده و گریه میکنند - و پس از تفحص از حالش معلوم
 شد - با اینکه درجه اول را امروز نیز حائز است -
 ولی فرقی با روزهای دیگر نیست - که اندازه فرق بین
 او و شخصی بعد خود در امروز کمتر از روزهای دیگر است
 اما طمع و میل ارتقاء بمراکز عالیه بیوس مردم شکی نیست که
 هایت میل را مان دارد - برای آنکه او را بمقصد اصلی خود
 که حب ظهور باشد می رماند - علاوه بر اینکه در این عاطفه

يك امتیاز دیگری است که فوق العاده طرف میل زن و یکی از آرزوهای اوست - و او سر بلندی تمام خانواده است - و البته مایل است که شوهر و اولاد و خانواده اش همیشه در تقدم باشند و غالباً تجاوز از مفاخره باصل و نسب خود نمیکند - و این تفاخر در مرد نیز هست ولی که بان شدت و شاید علنش اینست که مرد چون خود را صاحب قوه و اقتدار میداند ائتمادش بر نفس و آثار خود بیشتر است - و زن ناچار است بيك تکیه گاهی خارج از خود و لذا غالباً فخر به اش بشوهر و باولاد و اصل و نسب خویش خواهد بود و طمع و ورزی زن غالباً متعلق است بشوهرش - و مرکزش را فوق العاده تعظیم - و او را در انظار بزرگ مینماید و عنایت او بمرکز شوهر در خاوج بیش از حقیقت اوست و از این جهت اهتمامش در ارتقاء و تباشوهر زیاد و رغبتش خیلی است

حب سیطره و غلبه

آیا در عداد صفات زن این صفت را میشود شمرده جواب مثبت در این موضوع نمیتوانیم بدهیم مگر اینکه مقصود ما از سیطره میل فطری زن باشد بر تسلط بر قلب مرد خاصه شوهرش و البته این از وظائف زن بودن اوست و چیزیکه دارا است همان بزرگ کردن خویش است در چشم مرد و اما سیطره بمعنای حقیقی و واقعی خود که استبداد و استعباد باشد از طبائع زن نیست برای آنکه می ایتمیم پسر آقائی و زرتواری را درست داشته دو

حالی که دختر غیر از احترام و تعریف چیز دیگر برا دوست نمیدارد بلکه زینکه حس اطاعت او بشوهر و خضوعش برای مرد زیاد است نسبت بزیز دستان خویش زور کوئی و خشونت مینماید و گویا خشونت بامرئوس انتقامی است از رئیس و این صفت در هر کس که وضع زانکالیش انطور باشد یعنی هم رئیس باشد و هم مرئوس موجود است و اختصاصی بزنان ندارد

فصل هفتم

در اینک احساسات زن تابع امبال غیر است

اشخاص بصیر در اخلاق زن بخوبی میدانند که حیات اجتماعی اتصالات بزین بیشتر است تا بمرد برای آنکه زن طاقت بر انفراد ندارد - و اگر گاهی دیده شود بعضی از مرد هادر يك احوال مخصوصی در مقام گوشه گیری و انفراد و ترك عالم و آنچه در اوست بر میانند - و بقصد كشتن نفس قیام بگوشه گیری بسته - اعترافی است از خودشان خراج از جریان طبیعت - و حقیقه در زنها مثالی در این موضوع نداریم - بلکه كلمه (ناسك) در معظم لغات مؤنت ندارد - چون موردش كم است - بلکه خمیره زن بر معاشرت و انس سرشته شده است - و قدرة بر مقاومت با این صفت ندارند - دیده ایم که جهلزن بر این است که جلب رضایت مرد را اموده - و خود را در نظر او جلوه دهد و خویش را محبوب او قرار داده - این يك طبیعت

فطری زن است - و بلکه این فطرت خاصه دیگری نیز دارد که تسلط آن بر نفس زن زیاد و در زندگانی او اثرات مهمی مینماید - و او محبت پیدا کردن اوست برای آنکه محبوب میشود و بشود - برای آنکه خود دوست بدارد - و شاید کار هائیکه میکنند از قبیل راضی نمودن مرد در نتیجه آن میل است - و در هر صورت این دو میل با هم کمال ارتباط و اتصال را دارند و غالباً - محبة - متبادل است اگرچه کلیه ندارد - و میشود شخص محبوب باشد و محب نباشد و بالعکس و در هر حال - اسان خوب است که در وجودش احساس دوستی نماید خواه او را دوست بدارند یا نه (روشنو گوا) میگوید و از عجایب محبة - اینست که اگر کسی قابض دارای دوستی غیر شد حب ذات در او نابود و کشته خواهد کردید - و حب ظهور و تاثیر را باطل می نماید - بلکه اینست صفة محبة که در پاکیزه ترین صور خویش در زن ظهور میکنند - چنانچه دوستی او خالص و محکم باشد - ولکن آیا این قسم از دوستی کم نیست ؟ و آیا این عاطفه در زن شدیدتر نیست ؟ در نزد من نیکی نیست - برای اینکه اساس حیاة زن محبت است و بس - اگرچه ممکن است در مرد آن دوستی همین شدت پیدا شود ولی جانی را که دوستی زن در عالم اجتماع اشغال میکند دوستی مرد اشغال نخواهد کرد - بعد از آنکه قلب مرد غیر از محبة شاغل چیزهای دیگر هم خواهد شد - کسفته اند محبة جزء حیات مرد است - ولی تمام حیات زن محبة است برای آنکه

زن چه شوهر داشته باشد و چه مادر باشد و چه خواهر زنده است باین عاطفه و تمام همش مصروف اینحالت است - در حالیکه مرد کارهای دیگری عقای و جسدی دارد - که فکر و انتباه - بلکه عقل و قلب او را مشغول کرده اند

(دوستی مادر)

عاطفه حب صورتهای مختلفه دارد و ظاهرترین مواردین عاطفه دوستی زن است با شوهر عزیز خود - و دوستی مادر است بفرزندش و عاطفه مادری عمومیت دارد در زنان و اگر چه ممکن است تمام آنها را مادر خطاب نمائیم زیرا در آنها کم است - زنیکه عاطفه مادری نداشته باشد - با اینکه مادر نیست - و اگر طبیعت مرد آن است که شوهر باشد نه پدر خاصه - اگر زن جوان و اولاد کوچک داشته باشد - و غالباً بیبیتیم عاطفه زن نسبت با اولادش بیشتر است از عاطفه پدر کویا طبیعت عاطفه مادری را اختصاص بمادر داده چنانچه وظیفه مادری اختصاص باو دارد - برای آنکه وظیفه است که غیر از مادر کسی نمیتواند باو قیام کنند - مادر - اولادش را به تمام جوارحش دوست میدارد و این دوستی دوستی خالص بی آلابشی است - خاصه در اول - حیاتشان که احتیاجات آنها به مادر و عاطفه اش زیاد است - اینست آن محبت خالص که خودخواهی و غرض و مصلحت شخصی در او راه ندارد و اگر قلب مادر نبود نهایت درجه دوستی و فداکاری در راه آن صدقاً

نداشت - و چون این عافه عالیتر و بزرگترین عواطف زن است گفته اند هر چیزی را که زن بخواند دوست بدارد از محبت مادری با وضیمه و خلط می نماید - عناصری که این عافه از آن ترکیب شده - مدارات ورقه است و چشمه این دواب شیرین قلب يك زن است و از آنجا جریان پیدا کرده - و هر ضعیفی را مثل طفل شست و شوی میدهد - و زنها غالباً قلب آنها نازک و زود میشکند برای کسی که از آنها استرحام نماید (مادام دور حوزا) میگوید اگر کسی انتظار مسا عدنی از زن داشته باشد باید سم آدنی که از کماک او غیر میرسد برای او بدان نماید و اگر کماک از کسی بنماید میل دارد - همیشه او همراهی نموده و او را نایب کند و اثر گاهی حب ذات او را وادار نخود نمائی و منافسه نماید - ممکن است از راه بهرانی قلب او را نرم و از تنافس او کاهید و فوراً آن حسادت بدل بمحبت میگردد - اثر چه بر این حال زن خطرات بزرگی متوجه میشود و ممکن است او را در يك سلسله زنجیرهای محکمی مقید نماید و در هر صورت دیدن ضعیفی که حاجت بگماک داشته باشد - در او تاثیر نموده - و گاهی این رقت و نازکی قلب او را وادار مینماید بفرمان کاری جان و مال در راه کسیکه از او استرحام نموده طیلی بر نری به زن از مرد در این خصات بهتر از آنچه در مقدمه بی و که در وصف کورها نوشته شده است نیست در آنجا مینویسد که خیلی اتفاق افتاده و می افتد - که دختر راضی می شود بشوهر کور ولی مرد هیچ وقت راضی نخواهد شد که دختر

کور بگیرد و این نیست مگر از روی حس فداکاری که در مردها باین پایه نیست - و بیش از این احتیاج ایستادگی و مثال زدن برای اثبات این عاطفه در زن نداریم برای اینکه در زن بخوبی واضح و محسوس است و بهترین آثار مترجمه بر این صفت لیاقت و صلاحیت زن است برای تربیت نوبا و کانت و اهلیت اوست برای تهذیب اطفال متفرقه و قیمت دادن بنفوس آنها و معلوم است که ههربانی زن و عنایتها ی دقیقه که در تربیت دارد از عهده مرد خارج است - و این صفت اختصاص در تربیت اطفال ندارد - بلکه نسبت امریض - و محتاج همین ههربانی و عنایت زنا مینماید - و سر جاذبیه و حسن معاشرت و لطافت زن همین است و بنا بر این زن بهترین روابط اجتماعی است - برای اینکه - مردها ناچار میشوند که لباس خشونت را در حضور آنها از تن درآورند - و با نیکوترین طبایع خویش خود را بانها جلوه دهند - و بنا بر قول (فوایتر) که یکی از اعظم نویسندگان فرانسه - است (وظیفه زنها تهذیب اخلاق مردان است)

* منحصصه *

چگونه هدایق تنیم - آنچه را که نسبت باین جنس داده اند از قساوت و پستی و کینه ورزی - اینها صفتی است که نزد يك است و رأی عمومی بر او قرار گرفته بلکه نویسندگان اخلاقی - از نوشتن این اوصاف خود داری نکرده اند (فیفس) میگوید (زن اظهار

عاطفه نمیکند۔ مگر بکسیکه باو احتیاج دارد - ابن نهمه باطلی۔
 است - و دامن زن از این نهمه پاک - بیه چیزیکه هست -
 ممکن است در يك حال ذو عاطفه متباین در قلب و حکومت
 نماید - آنهم بواسطه تجاوز از حد اعتدالی است - که از صفات زن۔
 است - پس عاطفه ایکه که قلب او را مشغول میکنند تم تم ضمیم
 شده و بر سایر عواطف قلبیه او غلبه خواهد نمود و چنانچه
 قساوت گاهی ناشی میشود از خود خواهی و طلب ظهور - گاهی
 نیز ناشی میشود - از خب غیر - چنانچه در راه آن دوستی مانعی
 پیدا شود - ولذا کینه سخت تر از کینه که ناشی از دوستی است۔
 نیست - اما اینکه زن - متخصص است در لیته ورزی و بد دلی -
 نهمه صرف است که باو زده اند - و بسیاری این نهمه را موضوع
 استهزاء و مسخره قرار داده اند - و از آن جمله است - نقشی که
 بر قبر زن و شوهری - کشنده اند (بایست ای عبور کننده و اعجوبه
 بین - زن و مردیکه باهم مختصمه نگرده اند) و چنانچه تسلیم
 نائیم که میل زن بمختصمه بیشتر از مرد است - برای آن جوش و
 حرارتی است که در اثر فشار و تحمل ناشی شده است - و از
 صفات زن کوتاه نظری است زن تعظیمش باشخص بیشتر است - تا
 تعظیمش باداء (مادام آیزو) میگوید - ما زنها در حوادث
 عمومی - مجری و سبب آنرا تعظیم نمیکنیم - و شاید يك قسمت
 از این میل - ناشی از عادات مالوفه آنها است - و آنچه در
 این باب مسلم است - این است که زن - قلب خود را کمتر
 مشغول میکند بامو و عامه - مثل - تعاون و مساوات بشر - و حب

انسانیت - و امثال اینها - بلکه عواطف خود را نسبت با افراد
 مخلومی صرف مینماید - (فولس دوده) رومان لوئیس فرانسوی
 معروف - میگوید زن غیر از دوست خود کسی را نمی بیند و
 آنچه دارد اذرافه و مهربانی و نیکی و دوستی و فداکاری تمام
 را در راه او صرف خواهد نمود (باوویس) . بله این حرف
 تمام است در صورتیکه معنی محبت را (بشوق) محصور نمائیم -
 خانمی که یکدوستی داشت - و بر آن خانم مصیبتی وارد شده -
 دوستش برای تسلیت او بمنزل او رفته و کلمات تسلیت آمیزی
 با او گفته بود - و بعد آن شخص چنین اظهار میکرد - که
 از رفتن من بیشتر تسلیت خواطر او فراهم شد - تا آن -
 کلمات تسلیت آمیز که با او گفته بودم (و باین حال اثبات کرد
 که زن است حقیقه) و اینرا سطره است که زن نمیتواند - احسان
 یا کار خیری بکند - مگر آنکه نظرش را در اشخاص معینی محصور
 نماید (امیال) میگوید - زنیکه خود را در راه دوست خود
 متلاشی و نابود میکند - اجابة از وحی طبیعت خود نموده و
 مستحق است که زن باشد در حقیقه - برای آنکه ملاشاة در هر
 زنی طبیعی است و از گمش اردادشته شده - و بعکس او است
 مردیکه تمام حیات خویش را - وقف در خدمت زنت نموده -
 او نصف مرد است - و کسیکه اینطور باشد
 نائل باحترام مردم حتی زن خود نخواهد بود - و زنیکه
 حقیقه کسی را دوست بدارد آرزو میکند - تمام واجبات خود
 را فدای کسی که مالک قلب اوست بنماید برای آنکه عظمت

و قوه و نشاط او زیاد گردیده و بوظائف جنسی خود به بهترین شکل از قیام نموده زن از معذات مرد و مرد از معذات جامعه است و در حقیقه خلق شده است برای یکی که از برای همه است - و هیچکدام از زن و مرد سعید نخواهند شد مگر در خضوع از برای آن قانون - و سرفروشی باحکام آن و در این کلمات شیرین مبالغه شده و اعتقاد من این نیست که زن ملک خاص مرد گردیده و تمام واجبات خود را در محبت مرد متلاشی و مضمحل نماید - و مرد عاقل عادل نیز نباید این توقع را از زن داشته باشد - بلکه زن خلق شده است - برای مشارکت با مرد در لذت انسانیت عقلی و جسمی واجتماعی - اگر چنانچه دوستی او با شوهرش نهایت درجه را سیر نمود - پس از اوصاف دور است - نه آنچه دارد از رافت و مهربانی و عاطفه در اطراف شخص مرد خود صرف نموده - بلکه لازم است - نسبت بخانواده خود و ابناء جنس خویش نیز یک قسمت از آن عواطف را صرف نماید - و البته تربیت این جهت را نیز باید اصلاح نماید - تا آنکه زن ارتباط خود را بجامعه و اطراف خود حس نموده و واجبات - وطنیه و قومیه خویش را نیز درک نماید - و عجبی نیست که مرد در حب وطن خود احساس بیشتر از زن است - برای اینکه مرد با وطن خود علاقه مباشرتی داشته - اما زن علاقه اش منحصر بچیز هائیکه از توچکی با آنها مانوس بوده است - و بواسطه ضعف خاکی اوست که این

احساس در او کمتر است و لازم است تربیت و اصلاح دائره محبة و ادوا توسعه داده - و در حب انانیت نیز همین حرفیکه در حب وطن کفایم هست در عین اینکه زن - نسبت بیک فقیر و صاحب حاجتی متالم شده و اظهار عاطفه و مهربانی مینماید از آلام و مصائب وارده بجماعه - متأثر و متالم نخواهد شد : بلکه عموم زنها متأثر نمیشوند مگر از چیز هائیکه برای العین مشاهده میکنند و در غیر از آنها مشکل است تصور آلام دیگر عمومی را بنماید این نیز نقص دیگری است در زنان که تربیت عهده دار اصلاح است :

تقلب

آیا صحت دارد توصیف زنها بتقلب و انتقال و تلون ؟ غالب تر بسندکان زنها باین اهمیت متهم نموده اند - و گفته اند - ثبات و استقامت از طبیعه زنان نیست و نیز گفته اند (حکم پری) را دارد در باد) و لیکن من اعتقاد بصحة این کلمات با اینکه در زبانها جاریست - ندارم - بلکه میلهای زن در نتیجه بی محبتی تغییر میکنند - و این تغییر ناشی از خالی بودن فکر او و بی طریست و البته ممکن است - اصلاح این حال بعادت دادن باعمال جدی که ذهن او را باز نماید و چنانچه عاطفه حب حقیقی در او قووذ پیدا کنند - ثبات و استقامتش نیز برقرار خواهد بود و در غرضه دوستی ثبات و طهارت زن بیشتر از مرد است ملائمت رذل و سردی از طرف مرد بروزی کنند و اما از هر چه دوستی او طول بکشد رسوخش

بشتر خواهد شد - (آلیه) - میگوید شقاوت مانع دوستی
 زن نیست اگر دوستی او حقیقی باشد - و کمتر دیده میشود
 که زردواری زن و نکر او غلبه بر عاطفه اش بنماید

راست کوئی

باتفاق همه نویسندگان و مطابق رای شائع و عام زن دارای صفت صداقه
 صحیحه ایست (لابرو بیر) میگوید مردها فضیلت دارند بزنان در هر
 چیزیکه متعلق است - راستی و صداقت - و (لار ووشقوتوا)
 میگوید (اکر ذائقه زن بطعم دوستی پذیرین شد -
 لذتی از راست کوئی نمیرد و از این کلمات بلکه بالاتر از
 اینها در انکار این صفت در زنان گفته شده است و لکن
 بعقیده من صداقت و راستی خالص از هر شائبه کم است -
 و زن و مرد یکدآن هستند - در نداشتن این صفت و در زن
 يك مانع خصوصی از این عاطفه نیست و مظاهر این عاطفه
 در زن و مرد اختلاف دارد پس صداقت زنان غالباً خالی از عقل
 و متانت و سنگینی و مال اندیشی است و لکن بایک سرشاری و
 نشاط خانم پذیر خواهد شد - و این نهمه در زن منحصر است
 با دو دسته اول آنکه با هم جنس خود را سکونیت زیرا که
 حسد و مناقشه مانع اوست ثانیاً با مرد آن راستگو نیست زیرا
 که ممکن است راستی با آنها بدل شود بحیثه اما در قسم اول
 باید تصدیق نمود زیرا که راستی حقیقی در بیعت زنان کم است
 اگرچه در دختران زیاد دیده میشود قبل از زواج و بعد از زواج

قلب آنها بعاطفه دیگری مشغول میشود و در غالب دوستی زنان با یکدیگر سطح است و از این جهت گفته است (بول بورجه راستی در زنان و مردان تفاوت کلی دارد زیرا که مردان با هم دوستی نمیکنند مگر از روی ونوق بیکدیگر ولی زنان هیچ گاه ونوق بیکدیگر پیدا نخواهند کرد - و ابدا تصدیق نمیکنند آنچه را که دوستش باو میگوید - و با اینحال صوره بام بتبادل دوستی مینمایند و گاهی هم می شود که با هم راست بگویند (دیدنوا) که میگوید - در زنان دوستی با یکدیگر تم است - ولی بواسطه منافع مشترکه بین خود يك رابطه مخفی بین آنها هست - و لذا دیده میشود - که ردیف خود را دوست نداشته ولی از او دفاع مینمایند - برای حفظ مصالح مشترکه خودشان - و این رابطه جنسی وا - [شوهر] [ماتونیه النساء] خوانده - و این دلیل است که زن معنای تعاون را فهمیده - و اعتقادش این است که صداقة بین زن و مرد ممکن - و تنها ملامت راجع بزنان ایست چنانچه این قسم از دوستی کم باشد - پس شکمی نیست که در زنان استطاعت آنند با افراد معلومی راست بگویند هست - و مثال زیاد است - (لابرویر) مینویسد چنانچه در زن خوشگل صفات مرد نیک - پیدا شود معاشرت با آن لذیذترین زندگانیهای دنیا است برای آنکه فضائل هر دو جنس در او جمع است و چون بعضی بر نخورده اند بزنیکه دارای صفات نیک و صداقت باشد این در قیمتی رادر زن انکار کرده اند

فصل هشتم

نمونه از عواطف مرکبه و عواطف عالیه

لازم است که در بعضی از قسمتهای عواطف که در اطراف اشخاص نمیکردد بلکه متعلق است بنفوس از قبیل عدالت شرف حقیقه وارد شویم و در مقام آن هستیم که چگونه زن احساس خیر احساس حق احساس دین احساس جمال میباید ^و هیچ کس منکر نیست که این احساسات عالیه شاغل قلب زن بوده و هست برای اینکه اینها از لوازم طبیعت جنس بشر است و لکن بعضی مدعی هستند که در آنها بطور واضح نیست و غالباً در جنب میلهای طبیعی دیگرش قای و مضمحل میشود و زن در نظر آنها بوالهوس و ارا و مشکل است که متصف باشد چنانچه بی حوصله است و سزای آنها را نمیشود امین نمود و قبل از ورود در این بحث لازم است طبقه از صفات مرکبه - که ناشی از میلهای طبیعی زن است - بیان نموده قبلاً گفتیم - که امیال زن بر دو قسم است - بعضی راجع است بخود - خواهی و بعضی راجع است بحب غیر و این امیال کاهی - با هم ترکیب شده - قسمت اعظم حیات زن را اشغال می نماید - و او را فرصت اینکه - از صفات عالیه استفاده نماید نمیدهد - و در مقدمه آن دو صفت و خلقی که مرکب است از حب ذات - و حب غیر ذکر می نماییم - و پس از آن وارد صفات

عالیه خواهم گردید

غیرت

غیره مرکب است از خود خواهی و حب غیر - و
 این عاطفه نزدیک است - از صفات ممیزه زنان گرده -
 گفته اند زن حمیه میکشد بر هر چیزی - بر شوهر - بر
 اولاد - چه از و بیچ گرده باشند چه نه - و چیزیکه آتش
 غیره را در قلب او شعله ور میکند - خیالی است که در بعضی
 اوقات عالم موهرمی را نه وجود خارجی ندارد در قلب او
 ایجاد - و معلوم است غیرت قلب را مسموم مینماید و هر
 وقت این صفت در زنی پیدا شد - هر چند فطرتا خوش
 خلق - و پاک دل هم باشد - او را مهموم و مغموم و حزین
 می نماید و در او تأنخی حقد و کینه و رغبه در انتقام
 اولیه می نماید - و دل او از ملکات رفیله بر خواهد شد

* پر حرفی * و اثرش

تشبیه کرده است کتاب مقدس زبان زنان را بقزبانه - از
 برای اثرش زنان را آنچه در اوست از فضولی - و مداخله
 در شئون مردم و برده دري اسباب دیگرگی غیر از غیرت
 نیز دارد - زیرا که این حالات از نتایج آن اوصافی است
 که در زن کشف کردیم - مثل حب ظهور که او را ناچار مینماید که انظار را
 بطرف خود جلب و آنها را بخود شیرینی و لالافتت مانوس

باید و نرمی طبیعی او که او را محبوب المفاشره نموده -
گذشته از اینکه - کیفیت زندگانی او در زمانهای پیش این
صفت را در او متمکن نموده است - و معلوم است که
اشتغال زنان در سابق منحصر بود بعمل دست و انگشتان
- و در کارهای بزرگ جدی هیچ مداخله نداشتند و زبان
و خیالات آزاد بود در هر چه بگوید و تصور کنند و در
عالم خیال بان امور اشتغال داشتند - و بدهی است که
اگر درهای اطلاعات را بروی آنها ببندیم خودشان در
مقام استطلاع بر می آیند - و چنانچه آنها را شریک در
کارهای بزرگ ننمائیم - بکارهای کوچک بست خود را مشغول
نمایند - و اگر بخواهیم انصاف دهیم منشاء - زیاد حرف
زدن مخلوط بهم را همان کیفیت زندگانی و عادات قدیمه آنها
می بینیم - و از این جهت - مردیکه بیکار باشد - بهمین مرض
مبتلا - و نظیر زن خواهد شد - چنانچه مردم تا یک اندازه از
این خلقت خالی نیست - برای آنکه اوهم تظاهر را دوست دارد
ولیکن فرق بین این دو این است که زن مداخله در کارهای مردم
نموده - و مرد در اطراف کارهای خویش خود نمائی میکند -
زن - قدرتش را حفظ اسرار خویش - و افشاء اسرار مردم
بعکس مرد است - و اما مردان چنانچه نما باشد (شراره)
نمایند غالباً در قضایای عمومی پر حرفی نموده - و تقریباً تا یک
حدی وقوف پیدا میکند - و بالاچال - نزدیک است - که آراه

متفق شده که زنان عاجز از حفظ اسرار هستند (اسکنندردوماس) میگویند خداوند بزین ذقن عطا نفرموده - برای آنکه در اثناء تراشیدن نمیتواند ساکت بماند (آرسموس) در زیاد حرف زدن زنان میگوید « هفت مره معاندند با یکزن در حرف زدن - و البته باید دو چیز را در این موضوع بدانیم - قدر حرف زدن - و موضوع حرف زدن آنها - اما قدر او - زیاد حرف زدن دلیل است - بر کمی فکر (فناون) میگوید - قسم اعظم زنان مطاب کمی را در - لغافه های زیادی بیان میکنند - ولی فصاحتی که در این موضوع اعمال می نمایند منشائش - مهربانی و شفقت آنها است - و با يك شوق و نشاطی کلمات خود را ادا نموده - و آن شعف بر ملاحظت و حسن منظر آنها می افزاید - و غالباً برگوئی آنها در چیزهای بسته که ضرر و نفعی ندارد - اما نوع کلام البته مراوط است بقدر ان - زیرا از قیمة کلام کم میشود هرچه زیاد باشد - و معلوم است کسیکه میل بزیداد حرف زدن داشته باشد - ناچار است در هر مرضوعی داخل شده چه اهمیت داشته باشد چه نه - بلکه گاهی شخصی را به نامی - و برده دری ملجاء میکند - بلکه - زن دارای ضعف فوق العاده است در موضوع حفظ اسرار باینکه در حفظ اسرار خود - قدرت دارد - (لابر ویر) میگوید قدرت زن بر حفظ اسرار خویش بیشتر است تا حفظ اسرار غیر - و با وجود این قدرت ممکن است بر - مکذوبات قلبی زن از ضمن کلماتش آگاه شد و بالاخصار - برگوئی

از علامات ضعف زن است آبر بنهامي و پرده دري منجر نشود -
 و الا از صفات رفیاه پستی خواهد بود - و در ضمن معلوم شد
 كه این دو صفت در مرد نیز هست و اختصاص بزنان ندارد

* شرف *

از چیزهایی كه متعلق است بشرافت زن (حیا و حشمت
 او است) و کسی منكر این عاطفه - در زن نیست - ولکن
 بعضی این عاطفه را نسبت میدهند باسیاب پستی - مثلاً - (لارو
 شفوگوا) عقیده اش آنستكه حياء زن - با از ترس - ری
 خام است - و گفته حياء زن بیشتر از اوقات بواسطه ترس از
 حرف های مردم - و برای راحتی شود او است - باز اقسام
 عشوه و نیز است - و در این خصوص نیز گفته است - حياء
 در زن بمنزله خضاب یا زینت دیگری است كه بجمال او افزوده
 و در جلوه اش مدخلیت کاملی دارد - و یا يك بروة فطری
 است در مزاج زن - و میگوید - ندی و خشونت زن خام
 میشود - مگر در اثر گراهِت او از چیزی - (اما شبه نور)
 آن بگانه دشمن زن میگوید حياء در زن در اثر آن مع شده
 سربه است - كه بین زنان هست - برای زیاد نمودن قیمت
 خود - و وادار نمودن مرد را بر اقتراان بآنها - انكاري ندارم
 در اینکه این حرفها خالی از حقیقت نیست - خاصه در قسمت
 ترس از رأي عام - و آن ترس - حكومتش در زن بیشتر از
 مرد است - برای آنكه زن استقلالش كمتر از او است - و

این عامل در زندگانی او تاثیرات عظیمه دارد (فیلون) میگوید
 برضمان حفظ فضیلت زنان است پس باید قیمت این فضیلت را
 دانست - و او را در حفظ و صیانت زن از خطر هائی که
 بار متوجه میشود استخدام نمود - پس اگر برای مرد ممکن
 شود - حیانا که خود را از قید حرفهای مردم بیرون آورده
 و اعتمادی برای عام ننماید بر زن لازم است که خود را تا یک
 اندازه مقید بحرفهای مردم دانسته و از رأی عام بترسد چنانچه
 میترسد - زیرا که خالت اجتماعی زن ایجاب میکند بز اوزیر
 بار قیود و آراء عامه رفتن را و آنکه حافظ خوبی است برای
 او از پرت شدن در گودالهای فساد و البته در اصلاح حال
 خویش باین استغناء نباید کرد و قبل از هر چیز باید احترام نفس
 خود و قیمت خویش را دانسته و کرامت خود را بفهمد

✽ واجب ✽

زیرا که عواطف انسانی این عاطفه است - چه تاثیراتی در
 حیات زن دارد - ؟ خلاصه از تمام آرائی که در باب این عاطفه
 در زن گفته اند این است - که عاطفه - واجب - عاطفه -
 سرد و خشکی است و آنقدر حرارت و جاذبه که برای جلب
 نمودن قلب زن لازم است - ندارد - و صحت این کلام موقوف
 است بر اینکه بگوئیم - احساس واجب صوره مجرد خالی از هر
 چیزی دارد - و این کلام تمام نیست - زیرا که خداوند متعال
 بین عقل و قلب فاصله قرار نداده - و عاطفه واجب - مرکز

این دو جا است -- برای آنکه اولاً واجب را باید شناخت
 پس از آن او را دوست داشت -- و با وجود این در این مقام
 ناچاریم باینکه بگوئیم -- در این عاطفه آنچه وظیفه قلب است
 در زن بیشتر از مرد بروز مینماید -- و در حقیقه -- واجب را
 زن معلوم نمیشود -- مگر در صورت مساس بقلبش -- و برزن
 مشکل است -- قیام بواجب مگر از راه قلب -- و چنانچه قیام
 بواجب موافقت کند -- بایک هوای دیگر -- زن بهتر از مرد
 قیام باو مینماید -- و بعبارة دیگر -- اگر قیام بواجب -- از راه
 عدل و انصاف باشد مرد قدرتش در قیام باو بیشتر -- و چنانچه
 احتیاج بخود کشی -- و فداکاری و انکار نفس داشته باشد --
 زن قدرتش بر قیام باو بیش از مرد خواهد بود -- و عمل خویش
 را آسان شمرده -- بلکه لذت میدبرد -- و قصد من این نیست که
 بگویم -- احسان فضیله خاصه زنان -- و عذات وظیفه خاصه
 مردان است پس بر هر کدام از زن و مرد لازم است -- که
 باین دو فضیلت خرد را زینت داده -- بلکه غرض ما این بود
 که شریف و عالی ترین مراتب اسانیت را زن میتواند حائز
 شود -- برای آنکه -- حتی از خود کشی در آن مقام درین
 نخواهد نمود .

رفتار زن

(لایرویز) میگوید در فن مبذئی که عمالش از روی او
 باشد نیست -- و مرشد زن قلب اوست -- و عذات نمیشود

مگر بوحی کسیکه او را دوست میدارد آنچه این حکم حکم
 قطعی مستبدانه است - و لکن در حقیقت تامل زن در اختیار
 مسلک و طریقه کمتر از مرد است - و شکی در آن نیست -
 برای آنکه زن عادت کرده است بداشتن قائد و راهنما و هیچ
 وقت کار های خود را برای خود انجام نمیدهد و تمام فضیلت
 های زن منشائش طبیعیات اوست نه عقل و حکمت و گفته اند -
 زن در اصول واجب فکرنمیکند مگر در وقتیکه بخواهد ازعهده
 آن واجب بر آید و معلوم میشود فرق بین این دو جنس از
 روی تربیت و تهذیب بر داشته شده و يك فرق اساسی نیست
 گذشته از اینکه مسافت بین این دو جنس را مرور زمان دور
 کرده است و برای هر کدام سلوک مخصوصی معین نموده است
 پس رفتار و سلوک زن از روی احکام طبیعیه اوست و مستند
 بیک قاعده منطقی یا يك قضیه عقلیه است (دوماس) مینویسد
 زن بدون مرشد حکمی از اوصاف نخواهد شد و تا شخص مطلوب
 در محاکمه را نیبند و نشناسد حکم نخواهد کرد و بالجمله عواطف
 زن ملاحظه است از صدق نظر و صحت حکم و گمانیکه وقوف بر
 حیات زنها دارند اعتراف باین ناموس نموده و تاثیراتی که در
 نفس زن است از خضوع برای مرد و کوشش او برای جلوه
 دادن خود در نظر مرد او را از استقلال و آزادی و طرفداری
 از منافع عمومی باز میدارد پس سلوک زن در هر جاده موقوف
 است بجلوه کردن آن مسلک در نظرش با اعتراف

قلب او بحسن آن طریقہ بدوتِ کامل و فکر و لذا
 مسلک جذابرا ترجیح میدهد بر مسلک حق. برای آنکه کیاست
 در نظر زن مقدم است بر صواب و حق بنا بر قول (میشله)
 بلکه عاطفه مادری او را از جاده اعتدال و انصاف دور مینماید و
 شده است که یکی از اولادش را بر بقیه ترجیح داده اثر چه
 این عاطفه خصوصی متوجه بضعیف‌ترین آنهاست ولی از خروج
 از عدل و انصاف تفاوتی ندارد و تقریباً دو این صفت شبیه به
 حیوانات است برای آنکه علاقه و ربطی بین حیوانات و اولادشان
 نیست - مگر در دور طفولیت و شیرخوارگی و اما در چیز
 هائیکه مخصوص عالم اجتماع است زن غالباً بعادات همیشه‌گی
 خود متمسک شده و اصطلاحات را از دست نمیدهد و تمیزش بین
 آنچه معمول است و آنچه باید معمول باشد کم است و این تمسک
 دلیل بر استعداد فطری اوست در قیام بواجب چنانچه دلیل بر
 کج سلیقه‌گی و کج مسلکی اوست و لازم است او را تعدیل نمود
 و از صفات نادره بین زنان استقامت است (توافق بین قول و عمل)
 و غالباً متلون در عقیده و رای و عمل هستند خاصه در موقع تفره از
 چیزیکه طرف میل آنها نیست (فنون) میگوید زن در حالت
 تصنع و قدرة بر رنگارنگ شدن اعجوبه‌گری است پس از
 آنکه سبب این خلق در زن معلوم شد که ناشی از کیفیت زادگانی
 و تربیت اوست این اوصاف نقصی در او حساب نخواهد شد
 (روسو) میگوید (مگر) یکی از مواهب جنس ضعیف است و
 گویا انرا عوض از قصور و عجز خود قرار داده است اینهم از

همان منشاء است اگر چه در بعضی از زنان متتوره که بااستقامت
 رای لیز بوده اند - میل بخنده و مکر - و حيله دیده میشود
 بعضی گفته اند - که در هر ده پاکتی که بدون امضاء به
 قصد نهامی و دو بهم زنی میزند هشت یا نهمتای آن از زنان
 است - ولی این حرف بمبالغه نزدیک تر است تا بصحة - و
 در هر حال تردید از عهده اصلاح تمام این نقائص - چون
 فطری نیست بر می آید

پیروی از حق

و این صفت در اثر کمتر از صفت واجب نیست - و در
 زن این غریزه ضعیف و کم مایه است - پس بر عهده تردید
 است - که این صفت را در زن تقویت نموده بدو جهت -
 یکی حسن ذاتی او و دیگر آنکه چون بهترین حافظ - شرافت
 زن - و معادن خوبی است - در اداء واجبات او - زیرا که
 دروغگوئی و بر خلاف واقع و حق گفتن - طریق و دهلیز -
 بقیه کار های فاسد و بست است - و ما نمیتوانیم - این نهمت
 را در زن بکلی منکر شده (لایروبی) میگوید « بر زن آسان
 است گفتن چیزیکه او را حس نکرده است و (کت) فیلسوف
 آلمانی - میگوید - که از وظیفه پدران آنست که صفت
 راستگوئی - و حق دافی را در اولادشان رسوخ بدهند -
 برای اینکه مادران اعتنائی باین صفت چندان ندارند - و در
 قرون وسطی - بقدری دروغ گوئی از این جنس معروف بود

که شهادت آنها در محاکم - از درجه اعتبار ساقط گردید و ممنوع شدند از شهادت دادن - و شاید از آثار همان نرس است و تا کثرتن باقی است که از اقدام در بعضی از اعمال قانونی ممنوع شده اند - و سزاوار این است که تحقیقا وارد این موضوع شده - قطع نظر از حالات مکنسبه زن از عادات و اخلاق محیط بر او - آیا زن پست تر است از مرد - در این صفت - بدیهی است که زن عاجز از ادراک بعضی از حقائق است - خاصه اگر مسائل بمصلحه او داشته باشد - و خود امتحالات زیادی نموده ام در چیزهاییکه متعلق است بطلاق و اباحه او - و زنهاییکه با آنها در این موضوع صحبت میکردم - عموما اظهار داشته و تصور میکردند - که اباحه طلاق سعادت آنها را متزلزل میکند - و يك زن را ندیدم که در این موضوع با رویه و اعتدال وارد شود - و مخصوصا بانها تذکر داده - که اگر چه طلاق با يك مبدء اخلاقی منافات داشته ولی از ضروریات جامعه است - و در بعضی از احوال بشر - ناچار است به اعتراف در اباحه او و مخصوصا پگی از خانمها - که با وجود اینکه با این عقیده - که اباحه طلاق باشد - موافق بود - اتفاق افتاد - که دخترش برای اتفاق مهمی ناچار خواستن طلاق شده بود - پس از شنیدن - حالش فوق العاده تغییر - و در مزاجش این خیر تأثیرات سوئی بخشید - فقط چیزیکه باقی مانده این دو سؤال است - که از خوانندگان محترم

بنمایم - اگر در قلوب مردان تفحص نموده - آنها را نزدیک تر بحقیقة می بینید ؟ - آیا بیست زن و مرد فرقی قابل ذکر در این خصوص دیده میشود یا نه - بلکه دروغگوئیهای زن خردش کمتر از دروغگوئی مرد است - و ممکن است بتقریب این جهة را نیز اصلاح نماید - و خیلی از زنان بواسطه تربیت این رذیله در آنها مفقود گردیده است - و در این مقام ناچارم که این کلمه را ننگته نگذارم - راستگو ترین شخص را که میشناسم و بنا بر عقیده من دور ترین مردم است از دروغگوئی - زن است نه مرد

حسن جمال

شکی نیست که این حس از فطریات زن محسوب و عمومیتش در زنان و اهمیت آن در نظر آنها بیش از چیز های دیگر است زن عادتاً خشکی را بر نفع ترجیح میدهد و هر طور باشد این اندازه مسلم است که قسمت اعظم از حیات و زندگانش را صرف در چیزهایی میکند که او را خشک مینمایند و از این جهت (تنگ) فیلسوف آلمانی میکوبد که - زاوار استپ بر زن اطلاق جنس جمیل بنماییم و در هر صورت این احساس بطور ابتکار در آنها نیست بلکه از روی عادات و اصطلاحات متعارفه است که در حقیقة چیزهای را که مردم خوب بدانند آنها خوب دانسته شامفور) میکوبد زن مرد را دوست نمیدارد مگر در حال و لباسیکه مردم او را دوست میدارند و اگر در این کلام زیاد

در جمال و خشکی خارج نخواهند شد و گاهی ترجیح میدهد ظرافت و یا کزگیری بر خشکی ساده چنانچه سادگی متعارف نباشد کتابهای ادبی را هرچه سبکتر و لطیف تر باشد ترجیح می دهد بر کتابهای جدی علمی و زن يك شاگرد خوش گاری است در فنون جمیله ولی فکر ابتکار ندارد چنانچه کم اتفاق می افتد در غیر اسلوب های عادی و راه های معمولی راه دیگری اتخاذ کند حتی در فنون جمال استنباط و بدعت او گم است و کم است مورد دیگر زن چیزی را که ذاتا خوب است ترجیح دهد بر چیزیکه در نزد مردم خوب است مثلا از مره ادیب صحیح لخلق مین و لی ظریف و حرکات جالب توجهی نداشته باشد خوشش نمی آید - خانمی را می شناسم که يك زن دمردی که از طبقه شرقیه و مردمان عزیز بود بر صالون او وارد شده در حالی که خانمش دستهای خود را شبکه کرده در دست شهرش نگارده بود خانم میزبان از این وضع فوق العاده دلگیر شده و بناکرد ملامت کردن و این را يك گناه بزرگی تصور کرده اما اعمال فنی آنها کم است برای آنکه در های عمل همیشه بروی آنها بسته و تزیین فنی نداشته اند مگر تازگی که شروع بتزیین آنها در این جهت هم شده است و متابعت کرده اند از مردان در در این قسمت و برجستهگی در بعضی از فنون مثل تصویر و نقاشی پیدا کرده اند اگر چه غالبا در تصویر های خفیف دست دارند مثل تصویر گل و تصویر طبیعت و تصویر های ریز (مثیانور) بلکه در تصویر جزئیات بهتر میتوانند از عهده بر آیند تا تصویر

يك منظره عمومی بآيك صوره اجمالی كویا بر جستگی آنها در لطافت تصویر است و بس - در بعضی از آثار ادبی نیز مهارت داشته و در بعضی ندارند چنانچه در نمائشهای معروف و مشهور هیچيك از صنایع زنان نیست و خلاصه این شد که زن براءت فنی او کم است و البته بقریبیت این صفت در آنها تکمیل خواهد شد و پیاپی مردان خواهند رسید

احساسات دینی

اما شعور دینی باتفاق همه در زن زیاد و برونش در او فوق العاده و مالك قلب ارست ولی تعظیمش بمحسوسات بیشتر است از امور معنویه بلکه گاهی متمسك میشود بصورت و رسومیکه روح دیانت در او نیست ولی اخلاص و صدق نیت زن است که او را مجبور بنوسل باین آورته امور مینماید و البته سراوار است بر ما که احترام کنیم هر چیزی را که تسلیمت قلب بشر در اوست پس دین لمجاهد امین زن است در ساعتهاى فشار و تنگی بواسطه ضعف و نرس و اضطراب (زن در غالب قضایای اجمالی بدون شك و تردید قبول می نماید بلکه بنهام جوارحش تعلق پیدا میکنند بانها ولی مرد بواسطه تأمل و فکر و دقت و فلسفه باقی ایمانش ضعیف میشود [رینان] میگوید همیشه زنها با هر انتقاد و تحقیق که در اطراف دین میشود مقاومت مینمایند و آنها مانع از مسائل دینی - تصدق نمیکند - و این صفة قابل تقدیس است - و باید مسرور شویم - و معلوم است این شعور در زن اثرات عظیمه

داشته - بلکه قوه بزرگی است که باید او را تهذیب و پاک نمود از چیز های دیگر که با او خلط شده و استخدام گرد آن را برای فائده زن و فائده جامعه بشری -- زن فطرتاً متسدین است - و ناچار بتمسك بیک دینی خواهد بود - بلکه زن هر وقت کسی را دوست داشت - حبیبش را بمنزله دین خویش قریض نموده و با او مخالطه دینی که ورع و عبودیت باشد می نماید - اگر چه بواسطه - تازه جوئی هم ممکن است از این صفت دست کشیده - و هر جهت لازم است این صفت را در او تکمیل نمود - برای اینکه می بینیم تربیت دینی خاصه برای دختران ضروری است و سعید ترین مردم در دنیا کسی است - که دارای قلب ابایی و یقین بیک غرضی داشته باشد - این عالم بدست او خواهد آمد

فصل نهم

ذکاوت

طبیعة زن دارای ذکاوت فوق العاد است که چنانچه مردان را مجرد کنیم از تر بیست ممکن است - که بگوئیم - زنها کمتر از مردان - در قوه و اقتدار بر رفع حوائج خود نیستند بلکه ممکن است که زن در تدبیر اموری که بهر دو جنس مستاس دارد بر مرد برتری جسته - در طبقات عامه - و اهل زراعت - غالباً زنها هم صاحب خانه و هم مدیره هستند - اگر

چه تظاهر باین جهت مینمایند و مهارت و برجسته‌گی آن‌ها در این خصوص بیش از مردان است - چنانچه مال الدیشی - و احتیاط آنها در آتیه خودشان و اولادشان زیاد - و *واکر* یک مکروهی بخوانه وارد شود کیفیت خلاص از آن مکروه را خوب دانسته و هر عارضه که بر خود و اهل خوانه وارد میشود از عهده خلاصی از آن بخوابی بر می آید بگی از اطباء (ریف) میکنند زنها در سئولانی که لازم است طبیب از حالت مریض بنماید بهتر جواب داده و مردان آنها از عهده جواب بر نمی آید اگر چه حرفهای غیر مربوط بسؤال هم میزنند ولی طبیب استفاده خودش را می نماید و اما در طبقات متوسطه خاصه اهالی شهرهای معتدل الحال مردها تفوق عقلی آنها بیشتر است و اینهم راجع است بقربیت و تهذیب اگر چه برابری آنها نیز تجاوز از کارهای خودشان نمیکنند در باره این مردها گفته اند که اگر از کارش فارغ شد دیگر چیزی نمی داند و اما طبقات عالیه زنان غالباً برتری پیدا میکنند بر مردان و در زکات و هوش بیایه میرسند که مردها عاجزند از رسیدن بان بلکه مردها مشغول بلذات حیاتی محسوسه و بازی و ملامتی هستند و مراد ما از زکات آنست که در زنان اعتراف نمودیم زکات بمعنای عام است که قدرت بر فهم جوادت و چیزهاییکه هر روز بر انسان عارض میشود باشد و اما در زکات بمعنای دیگر که شامل انواع دقت و تأمل و فکر در نظام و ترتیب و قوه انتقاد و تحقیق در امور راجعه بامکات بشری آریازن نصیبی دارد؟ خیلی دوست میدارم که از این قراز نیز جواب

گفته ولی از خوانندگان اجازه میخواهم که مراتب زکات عمومی را بیان و میزانش را شرح داده و پس از آن جواب بگوئیم

ممیزات هوش زن

ممکن است توصیف نمودن زکات زنرا بجهندگی برای آنکه کامل او کم و زود ب نتیجه میرسد یکی از خانمها در وصف زکات هم جنس خود میگوید هرچه بماتلقین کنند علم بار پیدا نکرده بلکه او را حفظ و نگاهداری می نمائیم و کلام این خانم دو چیز را میزاند یکی آنکه معلومات زن شبیه است بسحر و غیب کوئی و دیگر آنکه کمی تربیت ورا دارای يك فضیلت دیگری کرده است که آن ملاکه اقتدار بر حفظ امور باشد و گاهی این اقتدار ناشی میشود از نرم بودن زن که مطالب را بیک اشاره و يك نظر استکشاف می نماید و بعضی گفته اند زن يك مهارت و سوشاری و زونکی دارد که مطالب را با سرعت و بقین درك می نماید و این ناشی است از اضطراب دائمی که در مراقبت احوال مرد و ردیفهای خود دارد [رو.وا] میگوید مرد در فلسفه باقی مقدم است بر زن در دلهای مردم ولی زن مهارت در در آوردن مکتوبات قلبی مرد دارد زن مطالب را کشف و مرد در فلسفه او وارد میشود و گویا در زن بگنور طبیعی است که پیش روی او را روشن نموده و در مطالب و مشکلات او را هدایت مینماید در حالیکه مرد مشغول فکر نمودن در يك مطلبی است زن او را کشف کرده و ب نتیجه اش میرسد و این قدرت

خیال بگی - از صفات معلومه و واضحه در زن است - خیال است که همیشه آنها را مضطرب و سزیه الانعام در هر چیزی مینماید «مادام دولا میژ» میگوید - چون زنها از اعمال جدی محروم بودند - این قوه در آنها بروز نمود - و بدل از بقیه صفات گردید - هر الم و مصیبتی که بزنی وارد میشود - ده برابر بر او جلوه میکند چنانچه خالق مصیبت نباشد - و مکرر نیستیم - که اگر این صفت تعدیل نشود - از مراتب لذات کم کرده - زیرا که خیال زینت میدهد هر چیز را اگر چه وهم صرف باشد ولیکن - چقدر از آلام را خیال ایجاد میکند - و بین شخص و حقیقت حائل میشود - هر جا که خیال آمد - عقل میرود - بلکه - سلطنت خیال در زن خیلی فوق العاده مهم است نه فقط بر احکام زن سلطنت دارد بلکه در اراده او نیز حکومت میثابت لذت زیاد تر و مجالش وسیع تر میشود در صورت ضعف جسم و اعصاب - پس ناچار باید این صفت را در زن تعدیل نمود و معدلی بهتر - از سلامتی ذوق - و توازن در تریگ نیست - و اگر این معدل نبود خیال همیشه منشأ اوهام و خطاهای دیگر میگردد و معلوم است که خیال منحصر باین قسم - پست نیست - بلکه خیال - (مبدع) - که بر جسمکی و تلالوه شخصی در اوست از اقسام خیالات عالیه است - و وظیفه اش فقط تصور اشیا و بزرگ کردن آنها نیست بلکه در حکم قوه ایست که مطالب را تحلیل زده و - تجزیه - و ترکیب

مینماید و يك سوره نهای نازه ایجاه موده و سر اختراع و ابتکار نیز همین است - و شکی نیست که زن از این واقی دور و از مرد متخلف است خیلی کم اختراعیت که باسم زن مسجل شده باشد و با اینکه بفتون موسیقی مايلانه يك جمعیتی تا کنون از آنها تالیف نشده است در این فن چنانچه شاعر مهمی نیز در آنها دیده نشده است ولیکن عقیده من در این مطالب این است که قصور واقع است بتاریخ زن و تربیت گذشته او اندا اگر کسیکه تتبع کرده باشد - از پیشرفت زنها در ستوات اخیره - یعنی بعد از اینکه درهای سعی و عمل بر روی آنها باز شد - چهقدر در فنون جمیده باختلاف انواع آن - تقدم پیدا کرده امد و ما را يك آنیه درخشانیه نوید میدهد - پس باید طبیعت بشری را توسعه داد زیرا که در ار قوه ذخیره شده که احیانا از راهی که بصیر ترین حکما انتظار آنرا نداشته اند منفجر خواهند گردید آیا فسه عجیب تر از فسه (جاندارك) آن زن چویران بی سواد هست ؟ که باین صفت در سن بیست سالگی فرماید هی يك لشگر عظیمی را ایا يك مهارت محیر العقولیه متصدی شد :

• (حب پی جور پی) •

رغبه در استطلاع مبده هر علمی است - و قتیکه انسان از چیزهاییکه در اطراف خود دیده متعیر شد و موقعی

حکمه حس گر د يك دافعي او را بمعرقه آنها سوق میدهند
 اول نمو بینگره علمبست - پس آیا این موهبة دو زن هست؟
 بدیهی است - که این صفت دو مردان کم - در زن
 کمتر است در صورتیکه حب استطلاع را دافع داخلی
 دانسته - که شخصی را وادار بگشفت حقایق و استظهار
 امور خفیه مینماید - و چیزیکه انسان را تخریب مینماید - بر
 استخراج حقیقه از جای خود طبیعه - با اجتماع - این
 است حب استطلاعیکه - ایجاد عالم یا مخترع مینماید -
 اما حب استطلاع و بی جویری در اطراف امور جزئیة رقابای
 غیر مهمه - البته ظهورش در زنان بیشتر از مردان است - و
 این دو اگر چه مظهر يك حقیقه هستند - ولی در خارج
 متناقض با یکدیگر - و هیچ وقت با هم - جمع نخواهند شد
 قسم عالی دانی را دور چنانچه قسم دانی عالی را خارج مینماید ،
 از مراجعه ترجمه حال از رکان و مشاهیر استنباط می شود - که
 این عزیزه از کوچکی در آنها بروز نموده - يك رفیقي در
 مدرسه داشتم - يك روزي بر قائمه حروف (هروغلیفیه) مطلع
 شد - و بر خود بدون اینکه کسی را مطلع نماید - و کسی
 او را ترغیب کند - الزام نمود - که این لغت را یاد گرفته
 و احدی بمقصود او آگاه نبود و هر چه پول بدست ور
 قصد کتاب فروشهای قدیم نموده - و آنچه متعلق بلغته مصر
 بود خریداری مینمود - و بهمین منوال تا ده سال مترالی گذشت

نموده و مبهوت و متعجب ساخت - و پس از آن بزرگترین
مطلع بر تاریخ مصر قدیم کردید - او است علامه مشهور
(غاستون مبرس) پس مثل ابن موهبه فطریه در استطلاع و پی
گیری در استظهار در زنان جدا گم است اگر بالمرة معدوم
نباشد - و در مردان نیز بندرت اتفاق میافتد - و اما آنچه
بنظر من میرسد آن است که چنانچه از برای زنان اسباب انصراف
باعمال - جدی فراهم شود و زندگانی و تربیت آنها اصلاح گردد
این صفت در آنها ترقی کرده و از این مرتبه پست به آن
مرتبه عالی خواهند رسید. -

آیا کفائه در بخت علمی دارد

و این کفایه قوامش بجز هائیکه که تمام ملاحظین در احوالات
زن آنها را دوا و متکرنند و میکوبند زن مثل طفل از معنی مجرد
کناره گیری میکند (چیز هائیکه مدلول محسوس) ندارد و عاجز است
از استخراج افکار عامه و احکام و مصالح عمومی و بالا جمال
میشود گفت این کلام صحیح نیست و چنانچه معنای حرفی وسطی
افرا ملاحظه کنیم او را بی پایه و اساس و سست دیده برای
آنکه تعلیم و تعلم زن علوم ریاضیه را مثل جبر هندسه خیلی
سهل و از عهده تعلم آن بر می ایستد و شهادت لیسانس در
ریاضیات اولین شهادت غلیبه بود که زنها در ریاضیات هائز شدند
در فرانسه و بیشتر اوقات با یک مهارتی این علوم را یاد
گرفته و تحصیل می نمایند و اگر بخواهیم اساسی تمام خانمهایی

که در این علوم بر جسته شدند ذکر کنیم طول خواهد کشید
و اقتصار بر بعضی می‌نمائیم در قرن هجدهم يك عالمه بروز
کرد اسمش [لورا یاسی] در ایتالیا در شهر بولونیا موفق با امتحان
دوگنری در فلسفه گردید عمرش ۲۱ سال بود پس از آن
بر تری تعلیم در دارالفنون بولونیا نشست و در آن مقام باقی
و تعلیم فلسفه می‌نمود بعد از آنکه شوهر نمود و اولاد هم داشت
و همچنین (مدام کوفالفسکا) که نازه فوت کرده است معلم بود
در جامعه استوکهم و اکادمی علوم فرانسه در سنه ۱۸۸۸ جایزه
بزرگی در علوم ریاضیه باو داد و مدالهای دیگری نیز در این
بین است که جای ذکر آنها نیست پس از اینجا معلوم میشود
که زن استطاعت بر جستگی در علوم ریاضیه دارد و در طبیعت او چیزی
که مانع او از کسب این علوم باشد نیست - و فرق بین زن
و مرد در این امور اضافی است - و این فرق نیز بلا شبهه
ناشی از زنده‌کالی و تربیت و عادات آنها است - ولی آیا از
آنچه گفتیم میشود استفاده نمود - که قصور زن از استخراج
افکار عامه و درک معانی مجرد - باطل و اساسی - ندارد؟ نه
بلکه همیشه این نهمه صحیح و بجا بوده است - ولی بواسطه
آنچه تقسیم اطراف و حدود این نهمه معلوم شد - زیرا که
اگر زن موفق بمعلم و مربی خوبی بود - در قسمت های ادبی
و ریاضی فائق - ولی در استظهار طبیعیات و امور اجتماعی
چندان مهارتی نخواهد داشت - و نمیتواند احکام عامه را از
حوادث جزئی و فردیه استخراج نماید و جای تعجب نیست زیرا

که آنچه از حالات زن بنسبت آوردهیم اِنْظَار ما را صحیح -
برای آنکه زن غیر از محسوسات مجبزی دیگر عنایتی ندارد و همچنین
معلوم شد که ذکارت زن فطری و مستمند از قلب او است - پس
نتیجه این میشود که درس های تحلیلی و معانی مجرد را کمتر
درک نموده و بر او مشکل است انتقال از خاص عام - و از
فردی باجمالی - و آنکه صبر ندارد - بر ملازمه قواعد منطقی
و زنهاییکه در این موضوع نوشته اند تمام معترفند بان اصول -
بلك خانمی در جواب سؤالی که باو الفاء کردم - گفت - قواعد
منطقی کار زن نیست و برای این هم خلق نشده و علامه
مشهور (ربنوا) سؤالاتی از بعضی زنان در خصوص استدلال
بر آنکه معانی مجرد را درک نمی کنند نموده است مثل معانی
سبب - و معنی - عدد - و دیده است که غالباً تصور آن
معانی را نکرده - مگر در صورت های محسوس آنها - یعنی
بدون افتزان - بلك چیز هائی که در دائره معلومات او باشد
درک نمیکنند - و مثل همین حرف را در حکم میگوئیم - تروی و
ثانی در احکام از صفات زنان نیست - بلکه دفعه از مقدمه
بنتیجه منتقل میشوند - و اعتمادشان بتریک دسته از براهینی است
که در منطوق قیمت ندارد و مطلبی را که محتاج است باثبات
او را یقینی فرض نموده - و در جاهائی که باید بمقل فقط
کوش داد - بقلب خود اعتماد مینماید - و چیزی خسته نمیکنند
مرد را مگر مجادله باز بلكه متنوره و تا بلك الدارة عالمه باشد -
زیرا بر او مشکل است - حلقه های مجادله را چنگ نموده

و کلمات خود را محصور در موضوع مذاکره نماید = روزی
برای یکی از خانمها نقل کردم - که امروز یکی از خطباء
مشهور در موضوع فقر - اطلاق خیلی خوبی کرد - ولی
انتظار مردم از او بیش از اینها بود و هر این موضوع
حرف نازة نزد - فوری آن خانم جواب داد - آقا اگر احسان
از دنیا برداشته شود - جای او چه مینشینند؟ گویا من موضوع
انتقاد خود را بظلال احسان میدانستم - این قصه مثال خوبی
است - در خروج خانمها در اثناء مذاکره از موضوع بحث
و مثال دیگری که دلالتش بر این دعوا زیاد تر است آن است
که بکروزی - رشته صحبت بین من و یک خانمی بادخترش
کشیده شده در موضوع زواج - دختر اظهار کرد - که من
شوهر نمیکنم مگر بکسیکه - مثل پدرم باشد - جواب دادم .
بله ولی خانم گمان مینماید پیدا کردن کسی مثل پدر آسمان
است ؟ و قصد من از این جواب این بود که پدرش را احترام
کرده و او را دارای یک مقامی فرض کرده باشم - بعد - از باب
صدقہ مطلع شدم - که آن خاتم جوان از این جواب متاثر شده و کریه کرده
است و اظهار کرده بود - که فلانی - مرا دوست نمیدارد - و سباعت
مرا نمیخواهد - و چقدر لازم است - از برای خانمها یاد گرفتن
- قیاس صحیح - و نمانی در حکم و تحقیق در دلیل
و برهان - و تمیز مثبت از غیر مثبت - و ظن از یقین
- تا در مقام مجادله و مذاکره از موضوع کلام خارج نشده
و بطور صحیح مواز مطلب خارج شود - و چنانچه اطلاع بر این

جهت در غیر زنان کم است در زمان کمتر است - و لذا
احتیاجشان باصلاح بیشتر است و خلاصه این بحث این شد -
که زن مقدار عظیمی از زکات را داراست و ذکاوتش تند و
جهنده است - ولی کم عمق و منشاء این نقص طبیعت و
تزیینت است چنانچه آرومی و تاملش نیز کم است و زود
خود را بنتیجه میرساند و از صفات نیز هوشی او آن است
که دقت او در ذکاوت بیش از متانت اوست چنانچه هوش
فطری او بیش از اکتسابی است - و این اوصاف دلیل
بر جلو گیری از تقویت آن حس نیست بلکه بعکس باید آن را
نکمیل و تقویت نمود - و غرض ما همزاهي با (شراولیز) که
میکوید زن علمش را مثل ساعت خود حمل مینماید و غرض
این است که بدانند ساعت دارد کار نکند یا منظم کار نکند
برای او تفاوتی ندارد نیست بلکه همراهی با قول مادام
* دو منبذون * نموده و میگوئیم علم زن نصف علم است -
برای آنکه اکتفا میکند بآنچه شنیده و در مقام تحقیق از
صحت و سقم آن بر نیامده و در صدد نیست که خودش
مطالعی را کشف نموده با آنکه استکشاف اساس علم و معرفت
نیک است و آنچه من در ززمی بینم از ذکاوت فطری برتری
دارد بر آن علم و معرفتی که کسب میکند - پس لازم است که
تعلیم زن قائل از صفات و ملکات فطریه، او نشود و اگر مواهب عقلیه او مختلف
است این امتیاز را هم دارد که او را قادر بر کشف مطالب
خفیه بنماید و از امیال مردم پی جوئی کند و از این جهت است

عجیب از قلب صادر میشود (بول و رجه) میتویند ممکن است هر چیزی را در قلب زن وارد نمود از راه عواطفش و این کلام دارای يك حقیقة قابل تأملی است و شکی نیست که قلب زن التباء و زیرگی او را زیاد میکند و گفته شده است از برای قاب احکامی است غیر از احکام عقل چنانچه قیاسانی دارد غیر از قیاسات عقلی (لامارتین) میتویند خداوند تالوژنرا در قلبش قرار داده - و فوق و صحة نظر و محکمی برهن ارا از صادرات قلب اوست (فولیتر) میگوید تمام فاسقه مردان معادل با يك عاطفه زنان نیست حرارة عاطفه با تمام اعمال و افعالش ترکیب گردیده

نقص در زکات زن

عین این حرارت که بر کشت تفوق و قدرة اوست بر قانع نمودن مرد عقل و زرنگی و زکات آنها را ناقص نموده - زیرا که مانع است از صفای ذهن و انصاف در امور برای آنکه وادار میکند عقل را بر حکم نمودن بدون تأمل و تحقیق (مادام لکر دوسیوسور) میگوید عقل حکومت عادلانه نمی نماید مگر در صورت آرامی و چنانچه در حال اضطراب حکمی از او صادر شود مشوش خواهد بود و زنان هم آست نه در حال آرامی و سکون باشند خاصه در سن جوانی و لذا ناچاریم که در احکام صادره از آنها شك کنیم بین چیزهایی که دوست میدارند و آنها بیگانه دوست نمیدارند و البتة متانت و سنگینی فوق العاده لازم است

که شخص بر بیلبهای خود تسلط یابد و بدیهی است که بر صاحبان نفوس حسابه مشکل است که از طریق عقل و الصافی تجاوز نمایند خانم نویسنده معروف با اسم (ژورژ آلبوت) می‌نویسد - اشخاصی که طبع حساس دارند اینطورند و غالباً افکار آنها سایه عواطف آنهاست و خلاصه نقص در زکات زنان رکون بواقع و اعتماد بر اوست (واقع در نظر خودشان) و قطع نظر از تاثیراتی که عواطف در احکام زنان دارد اسباب دیگری نیز هست که مانع از صحت نظر و رأی آنهاست و از آن جمله است اکثریت نظر در جزئیات و ملاحظه دقائق و این از اوصاف است که بر اودشوار میکند مطالب را با جمالش درک نماید و در وصف زن گفته اند که دقت آنها در منازل مانع است از دیدن شهر چیاچه نهامش در ختان مانع اوست - از دیدن منظره باغستان - پس اگر از برای زن میسر شود - چیزها را که بر مرد مشکل است تمیز او در يك لحظه استکشاف نماید - از الهامات طبیعت اوست - و عبارت دیگر - سرعت انتقال دارد - نه خوش فهمی - ولذا ممکن است که بگوئیم - ذکات زن سطحی است - [شوابهور] می‌گوید - زن کوتاه نظر است - این صفت او را از تمیز دادن در امور بطور صحت باز میدارد چه دور و چه نزدیک - و شکی نیست که این اوصاف ~~بد و خوب~~ تطبیق بر حالات زن میشود - لکن معلوم است - که نقائص و نقائص با هم

مربوط بوده - و هر چیزیکه دارای فضیله است از جهتی -
دارای منقضه است از جهت دیگر - ولی چیزیکه هست -
ملاحظین در احوالات زن طرف افراط - و تفریط رفقه الله
- بعضی جهت مدوحه را کمرته اند - و بعضی جهت
مذمومه را - ولی در حقیقه مطلب یکی است - گاهی به
صورتی بیرون آمده و گاهی در لفافه و صورت دیگرش
(مادام دوریموزا) میگوید یکی از اواقص ما زنان آنستکه
افکار خود را مربوط بهم و اطراف او را در موقع ورود در
مسائل عامه نمیتوانیم جمع کنیم - و اگر چه سرعت ادراک
ما زیاد است - و شاید از این جهت برتری بر مردان داشته
باشیم - و لکن تاثیر و افعال ما زیادتیر - و البته این حال
ما را از انصاف - و راستی نظر - و صحت حکم - و مناسک
دور می نماید و تامل زیاد در یک موضوعی بر ما مشکل است
(مادام دو لامیر) میگوید قدرت و قوت عقلی - و دقت تامل - در
زن نیست - برای آنکه عاطفه او را بازیچه خود قرار میدهد
- و افکار در ذهن او منظم و مرتب میشود - و لکن به
دستور طبیعت او نه به تامل - و دقت و فکر و یک خانم دیگر میگوید از
نواقص ما این است قوه که مغز را از پوست جدا کنیم -
نداریم و تمام این اقوال بمنزله دلیلی است بر آنچه مشهور است
که زن دارای مناسک صحیحه نیست و در هر صورت عاقلی و
نادره ترین زنان - از این نقص سالم نیستند (غونه) شاعر
آلهای نقل میکند ~~که~~ بگر و زی که مادام دوستان رای دیدن

من آمده بود - (در آرمی که نفي بالماز شده بود - و گاهی
بدیدن من میآمد - لدی الورود اظهار کرد - که این طاغیه
(نابایون) روهوا (فرمانده و بعضی از رفقای او را بتهمة
خیانت گرفته است - میگوید و منهم مثل سایرین این شخص
در نظرم اهمیت داشت - در فکر رفتم که بفهمم - چه پیش
آمده است - که نتیجه اش گرفتاری این شخص مهم گردیده -
ولی چیزی نگذشت که مادام از این موضوع صرف نظر نموده و
بمطالب متفرقه دیگری پرداخت - و اما من همانطور در حال
سکونت و آرامی و در فکر بودم - و نتوانستم بحرفهای ارجوایی
گفته باشم - مادام مرا ملامت نمود و اظهار کرد - شما
همیشه عبوس هستید - و هیچ نمیشود با شما بایک بشاشتی صحبت
نمود - من نتوانستم صبر کنم - گفتم خانم - گویا شما در
حرفهای خودتان چدی نیستید - و نمیتوانید - عنایت تاجی بنه
مطالب داشته باشید - شما لدی الورود بمن خبری دادید که
اسباب اضطراب فکر من شده و حال میخواهید - با شهادت
صحتی وارد شده و خارج شوم و حقیقة این قصه فوق-
العاده مربوط ببحث ما است - خاصه که طرف این قصه
مادام دو-مثال ادبیه معروفه است - و این خانم در زنان کمتر
از (غونه) در مردان نبوده . بلکه از نادرات دختران هم جنس
خوبش محسوب میشود - از حیث فطانت و عقل و با وجود همه
این مطالب که ذکر شد از این عقیده که ذکاوت زن بیشتر از مرد
است دست نزن نخواهیم داشت . بله . مظاهر ذکاوت آنها تفاوت

دارد - پس بنا بر این لازم شد - اجزاء و عناصری - که
 زکات از او مرکب می شود - تحلیل نموده و این مواهب زن و
 مرد مقابله نمایند

* ادراک *

قوة ادراک بمعنای حقیقی آن - قوة عقلیه است - که
 بیان میکند برای ما مبادی اساسیه بدیهیه را مثل - مبداء سببیه
 و هر حادثی محتاج است بسبب و مبداء مناقضه و اینکه دو صفت
 متناقض با هم جمع نمیشود - این قوة مشترک است بطور تساوی
 بین این دو جنس - و فرقی نیست زن و مرد در این جهت نیست
 و اگر این واحد نبود - نفاهم بشر محال - پس نقص در زن
 چیست ؟ از جهة دقة حواس نقصی ندارد - و هر چه در این
 خصوص نوشته شده است بجائی نمیرسد - و فرضاً همراهی تنیم
 با کسانی که قائلند که حاسه شامه و ذائقه زن خشونت دارد ولی
 هنوز نتوالسته اند اثبات نمایند - و زن و مرد در این جهت
 نیز تفاوتی ندارد - و در بقیه حواس دیگر نیز کمتر از مرد
 نیستند (لامسه و سامعه و باصره) و شکی نیست که این
 حواس اهمیتش بیش از آن دو است - برای آنکه معلوماتی که -
 اینها جلب مینمایند برای عقل زیادتری از آن دو است - و
 در هر صورت دقة حواس و خشونت آن مرادط به قوة
 عاقله نیست - و نیوتن - و دیکارت - صاحبان حواس

تساوی نه دند

* قوه ذاکرة *

بدیهی است و باتفاق همه این قوه در زن بیروز و ظهور
 فرق العاده دارد و شاید بعضی که این قوه را در زن منکر
 شده اند - برای آن بوده که چیز های دیگر را در او منکر
 شوند و الا تخصص زنها در این موهبه - از بدیهیات اولیه است و شواهد
 زیادی بر تفوق زنان در این صفت داریم - امتحالات عدیده و تجربیات
 بر ما ثابت کرده است که دختران در هر چیز بدیهه حفظ اولازم
 است کوی سبقت را ربوده و حتی در جاهائیکه حافظه تصرفاتی
 نمیتواند بکند فرق العاده میل باعاده آنچه بانها تلقین شده
 است دارند زیرا که اعتماد به خودشان نداشته و همیشه مطالبی
 که بانها گفته میشود ناچار بحفظ آن هستند و از شاگردان
 دارالمعلمات فرانسه يك وقتی در موقع امتحان این سؤال شد
 آیا میل خاصی در موضوع بگی از درسها دارید چهار نفر از
 پنج نفر آنها بتاریخ مایل بودند و در تاریخ خصوصا مهارت
 تامی دارند هر وقت از آنها وقایع گذشته سؤال شود اگر چه
 بز آنها مشکل است اسباب و نتائج حوادث گذشته را نقل نمایند و از
 اینجا معلوم میشود علت لرمی و اطاعت آنها و صفات دیگری که
 تمام مقلمین متفقند که در دختران لازم است حتی اینکه يك
 معلمی رامی شناسم که همیشه شکایت داشت که هر چه سعی میکنم
 که شاگرد های من درسهای خود را بغیر از ترتیبی که برای آنها

بواسطه انطباع آن صورت است در ذهن آنها و برای استاد و معلم محبوب نمکن است هر مطلبی را بانها یاد داده و آنها را قانع نماید و اما اعتماد بر ذاکره آنها بقیه قوا را مهمل نموده و ضرر عظیمی متوجه آنها میشود و معلوم است که این نقص مختص بزنان نیست (غواص) میگوید چقدر در این عالم صدا کم و صدا زیاد است و سزاوار است که خیلی مردان کلامیکه (مادام دو سیفینیه) که در حق خویش گفته است آنها نیز در حق خودشان بگویند میگوید من چون يك مخلوق انیس الیفی هستم چنان چه میدانید - اکتفاء میکندم همیشه بفردید در رای آخری که می شنوم - و سبب اینکه آراء شخصیه در آنها کم و غالباً تابع آراء عموم و محیطی که در او زندگانی میکنند خواهد بود - و سبب محافظت زنها بر عادات قدیمه که با آن انس داشته اند این معاشرت است (ابتکار) با تفق تمام مطلعین از حالات زن این قوه در او نیست - و خلاصه کرده است این نهمه را (نرل فوجت) سویسری در مقاله که می نویسد راجع بابین موضوع - و میگوید من مواخذه بر کسالت شاکر ان خود ندارم - بلکه آنها بهکس همیشه آگاه و منتبه هستند - و مواظبت در حفظ دروس خود و نوشتن یاد داشته ها می نمایند ولی چیزیکه انتقاد بر آنها دارم - همان اطاعت کور کورانه است که از معلم می نمایند - میگوید امتحانات من بر

من معلوم کرده است که دختران بر پسران برتری میجویند - در امتحانات و چنانچه ستولانی که از آنها میشود - خارج از این چیزها نیکه - در صف گفته شده - یا در کتاب بیان شده است نباشد - نتیجه امتحانات آنها فوق لغاده اجاب توجه خواهد بود - ولی در صورتیکه سئوالات بغیر طریقی که معلم بار آموخته یا در کتاب دیده است نباشد - عاجز از جواب می باشد - برای آنکه در تشخیص سئوال عاجز اند - و نتیجه مطلب - *دکتر فوجت * این شد - که زن بمنزله خزینه است - برای محفوظات خویش - ولی در چیزها نیکه ابتکار لازم دارد قاصر اند - اگر چه بگنفر از همقطار های دکتر با او مخالفت نموده - و در مقاله که بعد از مقاله دکتر منتشر نموده میگوید - ما يك امر ذاتی ظاهری در عموم شاکردن چه پسر و چه دختر ندیدیم * - و برای سهل شدن این موضوع لازم است صفات دیگری - که مرتبط است - باین موضوع ذکر نموده - مثل خیال - حسب بی چوری لیاقت در بحث علمی

☆ خیال ☆

اجمالاً خیال در مزاج زنان قوه فوق العاده دارد - که آنها را وادار می کند - بر مبالغه در هر چیزی - از خسته گی و هموم - و آرزو - و بر آنها خیلی مشکل است که امور را بطوریکه هست دیده و آنرا بزرگ نکنند - با اتفاق تمام -

که در فن گفتگو و در مراسلات دوستانه مهارت تامی نشان داده و لکن تقصیر آنها در چیز هائیکه صدق نظر و صحت قیاس و منطقی بودن آنها لازم است و اجلازنها در ادبیات بهتر از علوم مهارت دارند و ممکن است آنها را بتدریج در افکار علمی و اصلاح زیادهای از حیر خضوع و طاعت و تصدیق بلا تصور و ادب نمود و بدیهی است اصلاح این امور ممکن است اگر چه مدت زیادی لازم دارد و البته باید آن موانعی که عقل زن را مقید نموده برداشت و در مقام تربیت و اصلاح ان بر آمد و ما نمی توانیم موقع بدست آمدن نتیجه را پیش بینی نموده و روزگار وقت اثرا همین می نماید بلکه سزاوار است که وقت و موقع نتیجه را بخود خلمهها و اگذار نمائیم که تعیین نمایند و ما استبداد خود معین نکنیم و در هر صورت غرض ما هم دوشی زنان با مردان در بحث های علمی و دقت های فلسفی نیست و لکن تقدم و پیشرفت بشر در کار خانه عالم با مکتب فیلسوف تمام نمیشود و ناچار زنان نیز باید معاون با مردان بوده و بار اجتماع را که بار سنگینی است بکمک یکدیگر بکشند و بدیهی است که آرزوی زن آن نیست که عالم یا فیلسوف شود بلکه از جامعه عقب نیفتاده و تالیق اندازه با روزگار بزرگ شود و حسن زندگانی خود را بما نشان داده و از حیات لذت ببرد و ممکن است التزام بر روح شو قظه بر قدیم که در زن موجود است برای این فایده باشد که در مقابل هجوم مردان بر آنها بچیز های تازه مجهول مقاومت نموده و توازن

فصل دهم

اراده زن تعریف اراده

وظیفه احساس در حیات قبول نائیرانی است که متجر بعمل میشود و وظیفه زکات ارشاد و تمیز است قبل از اقدام در عمل و بعبارة دیگر احساس ما را وادار بعمل نموده و زکات راه عمل را ما نشان میدهد اما اراده مجری این احساس و محرك ماست طرف* مقصود و معلوم است که این تحلیل تحلیل عقلي است زیرا که این عناصر مستقل و از یکدیگر جدا نیستند برای آنکه ما در هر لحظه حس نموده و فکر میکنیم و عمل می نماییم و فرق در ظاهر بودن یکی از آن قواست یکدسته از فلاسفه حریت اراده را در انسان مکر شده اند و انسانرا بمنزله يك آت ميكانيكي دانسته كه قواي مختلفه او را حرک میدهد و باضطرار متوجه میشود طرف قوه ای که غالب است با آن جهتی که تفاعل قوا تعیین می نمایند و لکن عقیده من برخلاف آنهاست و معتقدم که در نفس انسانی قوه ایست که تگوبین خالق نموده و چگونگی نفس با اوست و بعبارة دیگر بشر دارای يك اراده آزاد است که آنچه بخواهد میکنند و چون در اینجا مقام توسعه این بحث نیست از آن صرف نظر مینمائیم چیز که سزاوار

ملاحظه است این است که قوه اراده غیر از قوه حیاتی است برای آنکه در مردم دیده میشود گسائیگه دارای نشاط جسدی و قوه حیوایی عظیمی هستند ولیکن ارادات آنها ضعیف است و بعضی از مردمان لاغر نحیف دارای اراده قوی هستند و اراده در معنی دارد خاص و عام اراده بمعنی عام شامل تمام اعمال و افعال انسان میشود و اراده خاص اراده ایستگه از روی بصیرت و دائمی باشد و بزیک مبادی معلومه مقینی باشد که انسان آنها را در عالم حیات میزانی زندگانی خود قرار داده و چنانچه مرد بر او توصیف کنند باینکه صاحب اراده است مراد این است - و مقصود از این جمله اشعار داشتن باینکه مالک اختیار خویش و قادر بر تدبیر امور خود میباشد و بنا بر این معنی در انسان دو نوع اراده دیده میشود - اول قوه ایگه تعیین مراد نموده و ثانی قوه ایست که تنفید مراد میکند پس فقط تعیین مراد و استقامت در او کفایت نکرده بلکه اجراء لازم دارد و شکی نیست که قوه تنفید و اجراء اهم از قوه جزم ریبات است گذشته از اینگه قوه تنفید و اجراء در مردم کم و فقط اکتفاء می کنند بهزم و آنها ایگه عزم خود را تنفید میکنند بسیار کم هستند - پس مرد اراده مرد ایستگه اگر عزم بر مقصدی کرد - در مقام تنفید و اجراء آن بر آید و هیچ چیز را مانع از تنفید اراده اش نبیند - و بعضی هستند که اگر در راه مقصود خود مانعی تصور کنند - از مقصد

استعفا داده و از این جهت است که همیشه مقاصد مختلفه داشته و ثبات و استقراری ندارند و البته اینها مردمان ضعیف الاراده هستند و اینجا يك ضعف دیگری در اراده هست - که او را عناد میگویند خیلی فرق است بین عناد و - ثبات عناد بمنزله جودی است در اراده و کاشف است از نقص خلقی در تکوین - مظاهر اراده در زن چیست؟

(جرئت)

ضعف معنوی زن ضرب المثل است - و چنانچه مردبیرا تشبیه بکنند بزنی در این جهت توهین خود داشته - و در نظر مرداهانتی از این بزرگ تر نیست - که شبیه باشد بزنی در جبن و ترس - و توبازنان این معنی را تصدیق نموده اند * مادام دو مثنیون * میگوید از فضائل جنس ما رقة است باس و جرئت در میدانهای جنگ را بگردان تخصیص میدهیم و با اخلاق ما غیر از حیاء و تواضع چیزی ملائم نیست و با این وجود شواهد زیادی بر شجاعت زنان در بعضی اوقات داریم و لازم نیست که يك ستونی باز نمود و اسامی زنانیکه در این صفت ممتاز بوده اند ذکر نمائیم و از مثالهاییکه بموضوع ما مربوط است قضیه ایست که تأسیست نقل میکند از زن استیکافیلسوف که در موقع وفات شوهرش خود را با تیغ مجروح نمود و نزدیک بهلاکت رسید - و باز تأسیست نقل میکند قصه يك زن رومالیرا در موقعیکه او را احضار بمحکمه

عموده بودند - برای محاکمه خود را خفه کرد - برای آنکه در مقابل قضاة ترس بر او مستولی نشود چنانچه بر همقطارهای او جبن مستولی شده و همه را متوجه بهمديگر نمودند و قضایای زنان هند ورا که خود را با جنازه شوهر در آتش انداخته و میسوزانند مشهور است و در تاریخ از این قضایا زیاد و چقدر از زنان بامرد در جنک شرکت جسته خاصه در موقع انفلیات و چنانچه این قضایا انفاقیه باشد این اندازه دلالت دارد که طبیعت زن حاضر برای اینگونه فدا کاری و شجاعت مندی نیز هست - و معلوم است - که شجاعت زن نوع خاصی است مخصوصا در موقعیکه حال مقتضی صبر و تحمل باشد

قولا جمع و تفریق

شکی نیست که این قوه در زن ضعیف تر است از مرد آبا منشاء این ضعف و سستی فطری است در زن؟ نه بلکه در حقیقت از شدت انفعال اوست پس مانع زن از نداشتن قوه جمع و تفریق که در حقیقه عدم استقلال فکر باشد نیست مگر حد ذاتی و زبانی آرزو و تلون در میل آنها و البته این صفت او را از استقلال در حکم و رای دور نموده و معلوم است که استقلال در حکم اولین کشف از استقلال ذاتی است و برای اینکه موجبات واسبابیکه ما را جلب میکنند در امور تبدیل با حکام و مقرراتی بشوند و شرط لازم دارد یکی استمرار اثر آن سبب و موجب و دیگر

آنکه بایستی آن سبب با فکر و نامعلول مزوج شده باشد تا آنکه عقل او را قبول کرده و با او موافقت نماید و این دو شرط غالباً در زن موجود نیست با بواسطه میل و آرزو های او است یا بواسطه غلبه يك آرزو در زندگانی او میباشد در حاله اول آرزوها متوالی و دنباله هم بر قلب او وارد شده و استقرار ندارند و در حال ثانی باندگی عشق نور بیحاصلی را می نماید که تمام اعمالش را خاضع نموده بعضی گفته اند زن یا هیچ جزئۀ ندارد یا آنکه در جزات نیز منطرف و نازه جو است و این هر دو از ضعف خلقی زن است و یکی از صفاتی که زنرا از استقرار و ثبات دور می نماید حس تقلید است برای آنکه زن طبیعتاً قاصر است از اعمال فکر و افکارش همیشه تابع افکار خانواده خویش یا عادت یا عرف یا رای عام بوده یا تابع فکر کسی است که او را دوست میدارد و زن محتاج است همیشه او را معارف و ارشاد نمایند با او رمادی و معنوی و چنانچه احیاناً دیده شود که يك زنی پس از رفتن نکیه که زندگانی خود را خودش متصدی شده و اداره مینماید بزودی احساس خستگی فوق العاده نموده و بلزديکات خود شکایت خواهد نمود و چنانچه بصیرت و بینائی در احوالات دختران داشته باشی می بینی که آن نقص خلقی که احتیاج بمقتات معنوی و اعتماد بر نفس باشد از صفات مرغوبه آهاست و عامه دخترانی که صاحب استقلال در رای و اعتماد بر نفس باشند نمی یسندند و این نقص را بقریب، صحیحه باید اصلاح نمود تا قوه

حکم و عزم در آنها تقویت شود بشرط آنکه از ظرافت او چیزی کاشته نگردد و شاید این مسئله اهم مسائلی است که در تربیت دختران لازم است

(قوة تنفيذ واجراء)

مايه قدرت زن در اجراء نمودن آنچه را که خيال در او تثبيت نموده و آن خطوطی که برای او رسم کرده بچه اندازه است؟ در این خصلت از مرد نیز متخلف است برای آنکه در ابتداء هر امری خوب وارد شده ولی در آخر از عهدۀ ختم و انجام آن بر نخواهد آمد و سبب این ضعف طبیعی همان تلون و تفنن در آرزوست - چنانچه در شدت قابلیت نائر بیان نمودیم (ریشتر) میگوید میشود مرد ذبال هوس خود را بکیرد ولی زن هوسهای او را بسوی خود میکشاند - مرد متابعت از بکراه و بجرای شدیدی می نماید ولی زن بجاری مختلفه او را باز بچه قرار میدهند و از این جهت زن موصوف تلون شده در حالیکه تمدد باین تلون نداشته بلکه طبیعی اوست و (ریتوا) یکی از امراض اراده زن را صفت تلون قرار داده و تفصیلا او را بیان مینماید اگرچه ما او را مرض نفسانی نمیدانیم مگر در وقتیکه از حدود خود تجاوز نماید و نیز (ریتوا) ضعف اتياء را در زن از امراض اراده بیان مینماید ولی در حقیقه اینها نتیجه عجز انسان است از مالک

بودن نفس خویش و مسلط نبودن بر عواطف برای آنکه در شخص صورتهای جذابه منعکس شده و غالبه می‌کنند بر مواعج و اقدام مینمایند در عمل بدون رویه و فکر و گفته است (رفیدو) اطفال و زنان و اصحاب عقول خفیفه قدرت بر حصر انتباهات خود تا يك مدتی ندارند زیرا که، تاثیرات نفسانی که اشیاء را در خارج ایجاد مینمایند در نفوس آنها ضعیف است و خلاصه این شد چیزیکه مانع زن است از محصور نمودن انتباهات خود تا يك حدی - مالك نبودن اراده و انفعالات نفسی اوست با کثرت و مذاقص آنها و از آثار مالك نبودن اراده تفرق اغراض و آرزوهاست - و بدیهی است که مرض عصبانی در زنان زیاد و از آن امراضی است که اراده و استقامت و ثبات حکومت مینمایند و زراهمیشه متزلزل و مضطرب در رای و عقیده و مسلک خواهند نمود.

(جلاآت)

و با اینکه انتقال و ناون و نازه جوئی را در زن تسلیم نمودیم - چنانچه محکوم بکی از عواطف بشود تحمل و صبرش زیاد حتی بر صبور ترین مردان بر تری خواهد داشت - و بدیهی است که این تحمل و صبر باید در نحو تاثیر يك عاطفه باشد - و آن عاطفه - یا دوستی قوی یا ایمن محکم می

است - که بز قلب او حکومت مینماید و نمیدانم قبل از من کسی این امتیاز را در زن ملاحظه کرده است که در آلام و واردات مهمه صبر و جلا دوش بیشتر از آلام و واردات جزئیه است - کمتر زنی دیده میشود که از دیدن يك موش با يك حیوان غیر مهم دیگری مضطرب نشود و لیکن در امور عظیمه يك صبر و تحملي بروز میدهد که اسباب حیرت و تعجب خواهد گردید و قصه غرق شدن (کشتی) اوریفون) که در موقع اصطدام با کشتی دیگر در شرف غرق بود در ۱۸۸۶ یکی از مسافران آن کشتی نقل میدرد آنه ثبات و صبری که امروز بزرگ زنها بخرج دادند مرد ها نتوانستند ولی با وجود آنها گاهی در مقابل اتفاقات کوچک چنان خود را کم کرده و مضطرب میشوند که تصورش مشکل است مثلاً در سواری درشکه چنانچه تصادف با درشکه - دیگری بکنند یا با يك جمعیتی نزدیک شود - یکمرتبه از جای خود حرکت کرده و اظهار اضطراب مینمایند - و در شدائد و آلام فوق العاده صبور و متحمل است و در زن استطاعت تحمل فقر زیاد است خاصه اگر فی الجمله درایت و ممانت معین او باشند - ولیکن زلهائی هم دیده میشوند - که در راه اتفاق و تبدل شوهر های خود را وادار بر هنر کار پستی مینمایند - برای آنکه با روز های خود برسند و در چنین حالی مرد ملامت می شود از متابعت خود از همچه زنی - يك خانم انگلیزی برای من نقل کرد که انگلیس ها میل ندارند که زنها در بعضی از دوائر دولتی

استخدام شوند از قبیل پست تلگراف - زیرا که غالباً صبر و تحمل و مهربانی آنها کم است - خاصه با زنان - و دیده شده است که مرد ها در خدمتگذاری ملایم و نرم تر هستند - و یکی از عقبات مانعاً از اجرای - قوه تنفیذیه - روح خلط و تعقیدی است که در آنها هست - یعنی هر مطلبی را که بخواهند بیان کنند بی سروته و تره خورده و بی محصل است و از فطرت زنانه است که کج گوئی و طول دادن در صحبت و بطور ساده و طبیعی هیچ چیز را نهی بینند چنانچه در مقصد خویش راه نزدیک را کمتر اختیار میکنند گفته اند متعذر است يك زن را دیده که بگوید تمام شد بدون شرح و تفسیر یا آنکه بگوید بله یا نه بدون آنکه خطبه در شرح آن بخواند

عناد

[موانعین] نویسنده فرانسوی میگوید صدها از زنان شناخته شده اند که ممکن است آنها را وادار نمود که بآتش نفتیده خود را بسوزانند و از رای خود بر نگردند مثلی است معروف در فرانسه که میگویند تخم کردن سنگ ممکن است ولی اصلاح زن ممکن نیست و گفته شده است عناد ثبات ضعیف است و خیلی مشکل است بر زن از رای خود بر کشته و اعتراف بغلط خود نماید و این کلمه خیلی کم از او صادر میشود (خطا کردم) و از این جهت غالب ارادات زن بصورت عناد بیرون آمده و

معلوم است که مراد از این مثل معروف که هر چه زن میخواهد خدا میخواهد همان عناد است و البه این صفة را در او باید اصلاح نمود و بشریت صحیح او را مالک اراده و مساطبر نفس خویش نموده تا از انفعالات شهید متاثر نشود

(فصل یازدهم)

برگشت زن و عاقبت او

غرض از تربیت اساسی اتماء و پرورش دادن صفات غرس شده در هر مخلوقی است که صلاح تربیت را داشته باشد تا آنکه بغایت وجودی خویش برسد و لذا باید آن غایبی که زن برای آن خالق شده بدائیم تا آنکه بتوانیم خط سیر معینی برای او تعیین و مشی او را در عالم حیاتی معین نمائیم

عایت زن در وجود

جواب عقل و فلسفه صحیحی از این سؤال این کلمه است - (که زن خلق شده است برای اینکه شریک مرد باشد) مادام دوستال میگوید و جوب تربیت دختر برای آنستکه یکوقتی رفیق مرد خواهد بود - مقصد نهائی آن استکه زن زوجه - یا مادر بشود - پس بر عهده تربیت است که او را اهلیت این - مقام داده - تا آنکه آن راهی که برای او تعیین شده است شناخته

و بوظایف خود قیام و سعادت خود را جلب نماید - ابن يك
 حقیقتی است که مجال جدال در او نیست - بلکه اساس نظام
 اجتماعی است - و تربیت نمیشود مگر آنکه آن حقیقت را
 دانهائی خود قرار دهد - و من بخدا پناه میبرم - از اینکه ابن
 مبدء اساسی را اهلال نموده و از اشخاصی هستیم که عقیده
 ام ابن است که مرد هم خلق شده است برای اینکه شوهر - یا
 پدر باشد بلکه - آنهائی که از وظیفه مردی خود داری مینمایند
 آنها را مجرم میدانم چنانچه در مزد این عقیده را داشته باشم
 در زن بطریق اولی دارای این عقیده هستیم بلکه اعتقاد صراح
 من در غایت وجود زن این است و بنا بر این میگویم - که
 غایه اولیه زن آن است که شوهر کند در وقت استطاعت و
 چنانچه خداوند باو مرحمت کند اولادی داشته باشد پس از
 آن آنها را تربیت کند - پس زنیکه این طریقه برای او ممکن
 است و خود داری می نماید بایستی بر او گریه کرد و بدیهی
 است که ابن مبدء اساسی را باید تحدید نمود و در آنچه هائیکه
 لازم است در تحفظ و نگاهداوی او نظر داشت تا بطور صحیحی
 موفق نتایج بشویم - مفری نیست از اینکه زن و مرد تاسیس
 عائله مینمایند - و ابن امر بندهائی موکول بزین نشده است
 زیرا که می بینیم خیلی از آنها شوهر نکرده
 و آنهائی که شوهر کرده و مادر نشده اند زیاد غیر از
 آن دسته که شوهر مرد و قسمت اعظم از زندگای خود را به تنهائی

میگذرانند اینها امور مسأله است که غافل از آن نمیشود
 کردید و فرض میکنیم زن معنای مادری و شوهر داری را فهمید
 آیا بهمین میشود اتنفا کرد؟ - نه - بلکه سزاوار است
 که زن را در چیزهای دیگری که از خواص بشریت است
 یا مرد شریک نموده پس هر کدام از زن و مرد يك جزء از
 جنس بشری را ترکتیب میکنند و صفة (بشریة) در هر دو
 اصیل است مرد انسان است قبل از اینکه شوهر یابد و
 بشود و بر او لازم است که صفات انسانی را قبل از صفات
 رجولیه بر خود متحتم نماید و همچنین بر زن لازم است
 که صفت انسانی خود را قبل از صفات جنسی خویش بر خود
 واجب نماید؟

(زن در خارج از حیات زوجیت)

گفتیم که زنان همیشه موفق بزواج نیستند قسمت اول از
 زنده گانی خود را در عزوبت گذرانیده و بعضی اوقات تمام
 عمر را در آن میگذرانند چنانچه پس از زواج ممکن است
 بدوه شود و این احوال غالباً از تحت اختیار و سلطنت او
 خارج پس آیا از عدالت است که بگوئیم خلق شده
 است از برای آنکه زوجه باشد یا مادر و در غیر این
 حال شانی ندارد؟ و آیا صحیح است که بگوئیم حکم زن در
 این باب غیر از حکم مرد است؟ آیا زن غایبی از حیات ندارد

چنانچه شوهر نکرد؟ و مرد اگر زن نکیرد خطائی در غایت حیاتی خود
 نکرده؟ همیشه از مردها میشنویم که میگویند چنانچه زن بکیریم از
 مردیه ما چیزی کاسته نمیشود و در همان کمال خویش باقی
 هستیم بلکه بعضی مدعی هستند که عزویت برای اهل علم و فن
 و عمل لازم و ملائم با عمل آنهاست باعتقاد من این اوهم باطله
 ایش که در مغز آنها جایگیر شده و چنانچه مرد از لذت
 زواج و هموم آن خبر دار نشود مرد کامل العیاری نخواهد
 بود و منافاتی بین زنده گانی زوجی و بندن زندگانی علمی و فنی نیست و
 آنها نیکه عزویت را بر تزویج ترجیح میدهند تصور از آدی میثابند در
 حالیکه بندگی عزویت بیشتر از عبودیت تزویج است و بزرگان از
 علماسیاست و اداره شوهر بوده اند و پدر و زندگانی علمی مانع از کارهای
 اداری و سیاسی و علمی آنها نبوده چگونه میشود بین زن و مرد
 در این جهت فرق گذارد چرا خوب از برای هر دو خوب
 نیاشد - و بد از برای هر دو - و کسی که آن ننگند که من
 فراموش کرده ام آنچه را که پیش گفتم از اینکه زن ارتباطش
 بوظائف اجتماعی بیشتر است تا ارتباط مرد آن بله خود
 همین فرق ایجاب میکنند که از ظلم بآنها خود داری نموده
 و آنچه را که طبیعت از او گم کرده است بزرگ نکنیم -
 آبا از انصاف است که ترجیح بدهیم مرد را بر زن دو
 این چیزها؟ و چرا او را مختار در انتخاب زنده گانی که
 در ذائقه او شیرین می آید نمانیم در حالیکه مرد این

اختیار را دارد چنانچه در عزوبت امتیازی است چرا این
 امتیاز را برای آنها نمیخواهیم - و اگر گفته شود زواج
 زن برای حفظ نوع ضروری است زواج مرد هم نیز برای
 این غرض ضروری است و در پیشگاه طبیعت زن و مرد دارای
 يك حکم هستند و عقیده من این است که یکی از آن دو
 جنسی که محتاج است کیفیت زندگانی را باو یاد آوری نمود
 مرد است و در نظر من تنها سببی که گاهی ما را و
 دار مینماید که بگردیم زن برای زواج خلاق شده
 است فقط اضطراب و تزلزلی است که در او
 دیده و تصور میکنیم که باید بطور اعتماد بر شخص و با داشتن
 تجربه که زندگانی کند ولی این تزلزل و اضطراب در اثر
 تربیت و عادات محیطه بر او پوده است نه طبیعی و چنانچه
 این امر برای هر زنی میسر میشد بسیار خوب بود ولی متأسفانه
 این معنی برای همه میسر نیست و اسباب مهمی نشدند مختلف
 است و اهم از آنها اعتقاد مردان است بحسن غروبت پس در
 این جهت باید فوق ماده احتیاط در تربیت نمود برای آنکه
 آنها اگر مهمی نشوند مگر برای زواج چنانچه موقف پایین عرض
 نشوند کل بر دیگران شده و اما اگر مرد تعامی و تجاهل از
 این حقیقه نمود و آنها را مهمی - زندگانی نگردد ذک
 زیرا خواسته و میخواهد بایک حالت فشار و سختی - ادامه
 حیاة دهد حوادثی که هر روزه مشاهده میکنیم بهمانشان میدهد

که چقدر از زنان هستند که باید با اعتماد بخودشان زندگانی کنند و همچنین عدد ارامل و بیوه زنانیکه تربیت اولاد و زندگانی عائله خویش بر عهده ایشان است زیاد تمام اینهاوارا دار میکنند که بقرس قاطع بگوئیم که واجب است بر - مردان که مهیا کنند زنهارا برای مقابله با آلام و آن اتفاقی که از برای آنها ممکن است رخ دهد تا اینکه بتواند از عهده احتیاجات خود و کسیکه بر گردن اوست بر آید و این يك حقیقی است که از برای هر کس که در - حلات زن نامی کند معلوم خواهد شد و باین حقیقه ممکن است يك قسم از استقلال زانی برای بلند کردن شان خود پیش از زواج بلکه بعد از زواج دارا شود

مشارکت مرد با زن در خواص بشریت

و معلوم است که اگر فرضاً تسلیم کنیم که اولین غایت زن مهیا شدن و است از برای زواج ولی اکثراً بآن نتوان گذرد بلکه مشارکت او با مرد در خواص اساسی بشری لازم است و از آنچه گفتیم معلوم میشود که تمام مواهبی که مرد دارد زن هم ممکن است داشته باشد اگر چه مظاهر آن مختلف است در آنها و فرق آنها در این جهت عرضی است نه جوهری و اساسی پس میتوانیم بگوئیم زن مثل مرد است در قابلیت ترقی از تمام وجوه و بعد از اینکه مبادی اساسی تربیتی و رفتار در هر دو یکی است حق دارد زن که وارد شود

در متهالی که از وظایف اوست و در هر چیزیکه مرد
 متمتع است از وظایف خویش زن هم باید متمتع شود
 نسبت بخصائص خود از روی جامعه انسانیت و از این جهت
 لازم است که تمام صفات و طبایع زن را تقویت و تهنذیب
 نمود تا اصلاحاتی در میلهای فاسد او بشود و البته بر
 وفق مقتضای مصلحت شخصی و عائلی و بشری باید عهده دار این
 اصلاحات گردید (فنلاند) میگوید آیا خرابی و
 تعمیر خانها بر عهده زنان نیست؟ آیا تدبیر خانه داری و حفظ
 عائله و جمع آوری آنها و اصلاح امور داخلی از تکالیف آنها
 نیست؟ چگونه مرد انتظار سعادت و خوشی را دارد در صورتیکه
 حیات زوجیه او متزلزل باشد؟ آیا تکلیف اولاد که مردان
 فردا هستند با عدم عنایت مادر آنها - چیست؟ پس این عمل
 و اسباب لازم است که آنها را تهنذیب و مهیای سعادت نمود
 و بمقام مادری رسانید چنانچه بر خود آنها نیز لازم است
 خود را مهیای عمل و حفظ مرکز خود نموده تا بتوانند وضعیکه
 در طبیعت آنهاست مانع از تربیت شدن و مستعد نمودن
 آنها در مقام استفاده از وظایف راجعه به آنها نیست



خاتمه

زن در دیانت اسلام

اترچه ذکر علل و جهات در احکام شریعت مقدسه اسلام
 از وظائف ما خارج است و بطور اجمال احکام تابع مصالح و
 مفاسد است که شارع در اثر آنها امر بانهی نموده است و بالاخص
 آنکه پس از نبوت وجود صانع حکیم و نبوت حضرت محمد ابن
 عبدالله صلی الله علیه و اله به تمام احکام باید بطور تعبد اعتراف نمود
 ولی از آنجائیکه ممکن است بمقول قاصد خود تصور حکمتی در تشریح
 بنمائیم لذا در تحت عنوان فرق مینگارند گسائیکه دیانت اسلامی
 را عاملی از عوامل انحطاط و تقهقر در شرق دانسته و نظام
 آنرا نظام جور و پامال نمودن حقوق زنان میدانند چنانچه به
 خواهیم ناسان ادبی اعتراضات آنها را رد نمائیم ناچاریم به
 اینکه بگوئیم جهل آنها بنظامات و احکام مقرر در این دیانت
 آنها را وادار باین رأی نموده است یا آنکه با نظر دشمنی و
 تنقید آن احکام را تلقی نموده اند و در مقام آن هستند که
 رویه لافیدی و لامذهبی را ترویج نموده و از مقام دیانت بکاهند
 * دیانت اسلام * حقوق زن را در جامعه اسلامی حفظ نموده
 است چنانچه حقوق مرد را حفظ نموده و آنها را اقتدار بر
 التذاذ و تمتع از حیات کامله خود از آزادی و سرور و خوشی

داده است و تمام آرزوهائی که زنان در جاده سعادت و معیشت دارند ضمانت نموده است بلی دیانت اسلام تمیزی بین زن و مرد در ارث و در بعضی احکام دیگر در اثر مصالح و جهانی که اشاره بان می‌نمائیم داده و هر منصفی پس از اطلاع بر آن مصالح اعتراف بصحة تمیز و فرق خواهد نمود گذشته از اینکه يك عده از احکام تکلیفیه را اختصاص بمردان داده است و زنهارا از آن تکالیف آزاد نموده از قبیل جهاد و دفاع و چیزهای دیگری که از مزاجیه بکذب احکام و قرآن کریم معلوم خواهد گردید علاوه از احکام اخلاقیه دیگری که بر حد و جوب و متضمن حقوقی است از برای زن بر مرد و اما (ارث) چنانچه پسر ازك شود البته متکفل امور عائله خود از زوجه و اولاد دیگره نتیجه عمر او هستند بحکم دیانت خواهد گردید و دختر چنانچه بسن رسد رسید بدیهی است اتخاذ شوهری خواهد کرد که احتیاجات او را از نفقه و لباس و مسکن و واجبات دیگر عائی سد خواهد نمود پس آیا در اینحال باز هم تخالف در ارث حکم جزائی است و اگر بگوشی که دختر گاهی موفق بزواج نگردیده و در تمام مدت عمر خود را باید اعاله نماید و چنانچه متساوی در ارث باشند قسمت مهمی از زندگانی خویش را اداره مینمایند میگوئیم این کلمه تمام نیست زیرا که کمتر اتفاق افتد که زن در مدت عمر بدون شوهر زیست نموده گذشته از اینکه هرچه زنی با برادر خود که ناچار است بزواج فرق مهمی از حیث خرج دارد

غلاوه بر اینها اتفاقاً نمیشود میزان يك حکم عامی قرار داد
چنانچه خیلی اتفاق افتاده است که اولاد ابوبن فقیری داشته اند
که رای آنها لرنی نگذاشته اگرچه شریعت اسلام برای فقرا از
مسلمین حقوقی معین نموده است که بایستی از بیت المال بانها
داده شود و در هر حال عیب از ما مسلمین است نه از اسلام
و اما در قسمت شهادت دیانت اسلام جهت عصیبت زن و شدت
انفمالش را در مقابل اغراض نفسانی و دوست داشتن آراء خود
زا بدورن رویه و فکر و ضعف اراده اش را کاملاً مراعات
نموده و شهادت دو نفر از آنها را در حکم شهادت یکمرد قرار
داده است تا آنکه بشود در آراء منازله آنها مناقشه نمود
و آنچه بر آنها مخفی است واضح شود بلکه گاهی میشود که بمضی از
خانها عقل صحیح و قلب ثابت و عاطفه راستی دارند و لکن فردنادر
را نمیشود مقیاس قانون و میزانیه شریعت عامی که باید عدوم
از او استفاده نموده و بهره مند شوند قرار داد و اکثر در
در این حکم مقدس که از ناحیه شع در قسمت تحریم جمع
بین دو خواهر رسیده است ملاحظه شود معلوم خواهد شد
که چگونه مراعات کاملی از زننها نموده زیرا که یکی از موارد
غیرت شدیدت و رقابت فوق العاده که بین زنان معمول است
چنانچه در تحت عنوان مناقسه گفته شد بطور شدت در این
مورد اشکار خواهد کردید و مقاسدی که از ناحیه این
صفت ناشی است بر احدی مخفی نیست و اما چیزهای

دیگری که باین دین مقدس از موهومات و خرافات نسبت
 میدهند روح این دیانت مطهره از آنها آگاه نیست و
 چنانچه از وادی غرض رالی دور شوند و از رذیله هوای
 نفس خارج گردند و یا بک نظر دقت باین احکام مقدس نگاه
 کنند تصدیق خواهند نمود که این دیانتی که نسبت قتل نفوس
 و کشتن همت و شعور را باو میدهند و آن را سدی در
 مقابل ترقی و مدنیت میدانند ضحاک کاملتری از حقوق زن
 نسبت بادیان دیگر نموده است آیا تمام آزادی در آن است که
 خانمها در شوارع و خیابانها با صورت و سینه باز و بازوهای
 بی ساتر خود بیرون آمده و از تمام حقوق خویش صرف
 نظر نمایند؟ آیا آنها از حقوق دیگر زنان که اساس
 تشکیل عائله است ضحاکت مینمایند؟ آیا زن مسیحی که مطلق
 العنان و در ظاهراً آزاد است چه استفاده از رقیبت
 خویش در تمام عمر نسبت بیک مرد مینماید در حالیکه
 انفصالش از او ممکن نیست مگر با یک سبب قهری که بدست آوردن
 آن بسیار مشکل بلکه محال است (البته معنی حریت و
 آزادی این نیست) و چگونه این دیانت دیانت آسان و
 سهل التناولی نباشد در حالیکه ابناء خود را در نهایت
 آزادی قرار داده که بهر طریقی از حقوق خویش متمتع
 شوند در حدود عدل و قانون و آزادی بقیه افراد
 دیانت اسلام بفطرت اولیة خویش - (بطلاق) - و خواهر آن

(تعدد زوجات) که مخالفین دیانت اسلام این دو را از نقائص و عیوبش میدانند اثبات نموده است که دایره آزادی این دیانت وسیع تر است از دایره آزادی دیانت مسیح (ع) آیا خانم مسیحی که شوهر خود را دوست نداشته و میل معاشرت با او را بواسطه عیوبی که در این دیانت اسباب خیار زن مسلمه است ندارد برای خلاصی از آن درد بیدرمان و آن (خفتگی) که نزدیک است او را خفه نماید چه فکری نمود؟ زیرا که میدانند تمام تشبثات او در اطراف خلاصی خود بیهوده و عبث خواهد بود و چنانچه خانم - مسلمان گرفتار بعین این بلیه شود فاقد الوسیاه برای قطع این رابطه نیست پس کدام يك از این دو دیانت بیشتر مراعات جانب زنانرا نموده است (دیانت اسلام) از برای خانم مسلمان جایز آمده است که امور خوبشرا خود متگفل شده و والی امر نفس خود گردد و در تمام شیون خویش از تجارت و ثروت منصرف شود و در امر زواج و اختیار نمودن شوهر او را مختار نموده که چنانچه رضایت نداشته باشد زواج صحیح نیست و اما کسانی که از حدود خداوند تجاوز میکنند و حقوق زنانرا پایمال نموده مربوط بدیانت نیست و دیانت از آنها بری است

پس در قسمت طلاق آنچه گفته شده که دیانت اسلام حق تخاص از برای زن قرار نداده بلکه این حق را تخصیص به

مردان داده است

تهمة صرزی است که باین دیانت حنیف میزنند
 زیرا که شرع مطهر حق داده است بزنی نه آنچه میخواهد
 بر شوهر خود شرط نماید که چنانچه مرد تخلف از آن شروط
 نمود حق داشته باشد که خود را خلاص نموده و اسوده خاطر گردد
 و اما در قسمت تعدد زوجات چون با عینک های معکوس
 به این حکم نظر نموده اند لذا در غیر صورت اصلی خویش
 در نظر آنها جلوه گر شده زیرا که من الاتفاق یکی از احکامی
 که در حد اعجاز است این حکم شریف شمرده میشود

دیانت اسلام تشدید و تعریض فوق العاده در تعدد زوجات
 با شروطی که دارد مثل عدالت نمودن با آنها و بطور تساوی
 رفتار نمودن نموده و مردم از مصلحت این حکم دور مانده
 و اهمال نمودند و مصلحت آن وقتی بر آنها معلوم خواهد
 شد که در اثر جنگها و کشته شدن مردان زنهای بدون سرپرست و کل
 بر جامعه باقی مانده یا اینکه مولود انثا طبیعة زیادتر است
 چنانچه گفته اند از ذکور پس این حکم شریف ضامن حفظ نوامیس
 بشر و دواء آن درد اجتماعی است که در اثر اتفاقات رخ
 خواهد داد و چنانچه این حکم شریف در اروپا رواج داشت پس
 از آن جنگ خانمانه که جوانهای آنها را تلف و نابود نمود یا
 در موقع فقر و اضطرار زنهای مجبور با ارتزاق از طریق عرض
 خویش میبودند

پس چنانچه زن تربیت شده و عقل نورانی پیدا کند و بنعمت آزادی که در زیر سایه این دیانت دارد حسن نماید و حقوقی را که شرع برای او قرار داده است بداند البته از ظلم بخوبی دفاع خواهد نمود و با يك بصیرتی امور خود را اداره نموده و نمیکندارد از جهل او استفاده نمایند و آنگاه اغراض مردمان ظالم منفعت پرستی که آنها را وسیله از برای هر مقصدی مینمایند نکرده

پس تمام این ظامهائی که بر او میشود از آثار جهل او است بدیانت صحیح و شاید تصور نموده است که یاره از وهومات جزء دین و از ضروریات مذهب است و بر اولیاء دختران واجبست که آنها را تربیت نموده و در قسمت دینیاتی که راجع است زندگانی عائلی پیش از همه چیز بانها تعلیم نمایند و اقتضای طهارت و نجاست و چیزهای دیگر از این قبیل احکام مقدسه ننمایند و شاید اوضاع حاضره سحت این کلمات را محسوس نمایند و خداوند متعال موفقیست همه را خراستار است

جعفر الحسینی النجفی



